قرآن مجید

به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر

به زبان های زنده دنیا

المنافقون

آشنایی. اعراب آیات. آوانگاری قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم

قرآن مجید - ۲۸ ترجمه - ۶ تفسیر

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۶۳. سوره المنافقون

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸ عنوان و نام پدیدآور:قرآن مجید به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر/ مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع:معارف قرآنی

سوره المنافقون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

إِذا جاءَکَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِينَ لَکاذِبُونَ (۱)

اتَّخَذُوا أَيْمانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ ساءَ ما کانُوا يَعْمَلُونَ (۲)

ذلِکَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا فَطُبِعَ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ (۳)

وَ إِذا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُکَ أَجْسامُهُمْ وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ کَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ کُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَکُونَ (۴)

وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَکُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَکْبِرُونَ (۵)

سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ (۶)

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لا تُنْفِقُوا عَلى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا وَ لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لکِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَفْقَهُونَ (۷)

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنا إِلَى الْمَدِينَهِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لکِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَعْلَمُونَ (۸)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُلْهِکُمْ أَمْوالُکُمْ وَ لا أَوْلادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ (۹)

وَ أَنْفِقُوا مِنْ ما رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِىَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ لا أَخَّرْتَنِى إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَکُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰)

وَ لَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْساً إِذا جاءَ أَجَلُها

وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ (١١)

آشنایی با سوره

۶۳- منافقون [دو چهره ها]

در این سوره، به تشریح اخلاق و شیوه های منافقین و خصوصیتهای روانی آنان، همچنین توطئه ها و دروغپردازی هایشان پرداخته و مسلمانان را از آنها بعنوان «دشمنانی سر سخت بر حذر داشته است. این سوره هم در نماز جمعه خوانده می شود تا در اثر یادآوری نقش منافقانه دشمنان، مسلمین همیشه آگاهی خود را حفظ کنند. سوره درباره عبد الله بن ابی (از سران منافقین) نازل شده است. ۱۱ آیه دارد و در سال ۳ هجری در مدینه نازل شده است. و بعضی گفته اند که این سوره در یکی از شبهای جنگ تبوک فرود آمده است.

شان نزول

حمایت خداوند از نوجوان راست گو

شأن نزول آیه های ۵ تا ۸ سوره منافقین

پس از غزوه بنی مصطلق، هنگام بازگشت به مدینه دو نفر از مسلمانان یکی از طایفه انصار و دیگری از مهاجران به هنگام برداشتن آب از چاه، با هم اختلاف پیدا کردند. هر یک از آن دو، یکی از افراد قبیله اش را به کمک طلبید. «عبدالله بن ابی» که از سران منافقان بود، به یاری مرد انصار شتافت و مشاجره لفظی شدید، میان دوطرف در گرفت. «عبدالله بن ابی» سخت خشمگین شد و در حالی که گروهی از یارانش نزد او بودند گفت: ما این گروه مهاجران را پناه دادیم و کمک کردیم، ولی کار ما شبیه ضرب المثل معروف است که می گوید: «سگت را فربه کن تا تو را بخورد.» به خدا سوگند، اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان ما آن ذلیلان را بیرون خواهند کرد و منظورش از عزیزان، خود و پیروانش بود و مهاجران را ذلیلان نامید. سپس به اطرافیانش رو کرد و گفت:

این نتیجه کاری است که خود کرده اید. این گروه را در شهر خود جای دادید و اموالتان را با آنان قسمت کردید. اگر باقی مانده غذای خود را مثلاً به این مرد مهاجر نمی دادید بر گردن شما سوار نمی شدند. آن گاه از سرزمین شما می رفتند و به قبیله های خود می پیوستند. در این جا «زیدبن ارقم»، که در آن هنگام جوانی نوخاسته بود، به «عبدالله بن ابی» رو کرد و گفت: به خدا سوگند، ذلیل تویی و محمد صلی الله علیه و آله در عزّت الهی و محبت مسلمانان است و به خدا قسم، من پس از این تو را دوست ندارم. «عبد الله» فریاد زد: خاموش باش بچه! تو به بازیت بپرداز. «زیدبن ارقم» خدمت رسول خدا آمد و ماجرا را نقل کرد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کسی را با این پیغام نزد «عبدالله» فرستاد: این چه سخنی است که از تو نقل کرده اند؟ «عبدالله» گفت: به خدایی که کتاب آسمانی را بر تو نازل کرده، من چیزی نگفتم و «زید» دروغ می گوید. گروهی از انصار که حاضر بودند، به طرفداری از «عبدالله» گفتند: ای رسول خدا! عبدالله بزرگ ما است. سخن این کودک را نپذیر. پیامبر به ظاهر عذر آنان را پذیرفت و طایفه انصار، «زید بن ارقم» را سرزنش کردند. پیامبر دستور حرکت داد و یکی از بزرگان انصار به نام «اسید» خدمتش آمد و گفت: ای رسول خدا! در ساعت نامناسبی حرکت کردی. پیامبر فرمود: بله، مگر نشنیدی «عبدالله» چه گفت. او گفته است هر گاه به مدینه باز گردد، ذلیلان را بیرون خواهد کرد. «اسید» گفت: ای رسول خدا! اگر اراده کنی تو آنان را بیرون خواهی راند. به

خدا قسم، تو عزیزی و او ذلیل است. سپس از پیامبر خواست با او مدارا کند. سخنان «عبدالله بن ابی» به گوش فرزند باایمانش رسید. خدمت رسول الله آمد و گفت: شنیده ام می خواهید پدرم را به قتل برسانید. اگر چنین است خودم سرش را جدا می کنم و برای شما می آورم؛ چون همه می دانند که من از همه به پدرم نیکو کارترم. از این می ترسم اگر دیگری او را به قتل برساند، من پس از آن نتوانم به قاتل پدرم بنگرم و او را به قتل برسانم و به سبب قتل مؤمنی به دوزخ بروم. پیامبر نقشه قتل پدر او را تکذیب کرد و فرمود: با او مدارا و نیکی کن. سپس پیامبر به لشکریان دستور حرکت داد و آنان وارد مدینه شدند. «زیدبن ارقم» از شدت شرم و اندوه در خانه مانده و بیرون نمی آمد. در این هنگام، سوره منافقین نازل شد و «زید» را تصدیق و «عبدالله» را تکذیب کرد، پیامبر به شوخی گوش زید را گرفت و فرمود: ای جوان! خداوند سخن تو را تصدیق کرد و آیه هایی درباره آن چه تو گفته بودی نازل کرد. در این هنگام، «عبدالله بن ابی» هنوز نزدیک مدینه بود، که پسرش، در ورودی مدینه راه را بر پدر بست. پدر گفت وای برتو چه می کنی؟ پسرش گفت به خدا سوگند جز به اجازه رسول خدا نمی توانی وارد مدینه شوی. امروز می فهمی عزیز و ذلیل کیست؟ پیامبر به پسرش پیغام داد که بگذار پدرت وارد شهر شود. فرزندش گفت: حالا که رسول خدا اجازه داد، مانعی ندارد. «عبدالله» وارد شهر شد، ولی چند روزی بیش تر نگذشت که از

شـدت انـدوه، بیمار شـد و در حالی که هنوز توبه نکرده بود، از دنیا رفت. وقتی که این آیه ها، نازل و دروغ «عبـدالله» آشـکار شـد، بعضـی به او گفتنـد: خدمت پیامبر برو و توبه کن. «عبدالله» سـرش را تکان داد و گفت: به من گفتید ایمان بیاور، آوردم، گفتیـد زکات بـده، دادم. چیزی نمانـده که بگویید به محمد سـجده کن. خداوند در آیه های ۵ تا ۸ سوره منـافقین، منافقان را معرفی می کند:

و چون بـدیشان گفته شود: بیایید تا پیامبر خدا، برای شـما آمرزش بخواهد، سـرهای خود را بر می گردانند، و آنان را می بینی که تکبّرکنـان روی بر می تابنـد «» برای آنان یکسان است چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی خـدا هرگز برایشان نخواهـد بخشود. خـدا فاسـقان را راهنمایی نمی کند «» آنان کسانی اند که می گویند: به کسانی که نزد پیامبر خدایند انفاق می کنیـد تا پراکنـده شوند و حال آن که گنجینه های آسـمان ها و زمین از آن خداست ولی منافقان در نمی یابند «» می گوینـد: اگر به مـدینه برگردیم، همانا آن که عزتمنـدتر است، آن زبون، تو را از آن جا بیرون خواهـد کرد. [ولی] عزّت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است، ولی این دو رویان نمی دانند «». (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۵۶.

حمایت خداوند از نوجوان راست گو

شأن نزول آیه های ۵ تا ۸ سوره منافقین

پس از غزوه بنی مصـطلق، هنگـام بـازگشت به مـدینه دو نفر از مسـلمانان یکی از طـایفه انصار و دیگری از مهاجران به هنگام برداشتن آب از چاه، با هم اختلاف پیدا کردند. هر یک از آن دو، یکی از افراد قبیله اش را به کمک طلبید. «عبدالله بن

ابی» که از سـران منافقـان بود، به یـاری مرد انصـار شـتافت و مشـاجره لفظی شدیـد، میان دوطرف در گرفت. «عبـدالله بن ابی» سخـت خشـمگین شـد و در حـالی کـه گروهی از یـارانش نزد او بودنـد گفـت: مـا این گروه مهـاجران را پنـاه دادیم و کمک کردیم، ولی کار ما شبیه ضـرب المثل معروف است که می گویـد: «سـگت را فربه کن تا تو را بخورد.» به خدا سوگند، اگر به مـدینه باز گردیم، عزیزان ما آن ذلیلان را بیرون خواهنـد کرد و منظورش از عزیزان، خود و پیروانش بود و مهاجران را ذلیلان نامیـد. سـپس به اطرافیانش رو کرد و گفت: این نتیجه کاری است که خود کرده ایـد. این گروه را در شـهر خود جای دادید و اموالتـان را بـا آنان قسـمت کردیـد. اگر باقی مانـده غـذای خود را مثلاً به این مرد مهاجر نمی دادیـد بر گردن شـما سوار نمی شدنـد. آن گاه از سـرزمین شـما می رفتنـد و به قبیله های خود می پیوسـتند. در این جا «زیدبن ارقم»، که در آن هنگام جوانی نوخاسـته بود، به «عبـدالله بن ابی» رو کرد و گفت: به خـدا سوگنـد، ذلیـل تویی و محمـد صـلی الله علیه و آله در عزّت الهی و محبت مسـلمانان است و به خـدا قسم، من پس از این تو را دوست نـدارم. «عبـد الله» فریـاد زد: خـاموش باش بچه! تو به بازیت بپرداز. «زیـدبن ارقم» خـدمت رسول خـدا آمد و ماجرا را نقل کرد. پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله کسـی را با این پیغام نزد «عبدالله» فرسـتاد: این چه سخنی است که از تو نقل کرده اند؟ «عبدالله» گفت: به خدایی که کتاب آسمانی را بر تو نازل کرده، من چیزی نگفتم و «زید» دروغ می گوید.

گروهی از انصار که حاضر بودند، به طرفداری از «عبدالله» گفتند: ای رسول خدا! عبدالله بزرگ ما است. سخن این کودک را نپذیر. پیامبر به ظاهر عذر آنان را پذیرفت و طایفه انصار، «زید بن ارقم» را سرزنش کردند. پیامبر دستور حرکت داد و یکی از بزرگان انصار به نام «اسید» خدمتش آمد و گفت: ای رسول خدا! در ساعت نامناسبی حرکت کردی. پیامبر فرمود: بله، مگر نشنیدی «عبدالله» چه گفت. او گفته است هر گاه به مدینه باز گردد، ذلیلان را بیرون خواهد کرد. «اسید» گفت: ای رسول خدا! اگر اراده کنی تو آنان را بیرون خواهی راند. به خدا قسم، تو عزیزی و او ذلیل است. سپس از پیامبر خواست با او مدارا کند. سخنان «عبدالله بن ابی» به گوش فرزند باایمانش رسید. خدمت رسول الله آمد و گفت: شنیده ام می خواهید پدرم را به قتل برسانید. اگر چنین است خودم سرش را جدا می کنم و برای شما می آورم؛ چون همه می دانند که من از همه به پدرم نیکو کارترم. از این می ترسم اگر دیگری او را به قتل برساند، من پس از آن نتوانم به قاتل پدرم بنگرم و او را به قتل برسانم و به سبب قتل مؤمنی به دوزخ بروم. پیامبر نقشه قتل پدر او را تکذیب کرد و فرمود: با او مدارا و نیکی کن. سپس پیامبر به لشکریان دستور حرکت داد و آنان وارد مدینه شدند. «زیدبن ارقم» از شدت شرم و اندوه در خانه مانده و بیرون نمی آمد. در این هنگام، سوره منافقین نازل شد و «زید» را تصدیق و «عبدالله» را تکذیب کرد، پیامبر به شوخی گوش

زیـد را گرفت و فرمود: ای جوان! خداوند سـخن تو را تصدیق کرد و آیه هایی درباره آن چه تو گفته بودی نازل کرد. در این هنگام، «عبـدالله بن ابی» هنوز نزدیک مدینه بود، که پسـرش، در ورودی مدینه راه را بر پدر بست. پدر گفت وای برتو چه می کنی؟ پسـرش گفت به خدا سوگند جز به اجازه رسول خدا نمی توانی وارد مدینه شوی. امروز می فهمی عزیز و ذلیل کیست؟ پیـامبر به پسـرش پیغـام داد که بگـذار پـدرت وارد شـهر شود. فرزنـدش گفت: حالاـ که رسول خـدا اجـازه داد، مانعی نـدارد. «عبدالله» وارد شـهر شد، ولی چند روزی بیش تر نگذشت که از شدت اندوه، بیمار شد و در حالی که هنوز توبه نکرده بود، از دنیا رفت. وقتی که این آیه ها، نازل و دروغ «عبـدالله» آشـکار شـد، بعضـی به او گفتند: خدمت پیامبر برو و توبه کن. «عبدالله» سرش را تکان داد و گفت: به من گفتید ایمان بیاور، آوردم، گفتید زکات بده، دادم. چیزی نمانده که بگویید به محمد سجده کن. خداوند در آیه های ۵ تا ۸ سوره منافقین، منافقان را معرفی می کند:

و چون بـدیشان گفته شود: بیایید تا پیامبر خدا، برای شـما آمرزش بخواهد، سـرهای خود را بر می گردانند، و آنان را می بینی که تکبرکنـان روی بر می تابنـد «» برای آنان یکسان است چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی خـدا هرگز برایشان نخواهـد بخشود. خـدا فاسـقان را راهنمایی نمی کند «» آنان کسانی اند که می گویند: به کسانی که نزد پیامبر خدایند انفاق می کنیـد تا پراکنـده شوند و حال آن که گنجینه های آسـمان ها و زمین از آن خداست ولی منافقان در نمی یابند «» می گویند: اگر

به مـدینه برگردیم، همانا آن که عزتمنـدتر است، آن زبون، تو را از آن جا بیرون خواهـد کرد. [ولی] عزّت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است، ولی این دو رویان نمی دانند »». (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۵۶.

حمایت خداوند از نوجوان راست گو

شأن نزول آیه های ۵ تا ۸ سوره منافقین

پس از غزوه بنی مصطلق، هنگـام بـازگشت به مـدینه دو نفر از مسـلمانان یکی از طـایفه انصار و دیگری از مهاجران به هنگام برداشـتن آب از چاه، با هم اختلاف پیـدا کردنـد. هر یک از آن دو، یکی از افراد قبیله اش را به کمک طلبید. «عبدالله بن ابی» که از سـران منافقان بود، به یاری مرد انصار شـتافت و مشاجره لفظی شدیـد، میان دوطرف در گرفت. «عبـدالله بن ابی» سـخت خشـمگین شـد و در حالی که گروهی از یارانش نزد او بودند گفت: ما این گروه مهاجران را پناه دادیم و کمک کردیم، ولی کـار ما شبیه ضـرب المثل معروف است که می گویـد: «سـگت را فربه کن تا تو را بخورد.» به خـدا سوگنـد، اگر به مـدینه باز گردیم، عزیزان مـا آن ذلیلاـن را بیرون خواهنـد کرد و منظـورش از عزیزان، خود و پیروانش بود و مهـاجران را ذلیلاـن نامیـد. سپس به اطرافیانش رو کرد و گفت: این نتیجه کاری است که خود کرده اید. این گروه را در شـهر خود جای دادید و اموالتان را با آنان قسـمت کردیـد. اگر باقی مانـده غـذای خود را مثلاً به این مرد مهاجر نمی دادید بر گردن شـما سوار نمی شدند. آن گاه از سرزمین شما می رفتند و به قبیله های خود می پیوستند. در این جا «زیدبن ارقم»، که در آن

هنگام جوانی نوخاسته بود، به «عبدالله بن ابی» رو کرد و گفت: به خدا سوگند، ذلیل تویی و محمد صلی الله علیه و آله در عزّت الهی و محبت مسلمانان است و به خدا قسم، من پس از این تو را دوست ندارم. «عبد الله» فریاد زد: خاموش باش بچه! تو به بازیت بپرداز. «زیدبن ارقم» خدمت رسول خدا آمد و ماجرا را نقل کرد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کسی را با این پیغام نزد «عبدالله» فرستاد: این چه سخنی است که از تو نقل کرده اند؟ «عبدالله» گفت: به خدایی که کتاب آسمانی را بر تو نازل کرده، من چیزی نگفتم و «زید» دروغ می گوید. گروهی از انصار که حاضر بودند، به طرفداری از «عبدالله» گفتند: ای رسول خدا! عبدالله بزرگ ما است. سخن این کودک را نپذیر. پیامبر به ظاهر عذر آنان را پذیرفت و طایفه انصار، «زید بن ارقم» را سرزنش کردند. پیامبر دستور حرکت داد و یکی از بزرگان انصار به نام «اسید» خدمتش آمد و گفت: ای رسول خدا! در ساعت نامناسبی حرکت کردی. پیامبر فرمود: بله، مگر نشنیدی «عبدالله» چه گفت. او گفته است هر گاه به مدینه باز گردد، ذلیلان را بیرون خواهد کرد. «اسید» گفت: ای رسول خدا! اگر اراده کنی تو آنان را بیرون خواهی راند. به خدا قسم، تو عزیزی و او ذلیل است. سپس از پیامبر خواست با او مدارا کند. سخنان «عبدالله بن ابی» به گوش فرزند باایمانش رسید. خدمت رسول الله آمد و گفت: شنیده ام می خواهید پدرم را به قتل برسانید. اگر چنین است خودم سرش را جدا می کنم و برای شما می آورم؛ چون همه می دانند که من

از همه به پدرم نیکو کارترم. از این می ترسم اگر دیگری او را به قتل برساند، من پس از آن نتوانم به قاتل پدرم بنگرم و او را به قتـل برسـانم و به سـبب قتل مؤمنی به دوزخ بروم. پیامبر نقشه قتل پـدر او را تکـذیب کرد و فرمود: با او مـدارا و نیکی کن. سپس پیامبر به لشکریان دسـتور حرکت داد و آنان وارد مـدینه شدنـد. «زیـدبن ارقم» از شـدت شـرم و انـدوه در خانه مانده و بیرون نمی آمـد. در این هنگام، سوره منافقین نازل شـد و «زیـد» را تصـدیق و «عبدالله» را تکذیب کرد، پیامبر به شوخی گوش زیـد را گرفت و فرمود: ای جوان! خداوند سـخن تو را تصدیق کرد و آیه هایی درباره آن چه تو گفته بودی نازل کرد. در این هنگام، «عبـدالله بن ابی» هنوز نزدیک مدینه بود، که پسـرش، در ورودی مدینه راه را بر پدر بست. پدر گفت وای برتو چه می کنی؟ پسـرش گفت به خدا سوگند جز به اجازه رسول خدا نمی توانی وارد مدینه شوی. امروز می فهمی عزیز و ذلیل کیست؟ پیـامبر به پسـرش پیغـام داد که بگـذار پـدرت وارد شـهر شود. فرزنـدش گفت: حالاـ که رسول خـدا اجـازه داد، مانعی نـدارد. «عبدالله» وارد شـهر شد، ولی چند روزی بیش تر نگذشت که از شدت اندوه، بیمار شد و در حالی که هنوز توبه نکرده بود، از دنیا رفت. وقتی که این آیه ها، نازل و دروغ «عبـدالله» آشـکار شـد، بعضـی به او گفتند: خدمت پیامبر برو و توبه کن. «عبدالله» سرش را تکان داد و گفت: به من گفتید ایمان بیاور، آوردم، گفتید زکات بده، دادم. چیزی نمانده که

بگویید به محمد سجده کن. خداوند در آیه های ۵ تا ۸ سوره منافقین، منافقان را معرفی می کند:

و چون بـدیشان گفته شود: بیایید تا پیامبر خدا، برای شـما آمرزش بخواهد، سـرهای خود را بر می گردانند، و آنان را می بینی که تکبرکنـان روی بر می تابنـد «» برای آنان یکسان است چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی خـدا هرگز برایشان نخواهـد بخشود. خـدا فاسـقان را راهنمایی نمی کند «» آنان کسانی اند که می گویند: به کسانی که نزد پیامبر خدایند انفاق می کنیـد تا پراکنـده شوند و حال آن که گنجینه های آسـمان ها و زمین از آن خداست ولی منافقان در نمی یابند «» می گوینـد: اگر به مـدینه برگردیم، همانا آن که عزتمنـدتر است، آن زبون، تو را از آن جا بیرون خواهـد کرد. [ولی] عزّت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است، ولی این دو رویان نمی دانند «». (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۵۶.

حمایت خداوند از نوجوان راست گو

شأن نزول آیه های ۵ تا ۸ سوره منافقین

پس از غزوه بنی مصـطلق، هنگـام بـازگشت به مـدینه دو نفر از مسـلمانان یکی از طـایفه انصار و دیگری از مهاجران به هنگام برداشـتن آب از چاه، با هم اختلاف پیـدا کردنـد. هر یک از آن دو، یکی از افراد قبیله اش را به کمک طلبید. «عبدالله بن ابی» که از سـران منافقان بود، به یاری مرد انصار شـتافت و مشاجره لفظی شدیـد، میان دوطرف در گرفت. «عبـدالله بن ابی» سـخت خشـمگین شـد و در حالی که گروهی از یارانش نزد او بودند گفت: ما این گروه مهاجران را پناه دادیم و کمک کردیم، ولی کار ما شبیه ضرب المثل معروف است که

می گوید: «سگت را فربه کن تا تو را بخورد.» به خدا سوگند، اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان ما آن ذلیلان را بیرون خواهند کرد و منظورش از عزیزان، خود و پیروانش بود و مهاجران را ذلیلان نامید. سپس به اطرافیانش رو کرد و گفت: این نتیجه کاری است که خود کرده اید. این گروه را در شهر خود جای دادید و اموالتان را با آنان قسمت کردید. اگر باقی مانده غذای خود را مثلاً به این مرد مهاجر نمی دادید بر گردن شما سوار نمی شدند. آن گاه از سرزمین شما می رفتند و به قبیله های خود می پیوستند. در این جا «زیدبن ارقم»، که در آن هنگام جوانی نوخاسته بود، به «عبدالله بن ابی» رو کرد و گفت: به خدا سوگند، ذلیل تویی و محمد صلی الله علیه و آله در عزّت الهی و محبت مسلمانان است و به خدا قسم، من پس از این تو را دوست ندارم. «عبد الله» فریاد زد: خاموش باش بچه! تو به بازیت بپرداز. «زیدبن ارقم» خدمت رسول خدا آمد و ماجرا را نقل کرد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کسی را با این پیغام نزد «عبدالله» فرستاد: این چه سخنی است که از تو نقل کرده اند؟ «عبدالله» گفت: به خدایی که کتاب آسمانی را بر تو نازل کرده، من چیزی نگفتم و «زید» دروغ می گوید. گروهی از انصار که حاضر بودند، به طرفداری از «عبدالله» گفتند: ای رسول خدا! عبدالله بزرگ ما است. سخن این کودک را نپذیر. پیامبر به ظاهر عذر آنان را پذیرفت و طایفه انصار، «زید بن ارقم» را سرزنش کردند. پیامبر دستور حرکت داد و یکی از بزرگان انصار به نام «اسید» خدمتش آمد و گفت:

ای رسول خدا! در ساعت نامناسبی حرکت کردی. پیامبر فرمود: بله، مگر نشنیدی «عبدالله» چه گفت. او گفته است هر گاه به مدینه باز گردد، ذلیلان را بیرون خواهد کرد. «اسید» گفت: ای رسول خدا! اگر اراده کنی تو آنان را بیرون خواهی راند. به خدا قسم، تو عزیزی و او ذلیل است. سپس از پیامبر خواست با او مدارا کند. سخنان «عبدالله بن ابی» به گوش فرزند باایمانش رسید. خدمت رسول الله آمد و گفت: شنیده ام می خواهید پدرم را به قتل برسانید. اگر چنین است خودم سرش را جدا می کنم و برای شما می آورم؛ چون همه می دانند که من از همه به پدرم نیکو کارترم. از این می ترسم اگر دیگری او را به قتل برساند، من پس از آن نتوانم به قاتل پدرم بنگرم و او را به قتل برسانم و به سبب قتل مؤمنی به دوزخ بروم. پیامبر نقشه قتل پدر او را تکذیب کرد و فرمود: با او مدارا و نیکی کن. سپس پیامبر به لشکریان دستور حرکت داد و آنان وارد مدینه شدند. «زیدبن ارقم» از شدت شرم و اندوه در خانه مانده و بیرون نمی آمد. در این هنگام، سوره منافقین نازل شد و «زید» را تصدیق و «عبدالله» را تکذیب کرد، پیامبر به شوخی گوش زید را گرفت و فرمود: ای جوان! خداوند سخن تو را تصدیق کرد و آیه هایی درباره آن چه تو گفته بودی نازل کرد. در این هنگام، «عبدالله بن ابی» هنوز نزدیک مدینه بود، که پسرش، در ورودی مدینه راه را بر پدر بست. پدر گفت وای برتو چه می کنی؟ پسرش گفت به خدا سوگند جز به

اجازه رسول خدا نمی توانی وارد مدینه شوی. امروز می فهمی عزیز و ذلیل کیست؟ پیامبر به پسرش پیغام داد که بگذار پدرت وارد شهر شود. فرزندش گفت: حالا که رسول خدا اجازه داد، مانعی ندارد. «عبدالله» وارد شهر شد، ولی چند روزی بیش تر نگذشت که از شدت اندوه، بیمار شد و در حالی که هنوز توبه نکرده بود، از دنیا رفت. وقتی که این آیه ها، نازل و دروغ «عبدالله» آشکار شد، بعضی به او گفتند: خدمت پیامبر برو و توبه کن. «عبدالله» سرش را تکان داد و گفت: به من گفتید ایمان بیاور، آوردم، گفتید زکات بده، دادم. چیزی نمانده که بگویید به محمد سجده کن. خداوند در آیه های ۵ تا ۸ سوره منافقین، منافقان را معرفی می کند:

و چون بدیشان گفته شود: بیایید تا پیامبر خدا، برای شما آمرزش بخواهد، سرهای خود را بر می گردانند، و آنان را می بینی که تکبرکنان روی بر می تابند » برای آنان یکسان است چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی خدا هرگز برایشان نخواهد بخشود. خدا فاسقان را راهنمایی نمی کند » آنان کسانی اند که می گویند: به کسانی که نزد پیامبر خدایند انفاق می کنید تا پراکنده شوند و حال آن که گنجینه های آسمان ها و زمین از آن خداست ولی منافقان در نمی یابند » می گویند: اگر به مدینه برگردیم، همانا آن که عزتمندتر است، آن زبون، تو را از آن جا بیرون خواهد کرد. [ولی] عزّت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است، ولی این دو رویان نمی دانند ». (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۵۶.

اعراب آیات

{بِسْمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف

الیه، مجرور یا در محل جر / فعل مقدّر یا محذوف / فاعل محذوف {الرَّحْمنِ} نعت تابع {الرَّحِیمِ} نعت تابع

{إِذا} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {جاءَکَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {الْمُنافِقُونَ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {قالُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {نَشْهَدُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر {إِنَّکَ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {لَرَسُولُ} (ل) حرف مزحلقه / خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَاللَّهُ} (و) حرف اعتراض / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {یَعْلَمُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {إِنَّکَ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {لَرَسُولُهُ} (ل) حرف مزحلقه / خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَاللَّهُ} (و) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {یَشْهَدُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {الْمُنافِقِینَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {لَکاذِبُونَ} (ل) حرف مزحلقه / خبر إنَّ،

مرفوع یا در محل رفع

{اتَّخَذُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {أَيْمانَهُمْ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {جُنَّةً} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب {فَصَدُّوا} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {عَنْ} حرف جر {سَبِيلِ} اسم مجرور یا در محل جر {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {إِنَّهُمْ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {ساءَ} فعل ماضی جامد برای انشاء ذم {ما} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / خبر إنَّ محذوف {كانُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {يَعْمَلُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر کان، محذوف یا در تقدیر

{ذلِكَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {بِأَنَّهُمْ} (ب) حرف جر / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم أنّ {آمَنُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر إنَّ محذوف / خبر (ذلک) {ثُمَّ} حرف عطف {كَفَرُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {فَطُبِعَ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {عَلى} حرف جر {قُلُوبِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه

/ نائب فاعل محذوف {فَهُمْ} (ف) حرف تعليل / مبتدا، مرفوع يا در محل رفع {لا} حرف نفی غیر عامل {يَفْقَهُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل

{وَإِذا} (و) حرف استیناف / ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {رَأَيْتَهُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {تُعْجِبُكَ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {أَجْسامُهُمْ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَإِنْ} (و) حرف عطف / حرف شرط جازم {يَقُولُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {تَسْمَعْ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {لِقَوْلِهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {كَأَنَّهُمْ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم کأنّ {خُشُبٌ} خبر کأنّ مرفوع {مُسَنَّدَةٌ} نعت تابع {يَحْسَبُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {كُلَّ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {صَيْحَةٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {عَلَيْهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {هُمُ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {الْعَدُوُّ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {فَاحْذَرْهُمْ} (ف) حرف عطف /

فعل امر مبنی بر سکون / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {قاتَلَهُمُ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {أَنَّى} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {يُؤْفَكُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{وَإِذا} (و) حرف استیناف / ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {قِيلَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {تَعالَوْا} فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / نائب فاعل محذوف {يَسْتَغْفِرْ} فعل مضارع، مجزوم به سکون {لَكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {رَسُولُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {لَوَّوْا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {رُؤُسَهُمْ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَرَأَيْتَهُمْ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {يَصُدُّونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {وَهُمْ} (و) حالیه / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {مُسْتَكْبِرُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{سَواءٌ} خبر مقدّم {عَلَيْهِمْ} حرف جر و اسم بعد از

آن مجرور {أَسْتَغْفَرْتَ} (أ) حرف مصدری / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل / مبتدا مؤخّر محذوف {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {أَمْ} حرف عطف {لَمْ} حرف جزم {تَسْتَغْفِرْ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {لَنْ} حرف نصب {يَغْفِرَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {اللَّهَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {لا} حرف نفی غیر عامل {يَهْدِي} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر إنَّ محذوف {الْقَوْمَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {الْفاسِقِينَ} نعت تابع

{هُمُ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {الَّذِينَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {يَقُولُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لا} حرف جزم {تُنْفِقُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {عَلى} حرف جر {مَنْ} اسم مجرور یا در محل جر {عِنْدَ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {رَسُولِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {حَتَّى} حرف نصب {يَنْفَضُّوا} فعل مضارع، منصوب به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {وَلِلَّهِ} (و) حالیه / حرف جر و اسم بعد از

آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {خَزائِنُ} مبتدا مؤخّر {السَّماواتِ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {وَالْأَرْضِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَلكِنَّ} (و) حرف استيناف / حرف مشبه بالفعل يا حرف نفی ناسخ {الْمُنافِقِينَ} اسم لكن، منصوب يا در محل نصب {لا} حرف نفی غير عامل {يَفْقَهُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل / خبر لكن محذوف

{يَقُولُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {لَئِنْ} (ل) موطئه / حرف شرط جازم {رَجَعْنا} فعل ماضی، مبنی بر سكون / (نا) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {إِلَى} حرف جر {الْمَدِينَةِ} اسم مجرور يا در محل جر {لَيُخْرِجَنَّ} (ل) حرف قسم / فعل مضارع، مبنی بر فتحه / نون تأكيد ثقليه {الْأَعَزُّ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {مِنْهَا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الْأَذَلَّ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {وَلِلَّهِ} (و) حاليه / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {الْعِزَّةُ} مبتدا مؤخّر {وَلِرَسُولِهِ} (و) حرف عطف / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {وَلِلْمُؤْمِنِينَ} (و) حرف عطف / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَلكِنَّ} (و) حرف استيناف / حرف مشبه بالفعل يا حرف نفی ناسخ {الْمُنافِقِينَ} اسم لكن، منصوب يا در محل نصب {لا} حرف نفی غير عامل {يَعْلَمُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل / خبر لكن محذوف

{يا} (يا) حرف

ندا {أَيُّهَا} منادا، منصوب یا در محل نصب / (ها) حرف تنبیه {الَّذِينَ} عطف بیان تابع {آمَنُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لا} حرف جزم {تُلْهِكُمْ} فعل مضارع مجزوم به حذف حرف عله (ی) / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {أَمْوالُكُمْ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / (ک) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَلا} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {أَوْلادُكُمْ} معطوف تابع / (ک) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {عَنْ} حرف جر {ذِكْرِ} اسم مجرور یا در محل جر {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَمَنْ} (و) حرف استیناف / اسم شرط جازم در محل رفع و مبتدا {يَفْعَلْ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {ذلِكَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {فَأُولئِكَ} (ف) رابط جواب برای شرط / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {هُمُ} ضمیر فصل بدون محل {الْخاسِرُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{وَأَنْفِقُوا} (و) حرف عطف / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {مِنْ} حرف جر {ما} اسم مجرور یا در محل جر {رَزَقْناكُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {مِنْ} حرف جر {قَبْلِ} اسم مجرور یا در محل جر {أَنْ} حرف نصب {يَأْتِيَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری {أَحَدَكُمُ} مفعولٌ به، منصوب یا

در محـل نصب / (ک) ضـمیر متصـل در محـل جر، مضـاف الیه {الْمَوْتُ} فاعـل، مرفوع یـا در محل رفع {فَيَقُولَ} (ف) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقدیر {رَبِّ} منادا، منصوب یا در محل نصب / (ی) محـذوفه در محـل جر، مضاف الیه {لَوْلا} حرف تحضـیض {أَخَّرْتَنِي} فعل ماضـی، مبنی بر سـکون / (ت) ضـمیر متصـل، در محـل رفع و فاعـل / (ن) حرف وقایه / (ی) ضـمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {إِلى} حرف جر {أَجَلٍ} اسـم مجرور یـا در محـل جر {قَرِيبٍ} نعت تـابع {فَأَصَّدَّقَ} (ف) حرف نصب / فعـل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقـدیری / فاعل، ضـمیر مسـتتر (أنا) در تقدیر {وَأَكُنْ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مجزوم به سکون / اسم کان، ضمیر مستتر (أنا) در تقدیر {مِنَ} حرف جر {الصَّالِحِينَ} اسم مجرور یا در محل جر / خبر کان، محذوف یا در تقدیر

{وَلَنْ} (و) حرف استینـاف / حرف نصب {يُؤَخِّرَ} فعـل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقـدیری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محـل رفع {نَفْساً} مفعولٌ به، منصوب یـا در محـل نصب {إِذا} ظرف یـا مفعولٌ فیه، منصوب یـا در محـل نصب {جاءَ} فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظـاهری یـا تقـدیری {أَجَلُها} فاعـل، مرفوع یـا در محل رفع / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَاللَّهُ} (و) حرف عطف / مبتـدا، مرفوع یا در محل رفع {خَبِيرٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {بِما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {تَعْمَلُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر

متصل در محل رفع و فاعل

آوانگاری قرآن

Bismi Allahi alrrahmani alrraheemi.

۱. Itha jaaka almunafiqoona qaloo nashhadu innaka larasoolu Allahi waAllahu yaAAlamu innaka larasooluhu waAllahu yashhadu inna almunafiqeena lakathiboona

۲. Ittakhathoo aymanahum junnatan fasaddoo AAan sabeeli Allahi innahum saa ma kanoo yaAAmaloona

۳. Thalika bi-annahum amanoo thumma kafaroo fatubiAAa AAala quloobihim fahum la yafqahoona

۴. Wa-itha raaytahum tuAAjibuka ajsamuhum wa-in yaqooloo tasmaAA liqawlihim kaannahum khushubun musannadatun yahsaboona kulla sayhatin AAalayhim humu alAAaduwwu faihtharhum qatalahumu Allahu anna yu/fakoona

۵. Wa-itha qeela lahum taAAalaw yastaghfir lakum rasoolu Allahi lawwaw ruoosahum waraaytahum yasuddoona wahum mustakbiroona

۶. Sawaon AAalayhim astaghfarta lahum am lam tastaghfir lahum lan yaghfira Allahu lahum inna Allaha la yahdee alqawma alfasiqeena

۷. Humu allatheena yaqooloona la tunfiqoo AAala man AAinda rasooli Allahi hatta yanfaddoo walillahi khaza-inu alssamawati waal-ardi walakinna almunafiqeena la yafqahoona

۸. Yaqooloona la-in rajaAAna ila almadeenati layukhrijanna al-aAAazzu minha al-athalla walillahi alAAizzatu walirasoolihi walilmu/mineena walakinna almunafiqeena la yaAAlamoona

۹. Ya ayyuha allatheena amanoo la tulhikum amwalukum wala awladukum AAan thikri Allahi waman yafAAal thalika faola-ika humu alkhasiroona

۱۰. Waanfiqoo min ma razaqnakum min qabli an ya/tiya ahadakumu almawtu

fayaqoola rabbi lawla akhkhartanee ila ajalin qareebin faassaddaqa waakun mina alssaliheena

۱۱. Walan yu-akhkhira Allahu nafsan itha jaa ajaluha waAllahu khabeerun bima taAAmaloona

ترجمه سوره

ترجمه فارسی استاد فولادوند

به نام خداوند رحمتگر مهربان

چون منافقان نزد تو آینـد گویند: «گواهی می دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی.» و خدا [هم می داند که تو واقعاً پیامبر او هستی، و خدا گواهی می دهد که مردم دوچهره سخت دروغگویند. (۱)

سوگندهای خود را [چون سپری بر خود گرفته و [مردم را] از راه خدا بازداشته اند. راستی که آنان چه بد می کنند. (۲)

این بدان سبب است که آنان ایمان آورده،

سپس به انکار پرداخته اند و در نتیجه بر دلهایشان مُهر زده شده و [دیگر] نمی فهمند. (۳)

و چون آنـان را ببینی، هیکلهایشـان تو را به تعجب وا می دارد، و چون سـخن گوینـد به گفتارشـان گوش فرا می دهی گویی آنـان شـمعک هـایی پشت بر دیوارنـد [که پـوک شـده و درخور اعتمـاد نیسـتند]: هر فریـادی را به زیـان خویش می پندارنـد. خودشان دشمنند؛ از آنان بپرهیز؛ خدا بکشدشان؛ تا کجا [از حقیقت انحراف یافته اند. (۴)

و چون بدیشان گفته شود: «بیایید تا پیامبر خدا برای شـما آمرزش بخواهد»، سـرهای خود را بر می گردانند، و آنان را می بینی که تکبرکنان روی برمی تابند. (۵)

برای آنـان یکسـان است: چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی، خـدا هرگز بر ایشان نخواهـد بخشود. خـدا فاسقان را راهنمایی نمی کند. (۶)

آنـان کسـانی انـد که می گوینـد: «به کسـانی که نزد پیـامبر خداینـد انفاق مکنیـد تا پراکنـده شونـد، و حال آنکه گنجینه های آسمانها و زمین از آنِ خداست ولی منافقان درنمی یابند. (۷)

می گوینـد: «اگر به مـدینه برگردیم، قطعاً آنکه عزتمنـدتر است آن زبون تر را از آنجـا بیرون خواهـد کرد.» و[لی عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است؛ لیکن این دورویان نمی دانند. (۸)

ای کسانی که ایمان آورده ایـد، [زنهار] اموال شـما و فرزنـدانتان شـما را از یاد خدا غافل نگرداند، و هر کس چنین کند، آنان خود زیانکارانند. (۹)

و از آنچه روزی شـما گردانیـده ایم، انفـاق کنیـد، پیش از آنکه یکی از شـما را مرگ فرا رسـد و بگویـد: «پروردگـارا، چرا تا مدتی بیشتر [اجل مرا به تأخیر نینداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم؟» (۱۰)

و[لی هر کس اجلش فرا رسد، هرگز خدا [آن را] به تأخیر نمی افکند، و خدا به آنچه می کنید آگاه است. (۱۱)

ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

«۱» هنگامی که منافقان نزد تو آیند می گویند: (ما شهادت می دهیم که یقیناً تو رسول خدایی!) خداوند می داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغگو هستند [و به گفته خود ایمان ندارند].

«۲» آنها سوگندهایشان را سپر ساخته اند تا مردم را از راه خدا باز دارند، و کارهای بسیار بدی انجام می دهند!

«۳» این بخاطر آن است که نخست ایمان آوردند سپس کافر شدند؛ از این رو بر دلهای آنان مهر نهاده شده، و حقیقت را درک نمی کنند!

«۴» هنگامی که آنها را می بینی، جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می برد؛ و اگر سخن بگویند، به سخنانشان گوش فرا می دهی؛ اما گویی چوبهای خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شده اند! هر فریادی از هر جا بلند شود بر ضد خود می پندارند؛ آنها دشمنان واقعی تو هستند، پس از آنان بر حذر باش! خداوند آنها را بکشد، چگونه از حق منحرف می شوند؟!

«۵» هنگامی که به آنان گفته شود: (بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند!)، سرهای خود را [از روی استهزا و کبر و غرور] تکان می دهند؛ و آنها را می بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می ورزند!

«۶» برای آنها تفاوت نمی کند، خواه استغفار برایشان کنی یا نکنی، هرگز خداوند آنان را نمی بخشد؛ زیرا خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند!

«۷» آنها کسانی هستند که می گویند: (به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید

تا پراکنده شوند!) [غافل از اینکه] خزاین آسمانها و زمین از آن خداست، ولی منافقان نمی فهمند!

«۸» آنها می گوینـد: (اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند!) در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی دانند!

«۹» ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند! و کسانی که چنین کنند، زیانکارانند!

«۱۰» از آنچه به شـما روزی داده ایم انفاق کنیـد، پیش از آنکه مرگ یکی از شـما فرا رسد و بگوید: (پروردگارا! چرا [مرگ] مرا مدت کمی به تأخیر نینداختی تا [در راه خدا] صدقه دهم و از صالحان باشم؟!)

«۱۱» خداونـد هرگز مرگ کسـی را هنگامی که اجلش فرا رسـد به تأخیر نمی انـدازد، و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی.

چـون منافقـان نزد تو آینـد، می گوینـد: گواهی می دهیم که تو بی تردیـد فرسـتاده خـدایی. و خـدا می دانـد که تو بی تردید فرستاده اویی، و خدا گواهی می دهد که یقیناً منافقان دروغگویند. (۱)

سوگندهایشان را [برای شناخته نشدن نفاقشان] سپر گرفته در نتیجه [مردم را] از راه خدا بازداشته اند. چه بد است آنچه را اینان همواره انجام می دهند! (۲)

این [صـفت زشت نفـاق و بـدی اعمال] به سبب آن است که آنان [نخست] ایمان آوردنـد، سـپس کافر شدنـد در نتیجه بر دل هایشان مهر [تیره بختی] زده شد، به این علّت [حقایق را] نمی فهمند. (۳)

چـون آنـان را بـبینی جسم و ظاهرشـان [از آراسـتگی و وقـار] تـو را به شـگفت آورد، و اگر سـخن گوینـد [به علت شـیرینی و جذابیّت کلام] به سخنانشان

گوش فرامی دهی [اما از پوچی باطن، سبک مغزی و دورویی] گویی چوب های خشکی هستند که به دیواری تکیه دارند [و در حقیقت اجسادی بی روح اند که در هیچ برنامه ای اطمینانی به آنان نیست، از شدت بزدلی] هر فریادی را به زیان خود می پندارند. اینان دشمن واقعی اند؛ از آنان بپرهیز؛ خدا آنان را بکشد؛ چگونه [با دیدن این همه دلایل روشن، از حق به باطل] منحرف می شوند. (۴)

و چون به آنان گویند: بیایید تا پیامبر خدا برای شما آمرزش بخواهد [از روی کبر و غرور] سرهای خود را برمی گردانند، و آنان را می بینی که متکبرانه [از حق،] روی می گردانند. (۵)

برای آنان یکسان است چه برای آنان آمرزش بخواهی چه نخواهی، خدا هرگز آنان را نمی آمرزد. مسلماً خدا مردم فاسق را هدایت نمی کند. (۶)

فقط آنانند که می گویند: به کسانی که نزد پیامبر خدایند، انفاق مکنید تا [از پیرامون او] پراکنده شوند. در حالی که خزانه های آسمان ها و زمین در سیطره خداست، ولی منافقان نمی فهمند. (۷)

می گویند: اگر به مدینه بازگردیم، مسلماً آنکه عزیزتر است [یعنی عبدالله بن ابی سلول، رئیس منافقان] آن را که خوارتر است [یعنی پیامبر که هنوز به پندار آنان تمکن لازم را به دست نیاورده] از آنجا بیرون می کند. در حالی که عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است، ولی منافقان [به این حقیقت] معرفت و آگاهی ندارند. (۸)

ای مؤمنان! مبادا اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل کنند، و آنان که [به خاطر مال و فرزند از یاد خدا] غافل می شوند، زیانکارند. (۹)

و از آنچه روزی شما کرده ایم انفاق کنید، پیش از

آنکه یکی از شما را مرگ در رسد و بگوید: چرا مرا تا مدتی نزدیک مهلت ندادی تا صدقه دهم و از شایستگان باشم؟! (۱۰)

و هرگز خدا کسی را چون اجلش فرا رسد، مهلت نمی دهد؛ و خدا به اعمالی که انجام می دهید، آگاه است. (۱۱)

ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای

بنام خداوند بخشنده مهربان

ای رسول ما، چون منافقان ریاکار نزد تو آمده و گفتند که ما به یقین و حقیقت گواهی میدهیم که تو رسول خدائی فریب مخور خدا می داند که تو رسول اوئی و خداهم گواهی میدهد که منافقان سخن به مکر و خدعه و دروغ می گویند (۱)

قسمهای دروغ خود را سپر جان خویش و مایه فریب خلق قرار داده اند تا بدین وسیله راه خدا را به روی خلق ببندند بدانید ای اهل ایمان که آنچه می کنند بسیار بدمیکنند (۲)

برای آن که آنها به زبان ایمان آوردند و سپس به دل کافر شدند خدا هم مهر قهر و ظلمت بر دلهاشان نهاد تا هیچ از حقایق ایمان درک نکنند (۳)

ای رسول، تو چون از ظاهر و وجود جسمانی آن منافقان را مشاهده کنی به آراستگی ظاهر فریبنده تو را به شگفت آرند و اگر سخن گویند بس خوش گفتار و چرب زبانندبه سخن هاشان گوش فرا خواهی داد ولی از باطن و درون گوئی که چوبی خشک تکیه کرده بر دیوارند و هیچ عقل و ایمان و معرفت ندارند و چون در باطن نادرست و بداندیشند هر صدائی بشنوند بر زیان خویش پندارند. ای رسول بدان که دشمنان قوی دین و ایمان به حقیقت اینان هستند از ایشان برحذر باش.

خدایشان بکشدچقدر به مکر و خدعه و دروغ پرداخته و از حق بازمیگردند (۴)

و هرگاه به آنها گویند بیائید تا رسول خدا برای شما از حق آمرزش طلبد سربپیچند و بنگری که با تکبر و نخوت از حق روی میگردانند (۵)

ای رسول تو از خدا بر آنان آمرزش بخواهی یا نخواهی به حالشان یکسانست خدا هرگز آنها را نمی بخشد که همانا قوم نابکار فاسق را خدا هیچوقت به راه سعادت هدایت نخواهد کرد (۶)

اینها همان مردم بدخواهند که میگویند بر اصحاب رسول انفاق مال مکنید تا مردماز گردش پراکنده شوند در صورتی که خدا را گنجهای زمین و آسمانهاست لیکن منافقان درک آن نمی کنند (۷)

آنها پنهانی با هم می گویند اگر به مدینه مراجعت کردیم البته باید اربابان عزت و ثروت مسلمانان ذلیل فقیر را از شهر بیرون کنند و حال آنکه عزت مخصوص خدا و رسول و اهل ایمانست و ذلت خاص کافران و لیکن منافقان از این معنی آگه نیستند (۸)

الا ـ ای اهل ایمان مبادا هرگز مال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل سازد و البته کسانی که به امور دنیا از یاد خدا غافل شوند آنها به حقیقت زیانکاران عالمند (۹)

و از آنچه روزی شما کردیم در راه خدا انفاق کنید پیش از آنکه مرگ بر یکی ازشما فرا رسد در آن حال به حسرت بگوید پروردگارا اجل مرا اندکی تخیر اندازتا صدقه و احسان بسیار کنم و از نکوکاران شوم (۱۰)

و خدا هرگز اجل هیچکس را از وقتش که فرا رسد موخر نیفکند و خدا به هر چه ازنیک و

بد کنید آگاهست (۱۱)

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی

به نام خداوند بخشنده ی مهربان.

هنگامی که منافقان نزد تو آینـد، گوینـد: «گواهی می دهیم که تو پیامبر خـدا هستی» و خـدا می دانـد که تو پیامبرش هستی و خدا شهادت می دهد که منافقان دروغگویند. (۱)

سوگندهای خود را سپر ساخته و (مردم را) از راه خدا باز داشتند، به راستی آنچه انجام می دهند ناپسند است. (۲)

آن (نفـاق) برای آن است که آنـان ایمان آورده سـپس کفر ورزیدنـد، پس بر دل هایشان مهر (شـقاوت) زده شـد و از این رو نمی فهمند. (۳)

و هرگـاه آنـان را ببینی، قیـافه آنـان (چنان آراسـته است) که ترا به شـگفت وا دارد و اگر سـخن گوینـد، (به قـدری جـذّاب و زیبـاست که) به کلامشان گوش فرادهی، گویا چوب هایی هسـتند (خشک و بی مغز و بی فایـده و به هم) تکیه داده شـده، هر نـدایی را علیه خود می پندارنـد، آنان دشـمند، پس از آنان دوری کن، خـدا آنان را بکشـد، چگونه از حق منحرف می شوند. (۴)

و هرگاه به آنان گفته شود: بیایید تا رسول خدا برای شـما طلب مغفرت کند، (از روی انکار و تکبر و تمسـخر) سرهای خود را برمی گردانند و آنان را می بینی که از سر استکبار، (مردم را از گرایش به حق) بازمی دارند. (۵)

برای آنان تفاوتی نـدارد که برایشان اسـتغفار کنی یا اسـتغفار نکنی، هرگز خداونـد آنان را نمی بخشد، زیرا که خداوند گروه فاسق را هدایت نمی کند. (۶)

آنان همان کسانی هستند که می گویند: بر کسانی که نزد رسول خدا هستند، انفاق نکنید تا پراکنده شوند؛ در حالی که خزانه های آسمان ها و زمین برای خداوند است ولی منافقان نمی فهمند. (۷)

می گویند: «اگر (از این سفر

جنگی) به مـدینه بازگردیم، عزیزترین افراد، ذلیل ترین مردم را بیرون خواهد کرد»، در حالی که عزّت و اقتدار مخصوص خدا و پیامبرش و مؤمنین است ولی منافقان نمی دانند. (۸)

ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد، امـوال و اولادتـان شـما را از یـاد خـدا غافـل نسـازد، و کسـانی که چنین کننـد، آنـان همـان زیانکارانند. (۹)

و از آنچه روزی شـما کرده ایم انفاق کنیـد پیش از آنکه مرگ به سـراغ هر یک از شـما آیـد، پس (در آسـتانه رفتن) گویـد: پروردگارا چرا (مرگ) مرا تا مدتی اندک به تأخیر نیانداختی تا صدقه (و زکات) دهم و از صالحان گردم. (۱۰)

و هرگز خداوند مرگ کسی را که اجلش فرارسیده، به تأخیر نمی اندازد و خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است. (۱۱)

ترجمه فارسی استاد مجتبوی

به نام خدای بخشاینده مهربان

چون منافقان - آنها که دل و زبانشان یکی نیست - نزد تو آیند، گویند: گواهی می دهیم که هرآینه تو فرستاده خدایی. و خدا می داند که تو فرستاده اویی، و خدا گواهی می دهد که همانا منافقان دروغگویند. (۱)

سوگندهای [دروغ] خود را سپری گرفته اند، پس از راه خدا روی گردانده اند - یا مردم را از راه خدا بازداشته اند -. همانا بد است آنچه می کردند - نفاقورزی -. (۲)

این [نفاق و بـدکاریشان] بـدان سبب است که ایمان آوردند - به ظاهر - سـپس کافر شدند - در نهان -، پس بر دلهاشان مهر نهاده شد از این رو [حق را] درنمی یابند. (۳)

و چون آنـان را ببینی پیکرهاشان تو را به شـگفت آرد، و اگر سـخن گوینـد گفتارشان را بشـنوی - از بس چرب زباننـد -، [و حال آنکه] گویی چوبهایی اند به

دیوار تکیه نهاده - بی ایمان و مردگانی بی روح اند -. هر بانگی را بر [زیان و هلاک] خود پندارند. اینان دشمناند پس از آنها بر حذر باش. خدا بکشدشان - یا لعنت بر آنها باد - به کجا و چگونه [از حق] گردانیده می شوند؟! (۴)

و چون به آنها گفته شود: بیایید تا پیامبر خدا برایتان آمرزش بخواهد، سرهای خویش را بپیچانند و آنان را بینی که [از حق] روی می گردانند در حالی که گردن کشاند. (۵)

بر آنها یکسان است چه برایشان آمرزش بخواهی یا آمرزش نخواهی، هرگز خدا نیامرزدشان. همانا خدا مردم بد کار را راه ننماید. (۶)

اینان همان کسانند که می گویند: بر آنان که نزد پیامبر خدایند هزینه مکنید - به آنها چیزی ندهید - تا [از نزد وی] پراکنده شوند، و حال آنکه خدای راست گنجینه های آسمانها و زمین، ولیکن منافقان درنمی یابند. (۷)

گویند: چون به مدینه بازگردیم، آن که عزیزتر است آن را که خوارتر است از آنجا بیرون می کند، و حال آنکه خدای راست عزت - بزرگی و ارجمندی - و پیامبر او و مومنان راست، ولیکن منافقان نمی دانند. (۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید، مالها و فرزندانتان شما را از یادکرد خدا سرگرم نکنند، و هر که چنان کند - به سبب مال و فرزندان از طاعت خدا بازماند - ایشانند زیان کاران. (۹)

و از آنچه شما را روزی کرده ایم انفاق کنید پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرارسد پس گوید: پروردگارا، چرا مرا تا سرآمدی نزدیک باز پس نداشتی - مرگ مرا اندکی به تاخیر نیفکندی - تا صدقه دهم و از نیکان و شایستگان باشم

(۱۰)

و هرگز خدا کسی را چون سرآمدش رسیده باشد بازپس ندارد، و خدا بدانچه می کنید آگاه است. (۱۱)

ترجمه فارسی استاد آیتی

به نام خدای بخشاینده مهربان

چون منافقان نزد تو آیند، گویند: شهادت می دهیم که تو پیامبر خدا هستی . خدا می داند که تو پیامبرش هستی و خدا شهادت می دهد که منافقان دروغگویند. (۱)

از سوگندهای خود سپری ساختند و از راه خدا باز داشتند و به حقیقت، آنچه می کنند ناپسند است. (۲)

این بدان سبب است که ایمان آوردند، سپس کافر شدند. خدا نیز بر دلهاشان مهر نهاد و آنان در نمی یابند. (۳)

چون آنها را ببینی تو را از ظاهرشان خوش می آید، و چون سخن بگویند به سخنشان گوش می دهی . گویی چوبهایی هستند به دیوار تکیه داده . هر آوازی را بر زیان خود می پندارند. ایشان دشمنانند. از آنها حذر کن. خدایشان بکشد. به کجا منحرف می شوند. (۴)

چون به آنها گفته شود که بیایید تا پیامبر خدا برایتان آمرزش بخواهد، سر می پیچند. می بینی که اعراض و گردنکشی می کنند. (۵)

تفاوتی نکند، چه برایشان آمرزش بخواهی چه آمرزش نخواهی . خدایشان نخواهد آمرزید. و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی کند. (۶)

اینان همانهایند که می گویند: بر آنها که گرد پیامبر خدایند، چیزی مدهید تا از گردش پراکنده شوند. و حال آنکه خزاین آسمانها و زمین از آن خداست ولی منافقان نمی فهمند. (۷)

می گویند: چون به مدینه باز گردیم، صاحبان عزت، ذلیلان را از آنجا بیرون خواهند کرد. عزت از آن خدا و پیامبرش و مومنان است. ولی منافقان

نمی دانند. (۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال و اولادتان شما را از ذکر خدا به خود مشغول ندارد، که هر که چنین کند زیانکار است. (۹)

از آنچه روزیتان داده ایم در راه خدا انفاق کنید، پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد و بگوید: ای پروردگار من، چرا مرگ مرا اندکی به تاخیر نینداختی تا صدقه دهم و از شایستگان باشم. (۱۰)

چون کسی اجلش فرا رسد، خدا مرگ او را به تاخیر نمی افکند. و خدا به کارهایی که می کنید آگاه است. (۱۱)

ترجمه فارسی استاد خرمشاهی

به نام خداوند بخشنده مهربان

منافقان چون به نزد تو آیند گویند گواهی می دهیم که تو پیامبر خدا هستی، و خداوند می داند که تو پیامبرش هستی، و خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغگو هستند (۱)

سوگندهایشان را سپر بلا گرفته اند، سپس [مردمان را] از راه خدا بازداشته اند، چه بد است کاری که آنان می کنند (۲)

این از آن است که ایشان ایمان آورده اند سپس کفر ورزیده اند، و بر دلهایشان مهر نهاده شده است، و ایشان در نمی یابند (۳)

و چون ایشان را بنگری، بدنهای ایشان تو را به شگفتآورد، و چون سخن گویند به سخنانشان گوش دهی، گویی همانند الوارهای تکیه داده بر دیوارند، و هر بانگی را بر ضد خویش می انگارند، آنان دشمناند، از آنان بر حذر باش، خداوند لعنتشان کند، چگونه بیراهه می روند (۴)

و چون به ایشان گفته شود بیایید که پیامبر خدا برای شما آمرزش بطلبد، سرهای خود را [به انکار] برگردانند، و بنگریشان که [از اعتذار و استغفار] رویگردانند و گردنکشاند (۵)

در حق آنان یکسان است چه

برایشان آمرزش بخواهی، چه بر ایشان آمرزش نخواهی، هرگز خداوند آنان را نخواهد آمرزید، بی گمان خداوند نافرمانان را هدایت نمی کند (۶)

ایشان کسانی هستند که می گویند برای کسانی که نزد پیامبر خدا هستند چیزی هزینه نکنید تا آنکه [از پیرامون او] پراکنده شوند، و حال آنکه خزانه های آسمان و زمین از آن خداوند است، ولی منافقان در نمی یابند (۷)

می گویند چون به مدینه بازگردیم، بلندپایگان، فرومایگان را از آنجا بیرون خواهند کرد، حال آنکه عزت، خاص خداوند و پیامبر او و مومنان است، ولی منافقان نمی دانند (۸)

ای مومنان اموال و اولادتان، شما را از یاد خداوند بازندارد، و هر کس چنین کند، آنانند که زیانکارانند (۹)

و پیش از آنکه مرگ به سراغ هر یک از شما بیاید و او بگوید پروردگارا چرا مرا تا مهلتی نزدیک باز پس نداشتی که بتوانم صدقه بدهم و از شایستگان باشم، از آنچه روزیتان کرده ایم، بخشش کنید (۱۰)

و خداوند هرگز کسی را چون اجلش فرا رسد، بازپس ندارد، و خداوند به آنچه می کنید آگاه است (۱۱)

ترجمه فارسی استاد معزی

بنام خداوند بخشاینده مهربان

هر گاه آیندت دورویان گویند گواهی دهیم که توئی پیمبر خدا و خدا داند که توئی فرستاده او و خدا گواهی دهد که دورویانند همانا دروغگویان (۱)

برگرفتند سوگندهای خویش را سپری پس بازداشتند از راه خدا همانا زشت است آنچه بودند می کردند (۲)

این بدان است که ایشان ایمان آوردند سپس کافر شدند پس مُهر نهاد بر دلهاشان پس درنیابند (۳)

و هر گاه ببینیشان شگفت آردت کالبدهای آنان و اگر سخن گویند گوش دهی به گفتار ایشان گوئیا آنانند چوبهای تکیه داده شده پندارند

هر فریادی را بر ایشان ایشانند دشمن پس بترسشان بکشدشان خدا کجا به دروغ رانده شوند (۴)

و گاهی که گفته شود بدیشان بیائید آمرزش خواهد برای شما پیمبر خدا بازگردانند سرهای خویش را و بینیشان بازمی دارند (یا دوری گزینند) و ایشانند کبرورزندگان (۵)

یکسان است بر ایشان چه آمرزش خواهی برای ایشان یا آمرزش نخواهی برای ایشان هرگز نیامرزدشان خدا همانا خدا هدایت نکند گروه نافرمانان را (۶)

آنانند که گویند انفاق نکنید بر آنان که نزد پیمبر خدایند تا پراکنده شوند و خدا را است گنجهای آسمانها و زمین لیکن منافقان درنیابند (۷)

گویند اگر بازگشتیم بسوی شهر همانا برون راند گرامی تر (عزیزتر) از آن خوارتر را و از آنِ خدا است عزّت و از آن پیمبرش و از آن مؤمنان و لیکن منافقان نمی دانند (۸)

ای آنان که ایمان آوردید سرگرمتان نسازد خواسته های شما و نه فرزندان شما از یاد خدا و آنکه بکند این را پس آنانند زیانکاران (۹)

و بدهید از آنچه روزی دادیم شما را پیش از آنکه آید یکی از شما را مرگ پس گوید پروردگارا کاش پس می انداختی مرا تا سرآمدی نزدیک تا تصدّق کنم و بشوم از شایستگان (۱۰)

و هرگز پس نیندازد خدا جائی را گاهی که بیاید سرآمدش و خدا آگاه است بدانچه می کنید (۱۱)

ترجمه انگلیسی قرائی

.In the Name of Allah, the All-beneficent, the All-merciful

When the hypocrites come to you they say, ‘We bear witness that you are indeed ١ the apostle of Allah.’ Allah knows that you are indeed His Apostle, and Allah bears .witness that the hypocrites are indeed liars

They ٢

make a shield of their oaths, and bar from the way of Allah. Evil indeed is what they
.used to do

That is because they believed and then disbelieved, so their hearts were sealed. ٣
.Hence they do not understand

When you see them, their bodies impress you, and if they speak, you listen to their ۴
speech. Yet they are like dry logs set reclining [against a wall]. They suppose every cry
is directed against them. They are the enemy, so beware of them. May Allah assail
!?them, where do they stray

When they are told, 'Come, that Allah's Apostle may plead for forgiveness for you,' ۵
.they twist their heads, and you see them turn away while they are disdainful

It is the same for them whether you plead for forgiveness for them, or do not plead ۶
for forgiveness for them: Allah will never forgive them. Indeed Allah does not guide
.the transgressing lot

They are the ones who say, 'Do not spend on those who are with the Apostle of Allah ٧
until they scatter off.' Yet to Allah belong the treasuries of the heavens and the earth,
.but the hypocrites do not understand

They say, 'When we return to the city, the mighty will surely expel the abased from ٨
it.' Yet all might belongs to Allah and His Apostle, and the faithful, but the hypocrites
.do not know

O you who have faith! Do not let your possessions and children distract you from the ٩
remembrance of Allah, and

.whoever does that—it is they who are the losers

Spend from what We have provided you before death comes to any of you, ۱۰
whereat he will say, 'My Lord, why did You not respite me for a short time so that I
'!might have given charity and become one of the righteous

But Allah shall never respite a soul when its time has come, and Allah is well aware ۱۱
.of what you do

ترجمه انگلیسی شاکر

When the hypocrites come to you, they say: We bear witness that you are most surely Allah's Messenger; and Allah knows that you are most surely His Messenger, and (Allah bears witness that the hypocrites are surely liars. (۱

They make their oaths a shelter, and thus turn away from Allah's way; surely evil is (that which they do. (۲

That is because they believe, then disbelieve, so a seal is set upon their hearts so that (they do not understand. (۳

And when you see them, their persons will please you, and If they speak, you will listen to their speech; (they are) as if they were big pieces of wood clad with garments; they think every cry to be against them. They are the enemy, therefore (beware of th (۴

And when it is said to them: Come, the Messenger of Allah will ask forgiveness for you, they turn back their heads and you may see them turning away while they are big (with pride. (۵

It is alike to them whether you beg forgiveness for them or

do not beg forgiveness for them; Allah will never forgive them; surely Allah does not (guide the transgressing people. (۶

They it is who say: Do not spend upon those who are with the Messenger of Allah until they break up. And Allah's are the treasures of the heavens and the earth, but the (hypocrites do not understand. (۷

They say: If we return to Medina, the mighty will surely drive out the meaner therefrom; and to Allah belongs the might and to His Messenger and to the believers, (but the hypocrites do not know. (۸

O you who believe! let not your wealth, or your children, divert you from the (remembrance of Allah; and whoever does that, these are the losers. (۹

And spend out of what We have given you before death comes to one of you, so that he should say: My Lord! why didst Thou not respite me to a near term, so that I should (have given alms and been of the doers of good deeds? (۱۰

And Allah does not respite a soul when its appointed term has come, and Allah is (Aware of what you do. (۱۱

ترجمه انگلیسی ایروینگ

!In the name of God, the Mercy-giving, the Merciful

(۱) Whenever hypocrites come to you, they say: "We admit that you are God's messenger." God already knows that you are His messenger, while God testifies that .the hypocrites are liars

(۲) They use their faith as a disguise and obstruct God's way; they are evil because of what they have been

.doing

That is because they have believed, then disbelieved; so their hearts are sealed off (۳)
.and they do not comprehend a thing

Whenever you see them, their physical appearance may attract you, while if they (۴)
speak, you will listen to what they say as if they were just sticks of kindling all stacked
up. They reckon every shout is [directed] against them. They are the [real] enemy, so
!beware of them! May God assail them! How they shrug things off

Whenever they are told: "Come, God's messenger will seek forgiveness for you," (۵)
they twist their heads around and you will see them trying to slip away, while they act
.so haughty

It is the same for them whether you seek forgiveness for them or do not seek (۶)
forgiveness for them; God will never forgive them! God does not guide such immoral
.folk

They are the ones who say: "Do not spend anything on anyone who is with God's (۷)
messenger until they desert [him] ." God holds the treasures of Heaven and Earth, yet
.hypocrites do not comprehend this

They say: "If we should ever return to the City, the grandees there would expel the (۸)
lower [classes]." Yet influence belongs to God, His messenger and believers, even
.though hypocrites do not realize it

You who believe, let neither your wealth nor your children distract you from (۹)
.remembering God. Those who do so will be the losers

Spend something from whatever We have provided you with before death comes (۱۰)

to one of you and he says: "My Lord, if You would only delay things for me for a short "!while, then I will act charitably and become honorable

God will never postpone things for any soul once its deadline has arrived. God is (۱۱) !Informed about anything you do

ترجمه انگلیسی آربری

In the Name of God, the Merciful, the Compassionate

When the hypocrites come to thee they say, `We bear witness that thou artindeed the Messenger of God.' And God knows that thou art indeed HisMessenger, and God (bears witness that the hypocrites are truly liars. (۱

They have taken their oaths as a covering, then they have barred from the wayof (God. Surely they--evil are the things they have been doing. (۲

That is because they have believed, then they have disbelieved; therefore aseal has (been set on their hearts, and they do not understand. (۳

When thou seest them, their bodies please thee; but when they speak, thoulistenest to their speech, and it is as they were propped-up timbers. Theythink every cry is against them. They are the enemy; so beware of them. Godassail them! How they are (perverted! (۴

And when it is said to them, `Come now, and God's Messenger will askforgiveness for you,' they twist their heads, and thou seest them turningtheir faces away, waxing (proud. (۵

Equal it is for them, whether thou askest forgiveness for them or thou askestnot forgiveness for them; God will never forgive them. God guides not thepeople of the (ungodly. (۶

Those are they that

say, `Do not expend on them that are with God's Messengeruntil they scatter off'; yet unto God belong the treasuries of the heavensand of the earth, but the hypocrites do (not understand. (۷

They say, `If we return to the City, the mightier ones of it will expelthe more abased'; yet glory belongs unto God, and unto His Messengerand the believers, but the (hypocrites do not know it. (۸

O believers, let not your possessions neither your children divert you fromGod's (remembrance; whoso does that, they are the losers. (۹

Expend of what We have provided you before that death comes upon one of youand he says, `O my Lord, if only Thou wouldst defer me unto a near term, sothat I may (make freewill offering, and so I may become one of therighteous.' (۱۰

But God will never defer any soul when its term comes. And God is aware ofthe things (you do. (۱۱

ترجمه انگلیسی پیکتال

.In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful

When the hypocrites come unto thee (O Muhammad), they say: We bear witness that thou art indeed Allah's messenger. And Allah knoweth that thou art indeed His (messenger, and Allah beareth witness that the Hypocrites are speaking falsely. (۱

They make their faith a pretext that they may turn (men) from the way of Allah. Verily (evil is that which they are wont to do, (۲

That is because they believed, then disbelieved, therefore their hearts are sealed so (that they understand not. (۳

And when thou seest them their figures

please thee; and if they speak thou givest ear unto their speech. (They are) as though they were blocks of wood in striped cloaks. They deem every shout to be against them. They are the enemy, so beware of them. Allah confound them! How they are perverted! (۴)

And when it is said unto them: Come! The messenger of Allah will ask forgiveness for you! they avert their faces and thou seest them turning away, disdainful. (۵)

Whether thou ask forgiveness for them or ask not forgiveness for them, Allah will not forgive them. Lo! Allah guideth not the evil living folk. (۶)

They it is who say: Spend not on behalf of those (who dwell) with Allah's messenger that they may disperse (and go away from you); when Allah's are the treasures of the heavens and the earth; but the hypocrites comprehend not. (۷)

They say: Surely, if we return to Al Madinah the mightier will soon drive out the weaker; when might belongeth to Allah and to His messenger and the believers; but the hypocrites know not. (۸)

O ye who believe! Let not your wealth nor your children distract you from remembrance of Allah. Those who do so, they are the losers. (۹)

And spend of that wherewith We have provided you before death cometh unto one of you and he saith: My Lord! If only thou wouldst reprieve me for a little while, then I would give alms and be among the righteous. (۱۰)

But Allah reprieveth no soul when its

(term cometh, and Allah is Aware of what ye do. (۱۱

ترجمه انگلیسی یوسفعلی

.In the name of Allah Most Gracious Most Merciful

When the Hypocrites come to thee they say "We bear witness that thou art indeed the Apostle of Allah." Yea Allah knoweth that thou art indeed His Apostle and Allah (beareth witness that the Hypocrites are indeed liars. (۱

They have made their oaths a screen (for their misdeeds): thus they obstruct (men) (from the Path of Allah: truly evil are their deeds. (۲

That is because they believed then they rejected Faith: so a seal was set on their (hearts: therefore they understand not. (۳

When thou lookest at them their exteriors please thee; and when they speak thou listenest to their words. They are as (worthless as hollow) pieces of timber propped up (unable to stand on their own). They think that every cry is against them. They are the enemies; so beware of them. The curse of Allah be on them! How are they deluded ((away from the Truth)! (۴

And when it is said to them "Come the Apostle of Allah will pray for your forgiveness" they turn aside their heads and thou wouldst see them turning away their faces in (arrogance. (۵

It is equal to them whether thou pray for their forgiveness or not. Allah will not forgive (them. Truly Allah guides not rebellious transgressors. (۶

They are the ones who say "Spend nothing on those who are with Allahs Apostle to the end that they may disperse (and

quit Madinah). But to Allah belong the treasures of the heavens and the earth; but the (Hypocrites understand not. (٧

They say "If we return to Madinah surely the more honorable (element) will expel there from the meaner." But honor belongs to Allah and His Apostle and to the (Believers; but the Hypocrites know not. (٨

O ye who believe! let not your riches or your children divert you from the (remembrance of Allah. If any act thus the loss is their own. (٩

And spend something (in charity) out of the substance which We have bestowed on you before death should come to any of you and he should say "O my Lord! why didst thou not give me respite for a little while? I should then have given (largely) in charity (and I should have been one of the doers of good." (١٠

But to no soul will Allah grant respite when the time appointed (for it) has come: and (Allah is well-acquainted with (all) that ye do. (١١

ترجمه فرانسوی

.Au nom d'Allah, le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux

Quand les hypocrites viennent à toi, ils disent: ‹Nous attestons que tu es certes le .١ Messager d'Allah›; Allah sait que tu es vraiment Son messager; et Allah atteste que .les hypocrites sont assurément des menteurs

Ils prennent leurs serments pour bouclier et obstruent le chemin d'Allah. Quelles .٢ !mauvaises choses que ce qu'ils faisaient

C'est parce qu'en vérité ils ont cru, puis rejeté la foi. Leur coeurs donc, ont été .٣ scellés, de sorte

.qu'ils ne comprennent rien

Et quand tu les vois, leurs corps t'émerveillent; et s'ils parlent, tu écoutes leur .۴
parole. ils sont comme des bûches appuyées (contre des murs) et ils pensent que
chaque cri est dirigé contre eux. L'ennemi c'est eux. Prends y garde. Qu'Allah les
.(extermine! Comme les voilà détournés (du droit chemin

Et quand on leur dit: ‹Venez que le Messager d'Allah implore le pardon pour vous›, ils .۵
.détournent leurs têtes, et tu les vois se détourner tandis qu'ils s'enflent d'orgueil

C'est égal, pour eux, que tu implores le pardon pour eux ou que tu ne le fasses pas: .۶
.Allah ne leur pardonnera jamais, car Allah ne guide pas les gens pervers

Ce sont eux qui disent: ‹Ne dépensez point pour ceux qui sont auprès du Messager .۷
d'Allah, afin qu'ils se dispersent›. Et c'est à Allah qu'appartiennent les trésors des cieux
.et de la terre, mais les hypocrites ne comprennent pas

Ils disent: ‹Si nous retournons à Médine, le plus puissant en fera assurément sortir le .۸
plus humble›. Or c'est à Allah qu'est la puissance ainsi qu'à Son messager et aux
.croyants. Mais les hypocrites ne le savent pas

vous qui avez cru! Que ni vos biens ni vos enfants ne vous distraient du rappel ش .۹
.d'Allah. Et quiconque fait cela... alors ceux-là seront les perdants

Et dépensez de ce que Nous vous avons octroyé avant que la mort ne vienne à l'un .۱۰
de vous et qu'il dise alors: ‹Seigneur! si seulement Tu m'accordais un court

.«délai: je ferais l'aumne et serais parmi les gens de bien

Allah cependant n'accorde jamais de délai à une âme dont le terme est arrivé. Et .۱۱ .Allah est Parfaitement Connaisseur de ce que vous faites

ترجمه اسپانیایی

Cuando los hipócritas vienen a ti, dicen: «Atestiguamos que tú eres, en verdad, el .۱ Enviado de Alá». Alá sabe que tú eres el enviado. Pero Alá es testigo de que los .hipócritas mienten

Se han escudado en sus juramentos y han desviado a otros del camino de Alá. ¡Qué .۲ !mal está lo que han hecho

Porque primero creyeron y, luego, han descreído. Sus corazones han sido sellados, .۳ .así que no entienden

Cuando se les ve, se admira su presencia. Si dicen algo, se escucha lo que dicen. Son .۴ como maderos apoyados. Creen que todo grito va dirigido contra ellos. Son ellos el enemigo. ¡Ten, pues, cuidado con ellos! ¡Que Alá les maldiga! ¡Cómo pueden ser tan

Cuando se les dice: «¡Venid, que el Enviado de Alá pedirá perdon por vosotros!», .۵ .vuelven la cabeza y se les ve retirarse altivamente

Da lo mismo que pidas o no que se les perdone. Alá no les perdonará. Alá no dirige a .۶ .la gente perversa

Son ellos los que dicen: «No gastéis nada en favor de los que están con el Enviado de .۷ Alá; así, se escaparán de él». Los tesoros de los cielos y de la tierra pertenecen a Alá, .pero los hipócritas no comprenden

,Dicen: «Si volvemos a la ciudad, los más poderosos .۸

sin duda, expulsarán de ella a los más débiles». Pero el poder pertenece a Alá, a Su
.Enviado y a los creyentes. Los hipócritas, empero, no saben

Creyentes! Que ni vuestra hacienda ni vuestros hijos os distraigan del recuerdo dei .۹
.Alá. Quienes eso hacen, son los que pierden

Gastad de lo que os hemos proveído, antes de que la muerte venga a uno de .۱۰
vosotros y éste diga: «¡Señor! ¿Por qué no me das algo más de tiempo, para que dé
.«?limosna y sea de los justos

Cuando le vence a uno su plazo, Alá no le concede prórroga. Alá está bien .۱۱
.informado de lo que hacéis

ترجمه آلمانی

.digen, des BarmherzigenنIm Namen Allahs, des Gn

du in Wahrheit كWenn die Heuchler zu dir kommen, sagen sie: «Wir bezeugen, da .۱
du in Wahrheit Sein Gesandter bist, كda ,كder Gesandte Allahs bist.» Und Allah wei
.lich Lügner sindكdie Heuchler gewi كjedoch Allah bezeugt, da

Sie haben sich aus ihren Eiden einen Schild gemacht; so machen sie abwendig vom .۲
.Wege Allahs. Schlimm ist wahrlich das, was sie zu tun pflegen

ubig wurden. So ist ein Siegel auf ihreنDies, weil sie glaubten und hernach ungl .۳
.sie nicht verstehen كHerzen gesetzt worden, also da

Und wenn du sie siehst, so gefallen dir ihre Gestalten; und wenn sie sprechen, .۴
ren sie aufgerichtete Holzkltze. Sie glauben,نhorchst du auf ihre Rede. Sie sind, als w
jeder Schrei sei wider sie. Sie sind der Feind, drum hüte dich vor ihnen. Allahs Fluch
!über sie! Wie werden sie abgewendet

Und wenn zu ihnen gesprochen wird: «Kommt her, der Gesandte Allahs will für euch .۵
um Verzeihung bitten», dann wenden sie ihre Kpfe zur Seite, und du siehst, wie sie sich
.in Hochmut abkehren

Es ist ihnen gleich, ob du für sie um Verzeihung bittest oder nicht für sie um .۶
Verzeihung bittest. Allah wird ihnen nie verzeihen; Allah weist dem widerspenstigen
.Volk nicht den Weg

Sie sind es, die sprechen: «Spendet nicht für die, die mit dem Gesandten Allahs sind, .۷
tze der Himmelںhrend doch die Schںdamit sie sich zerstreuen (und ihn v erlassen)», w
.und der Erde Allahs sind; allein die Heuchler verstehen es nicht

Sie sprechen: «Wenn wir nach Medina zurückkehren, dann wird der Angesehenste .۸
sicherlich den Geringsten daraus vertreiben», obwohl das Ansehen nur Allah und
.ubigen gebührt; allein die Heuchler wissen es nichtںSeinem Gesandten und den Gl

O die ihr glaubt, lasset euer Vermgen und eure Kinder euch nicht vom Gedenken an .۹
.Allah abhalten. Und wer das tut - das sind die Verlierenden

Und spendet von dem, was Wir euch gegeben haben, bevor einen von euch der .۱۰
hren wolltest aufںTod ereilt und er spricht: «Mein Herr! wenn Du mir nur Aufschub gew
eine kleine Weile, dann würde ich Almosen geben und der Rechtschaffenen einer
«.sein

hren, wenn ihre Frist um ist; undںNie aber wird Allah einer Seele Aufschub gew .۱۱
.Allah kennt wohl, was ihr tut

ترجمه ایتالیایی

In nome di Allah, il Compassionevole, il Misericordioso

Quando vengono a te, gli ipocriti dicono: « Attestiamo che sei veramente il .۱

Messaggero di Allah», ma Allah attesta che tu sei il Suo Messaggero e attesta, Allah,
.che gli ipocriti sono bugiardi

Si fanno scudo dei loro giuramenti e hanno allontanato altri dalla via di Allah. .۲
!Quant'è perverso quello che fanno

E questo perché prima credettero, poi divennero increduli. Sul loro cuore fu quindi .۳
.posto un suggello, affinché non capissero

Quando li vedi, sei ammirato dalla loro prestanza; se parlano, ascolti le loro parole. .۴
Sono come tronchi appoggiati . Credono che ogni grido sia contro di loro. Sono essi il
!nemico. Stai in guardia. Li annienti Allah! Quanto si sono traviati

E quando si dice loro: « Venite, il Messaggero di Allah implorerà il perdono per voi», .۵
.voltano la testa e li vedi allontanarsi pieni di superbia

Per loro è la stessa cosa, che tu implori perdono per loro o che non lo implori: Allah .۶
.non li perdonerà mai. In verità Allah non guida gli empi

Essi sono coloro che dicono: « Non date nulla a coloro che seguono il Messaggero di .۷
Allah, affinché si disperdano». Appartengono ad Allah i tesori dei cieli e della terra, ma
.gli ipocriti non lo capiscono

Dicono: « Se ritorniamo a Medina, il più potente scaccerà il più debole» . La potenza .۸
.appartiene ad Allah, al Suo Messaggero e ai credenti, ma gli ipocriti non lo sanno

O credenti, non vi distraggano dal ricordo di Allah i vostri beni e i vostri figli. Quelli .۹
.che faranno ciò saranno i perdenti

Siate generosi .۱۰

di quello che Noi vi abbiamo concesso, prima che giunga a uno di voi la morte ed egli
.«dica: «Signore, se Tu mi dessi una breve dilazione, farei l'elemosina e sarei fra i devoti

Ma Allah non concede dilazioni a nessuno che sia giunto al termine. Allah è ben .۱۱
.informato a proposito di quello che fate

ترجمه روسی

!Во имя Аллаха Милостивого, Милосердного

Когда приходят к тебе лицемеры, они говорят: "Свидетельствуем, что ты – .۱
посланник Аллаха". Аллах знает, что ты – Его посланник, и Аллах
.свидетельствует, что лицемеры – лжецы

Они обратили свои клятвы в щит и отклонились от пути Аллаха. Поистине, .۲
!скверно то, что они делают

Это – за то, что они уверовали, потом стали неверными, и положена печать на .۳
.их сердца, и они не разумеют

А когда ты их увидишь, тебя восхищают их фигуры. Если они говорят, ты .۴
слушаешь их слова, точно они столпы приставленные. Они принимают всякий
крик – против них. Они – враги, берегись же их! Пусть Аллах их поразит, до чего
!они обольщены

Когда скажут им: "Ходите, посланник Аллаха попросит вам прощения!" – они .۵
.кривят свои головы, и ты видишь, как они отворачиваются, возвеличившись

Все равно им, будешь ты просить им прощения или не будешь; никогда не .۶
!простит им Аллах: ведь Аллах не руководит народом распутным

Они – те, которые вам говорят: "Не расходуйте на тех, кто у посланника .۷
Аллаха, пока они не разойдутся!" У Аллаха сокровищницы небес и земли, но
!лицемеры не понимают

Они говорят: "Если мы вернемся в город, то сильнейший .۸

там изгонит слабейшего". У Аллаха величие, и у Его посланника, и у верующих, !но лицемеры не знают

۹. О вы, которые уверовали! Не давайте своему имуществу и детям отвлекать .вас от поминания Аллаха. Кто это делает, те - потерпевшие убыток

۱۰. И расходуйте то, чем Мы вас наделили, раньше, чем к кому-нибудь из вас придет смерть, и тогда он скажет: "Господи, если бы Ты отсрочил мне до "!близкого срока, я стал бы давать милостыню и был бы праведным

۱۱. Но никогда не отложит Аллах душе, когда к ней придет ее срок. Аллах сведущ !в том, что вы делаете

ترجمه ترکی استانبولی

.Rahman ve rahîm Allah adiyle

۱ - Münâfklar, sana gelince, tanklk ederiz ki dediler, sen, üphe yok, elbette Allah'n peygamberisin ve Allah bilir ki üphe yok, sen, onun peygamberisin ve Allah tanklk eder .ki üphe yok, münâfklar, elbette yalanclardr

۲ - Antlarn kalkan edinmi ler de halk, Allah yolundan çkarm lardr; üphe yok ki ne de .ktüdür bu yaptk-lar ey

۳ - Bu da, hiç üphesiz, inandklarndan, sonra kâfir olduklarndandr; derken Allah, .gnüllerini mühürlemi tir; gerçekten de onlar, anlamayan bir topluluktur

۴ - Ve onlar grdün mü, bedenleri ho una gider; ve konu urlarsa szlerini dinlersin; sanki onlar, dayanm kerestelerdir; her bar , kendi aleyhlerine sanrlar; onlar dü mandr, artk .sakn onlardan, Allah gebertsin onlar, nelere de kaplyorlar

۵ - Ve onlara, gelin de Allah'n Peygamberi size yarlganma dilesin denirse ba larn .sallarlar alay ederek ve grürsün ki ulu luk satarak dnüp gitmedeler

۶ - Birdir onlara, yarlganmalarn dilesen de, yahut dilemesen de; Allah kesin olarak .yarlgamaz onlar; üphe yok ki Allah, buyruktan çkm topluluu doru yola sevketmez

Onlar ¸ yle ki ilerdir –٧

ki Allah'n Peygamberinin yannda olanlara bir ey vermeyin de derler, sonunda dağlp .gitsinler ve Allah'ndr hazîneleri gklerin ve yeryüzünün ve fakat münâfklar, anlamazlar

Derler ki: Medîne'ye dnünce andolsun ki üstün olan, elbette a ağlk ki iyi çkarr oradan -۸
.ve Allah'ndr üstünlük ve Peygamberinin ve inananlarn ve fakat münâfklar, bilmezler

Ey inananlar, sizi alkoymasn mallarnz ve evlâtlarnz, Allah' anmadan ve kim, bunu -۹
.yaparsa artk onlardr ziyana uğryanlarn ta kendileri

Ve birinize lüm gelip çatmadan ve derken o da Rabbim, beni yakn bir zamanadek -۱۰
ldürmeyip braksaydn da ben de sadaka vermeye çal saydm ve temiz kullardan
.olsaydm demeden nce sizi rzklandrdğmz eylerden harcayn

Ve Allah, mukadder zamân geldi mi hiç kimseyi geri brakmaz kesin olarak ve Allah, -۱۱
.ne yapyorsanz hepsinden de haberdardr

ترجمه آذربایجانی

!Mərhəmətli, rəhmli Allahın adı ilə

Ya Peyğəmbər!) Münafiqlər (riyakarlar) sənin yanına gəldikləri zaman: "Biz sənin,) .۱
doğrudan da, Allahın Peyğəmbəri olduğuna şəhadət veririk! - deyirlər. Allah sənin Onun həqiqi Peyğəmbər olduğunu bilir. Allah həm də münafiqlərin xalis yalançı .olduqlarına şəhadət verir

Onlar (yalan) andlarını özlərində sipər edib (xalqı) Allah yolundan döndərirlər. . ۲
!Həqiqətən, onların törətdikləri əməllər necə də pisdir

Bunun səbəbi odur ki, onlar (dildə) iman gətirdilər, sonra isə (ürəklərində gizli) kafir .۳
oldular. Buna görə də onların ürəklərinə möhür vurulmuş, özləri isə anlamaz kimsələr .olmuşlar

Ya Peyğəmbər!) Sən onları gördükdə cüssələri (boy-buxunları, gözəllikləri) xoşuna) .۴
gəlir, danışanda sözlərinə qulaq asırsan. Onlar, sanki (divara) söykədilmiş dirəklərdir (ruhsuz bədən, müqəvva kimidirlər). Onlar (ikiüzlülüklərinin Peyğəmbərə və mö'minlərə əyan olacağından qorxub) hər bir qışqırığın (səs-küyün) öz əleyhlərinə

olduğunu zənn edirlər. Onlar düşməndirlər, sən onlardan həzər et! Allah

!onları öldürsün, necə də haqdan döndərilirlər

Onlara: "Gəlin Allahın Peyğəmbəri (Rəbbinizdən) sizin bağışlanmağınızı diləsin!"- . ٥
deyildiyi zaman (istehza ilə) başlarını bulayar və sən (Ya Rəsulum!) onların təkəbbürlə
.üz çevirdiklərini görərsən

Sən onların bağışlanmasını diləsən də, diləməsən də, fərqi yoxdur. Onsuz da Allah .٦
!onları bağışlamayacaqdır. Şübhəsiz ki, Allah fasiq qövmü doğru yola yönəltməz

Onlar: "Allahın Peyğəmbəri yanında olanlara bir şey verməyin ki, dağılıb getsinlər!" - .٧
deyən kimsələrdir. Halbuki göylərin və yerin xəzinələri Allaha məxsusdur, lakin
.münafiqlər (bunu) anlamazlar

Onlar: "Əgər biz (Bəni Müstəliq vuruşunda) Mədinəyə qayıtsaq, ən güclülər (ən . ٨
şərəflilər - münafiqlər) ən zəifləri (ən həqirləri - Peyğəmbəri və ona iman gətirənləri),
əlbəttə, oradan çıxardacaqlar!" - deyirlər. Halbuki şərəf-şan da, (qüvvət və qələbə də)
yalnız Allaha, Onun Peyğəmbərinə və mö'minlərə məxsusdur, lakin münafiqlər (bunu)
!bilməzlər

Ey iman gətirənlər! Nə mal-dövlətiniz, nə də oğul-uşağınız sizi Allahın zikrindən . ٩
yayındırmasın! Hər kəs bunu etsə (Allahı yada salmasa), belələri əsl ziyana
.uğrayanlardır

Birinizin ölümü çatıb: "Ey Rəbbim! Mənə bir az möhlət versəydin, sədəqə verib . ١٠
salehlərdən olardım! - deməmişdən əvvəl sizə verdiyim ruzidən (Allah yolunda)
.xərcləyin

Və (bilin ki) Allah əcəli çatan heç kəsə möhlət verməz. Allah sizin nə etdiklərinizdən .١١
!xəbərdardır

ترجمه اردو

شروع خدا کا نام لے کر جو ب□ا م□ربان ن□ایت رحم والا □□

١. (ا□ محمد) جب منافق لوگ تم□ار□ پاس آت□ □ي□ تو (از را□ نفاق) ک□ت□ □ي□ ک□ □م اقرار کرت□ □ي□ ک□ آپ بيشک
خدا ک□ پيغمبر □ي□ اور خدا جانتا □□ ک□ درحقيقت تم اس ک□ پيغمبر □و ليکن خدا ظا□ر کئ□ ديتا □□ ک□ منافق (دل س□

اعتقاد ن□ رک□ن□

ک□ لحاظ س□) ج□و□□ □ی□

۲. ان□و□ ن□ اپنی قسمو□ کو □□ال بنا رک□ا □□ اور ان ک□ ذریع□ س□ (لوگو□ کو) را□ خدا س□ روک ر□□ □ی□□ کچ□ شک ن□ی□ ک□ جو کام ی□ کرت□ □ی□ بر□ □ی□

۳. ی□ اس لئ□ ک□ ی□ (پ□ل□ تو) ایمان لائ□ پ□ر کافر □وگئ□ تو ان ک□ دلو□ پر م□ر لگادی گئی□ سو اب ی□ سمج□ت□ □ی ن□ی□

۴. اور جب تم ان (ک□ تناسب اعضا) کو دیک□ت□ □و تو ان ک□ جسم تم□ی□ (کیا □ی) اچ□□ معلوم □وت□ □ی□□ اور جب و□ گفتگو کرت□ □ی□ تو تم ان کی تقریر کو توج□ س□ سنت□ □و (مگر ف□م وادراک س□ خالی) گویا لک□یا□ □ی□ جو دیوارو□ س□ لگائی گئی □ی□□ (بزدل ایس□ ک□) □ر زور کی آواز کو سمج□ی□ (ک□) ان پر بلا آئی□ ی□ (تم□ار□) دشمن □ی□ ان س□ بیخوف ن□ ر□نا□ خدا ان کو □لاک کر□□ ی□ ک□ا□ ب□ک□ پ□رت□ □ی□

۵. اور جب ان س□ ک□ا جائ□ ک□ آؤ رسول خدا تم□ار□ لئ□ مغفرت مانگی□ تو سر □لا دیت□ □ی□ اور تم ان کو دیک□و ک□ تکبر کرت□ □وئ□ من□ پ□یر لیت□ □ی□

۶. تم ان ک□ لئ□ مغفرت مانگو یا ن□ مانگو ان ک□ حق می□ برابر □□□ خدا ان کو □رگز ن□ بخش□ گا□ بیشک خدا نافرمانو□ کو □دایت ن□ی□ دیا کرتا

۷. ی□ی □ی□ جو ک□ت□ □ی□ ک□ جو لوگ رسول خدا ک□ پاس (ر□ت□) □ی□ ان پر (کچ□) خرچ ن□ کرو ی□ا□ تک ک□ ی□ (خود بخود) ب□اگ جائی□□ حالانک□ آسمانو□ اور زمین ک□ خزان□ خدا □ی ک□ □ی□ لیکن

منافق ن□ی□ سمج□ت□

۸. ک□ت□ □ی□ ک□ اگر □م لو□ کر مدین□ پ□نچ□ تو عزت وال□ ذلیل لوگو□ کو و□ا□ س□ نکال با□ر کری□ گ□□ حالانک□ عزت خدا کی □□ اور اس ک□ رسول کی اور مومنو□ کی لیکن منافق ن□ی□ جانت□

۹. مومنو! تم□ارا مال اور اولاد تم کو خدا کی یاد س□ غافل ن□ کرد□□ اور جو ایسا کر□ گا تو و□ لوگ خسار□ ا□□ان□ وال□ □ی□

۱۰. اور جو (مال) □م ن□ تم کو دیا □□ اس می□ س□ اس (وقت) س□ پیشتر خرچ کرلو ک□ تم می□ س□ کسی کی موت آجائ□ تو (اس وقت) ک□ن□ لگ□ ک□ ا□ میر□ پروردگار تو ن□ مج□□ ت□و□ی سی اور م□لت کیو□ ن□ دی تاک□ می□ خیرات کرلیتا اور نیک لوگو□ می□ داخل □وجاتا

۱۱. اور جب کسی کی موت آجاتی □□ تو خدا اس کو □رگز م□لت ن□ی□ دیتا اور جو کچ□ تم کرت□ □و خدا اس س□ خبردار □□

ترجمه پشتو

$ (۱)

$ (۲)

$ (۳)

$ (۴)

$ (۵)

$ (۶)

$ (۷)

$ (۸)

$ (۹)

$ (۱۰)

$ (۱۱)

ترجمه کردی

$ (١)

$ (٢)

$ (٣)

$ (۴)

$ (۵)

$ (۶)

$ (٧)

$ (٨)

$ (٩)

$ (١٠)

$ (١١)

ترجمه اندونزی

Hai orang- orang yang beriman, janganlah harta- hartamu dan anak- anakmu melalaikan kamu dari mengingat Allah. Barang siapa yang membuat demikian maka (mereka itulah orang- orang yang rugi.(٩

Dan belanjakanlah sebagian dari apa yang telah Kami berikan kepadamu sebelum datang kematian kepada salah seorang di antara kamu; lalu ia berkata:" Ya Tuhanku, mengapa Engkau tidak menangguhkan (kematian) ku sampai waktu yang dekat, yang menyebabkan aku dapat bersedekah dan aku termasuk orang- orang yang saleh" ((١٠

Dan Allah sekali- kali tidak akan menangguhkan (kematian) seseorang apabila datang (waktu kematiannya. Dan Allah Maha Mengetahui apa yang kamu kerjakan. (١١) (٢

(Dengan menyebut nama Allah Yang Maha Pemurah lagi Maha Penyayang. (٣

Senantiasa bertasbih kepada Allah apa yang di langit dan apa yang di bumi; hanya Allah- lah yang mempunyai semua kerajaan dan semua puji- pujian; dan Dia Maha (Kuasa atas segala sesuatu.(١) (۴

Dia- lah yang menciptakan kamu, maka di antara kamu ada yang kafir dan di (antaramu ada yang beriman. Dan Allah Maha Melihat apa yang kamu kerjakan.(٢) (۵

Dia menciptakan langit dan bumi dengan) tujuan (yang benar, Dia membentuk rupamu dan dibaguskan-Nya rupamu itu, dan hanya kepada-Nya- lah kembali (mu). ((٣) (۶

Dia mengetahui apa yang ada di langit dan di bumi, dan mengetahui apa yang kamu rahasiakan dan apa yang kamu nyatakan. Dan Allah Maha Mengetahui segala isi hati. ((۴) (٧

Apakah belum datang kepadamu (hai orang- orang kafir) berita orang- orang kafir dahulu

Maka mereka telah merasakan akibat yang buruk dari perbuatan mereka dan (mereka memperoleh azab yang pedih.(۵) (۸

Yang demikian itu adalah karena sesungguhnya telah datang kepada mereka Rasul-Rasul mereka (membawa) keterangan- keterangan lalu mereka berkata:" Apakah manusia yang akan memberi petunjuk kepada kami" lalu mereka ingkar dan berpaling; dan Allah tidak memerlukan (mereka). Dan Allah Maha Kaya lagi Maha (Terpuji.(۶) (۹

Orang- orang yang kafir mengatakan, bahwa mereka sekali- kali tidak akan dibangkitkan. Katakanlah:" Tidak demikian, demi Tuhanku, benar- benar kamu akan dibangkitkan, kemudian akan diberitakan kepadamu apa yang telah kamu kerjakan". (Yang demikian itu adalah mudah bagi Allah.(۷) (۱۰

Maka berimanlah kamu kepada Allah dan Rasul-Nya dan kepada cahaya (Al Quran) yang telah Kami turunkan. Dan Allah Maha Mengetahui apa yang kamu kerjakan.(۸) ((۱۱

ترجمه مالیزیایی

Dengan nama Allah, Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani

Apabila orang-orang munafik datang kepadamu (wahai Muhammad), mereka berkata: "Kami mengakui bahawa sesungguhnya engkau - sebenar-benarnya Rasul Allah". Dan Allah sememangnya mengetahui bahawa engkau ialah RasulNya, serta (Allah menyaksikan bahawa sesungguhnya pengakuan mereka adalah dusta. (۱

Mereka menjadikan sumpahnya (atau akuannya) sebagai perisai (untuk menyelamatkan dirinya dan harta bendanya daripada dibunuh atau dirampas), lalu mereka menghalang (dirinya dan orang lain) dari menurut jalan Allah. Sesungguhnya (amatlah buruk apa yang mereka telah kerjakan. (۲

Perbuatan buruk) yang demikian kerana mereka mengaku beriman (di hadapan) orang-orang Islam) kemudian mereka tetap kafir sesama sendiri, maka dengan sebab itu dimeteraikan atas hati mereka; lalu mereka tidak dapat memahami (yang

(mana benar dan yang mana salah). (٣

Dan apabila engkau melihat mereka, engkau tertarik hati

kepada tubuh badan mereka (dan kelalukannya); dan apabila mereka berkata-kata, engkaujuga (tertarik hati) mendengar tutur katanya (kerana manis dan fasih. Dalam pada itu) mereka adalah seperti batang-batang kayu yang tersandar (tidak terpakai kerana tidak ada padanya kekuatan yang dikehendaki). Mereka (kerana merasai bersalah, sentiasa dalam keadaan cemas sehingga) menyangka tiap-tiap jeritan (atau riuh rendah yang mereka dengar) adalah untuk membahayakan mereka. Mereka itulah musuh yang sebenar-benarnya maka berjaga-jagalah engkau terhadap mereka. Semoga Allah membinasa dan menyingkirkan mereka dari rahmatNya. (Pelik sungguh!) Bagaimana mereka dipalingkan (oleh hawa nafsunya - (dari kebenaran)? (۴

Dan apabila dikatakan kepada mereka: " Marilah (bertaubat) supaya Rasulullah meminta ampun (kepada Allah) untuk kamu", mereka (enggan sambil) menggeleng-gelengkan kepalanya; dan engkau melihat mereka berpaling (dari bertaubat) serta (mereka berlaku sombong angkuh. (۵

Tidak ada faedahnya) kepada mereka, sama ada engkau meminta ampun untuk) mereka atau engkau tidak meminta ampun, Allah tidak sekali-kali akan mengampunkan mereka. Sesungguhnya Allah tidak memberi hidayah petunjuk (kepada kaum yang fasik. (۶

Merekalah yang mengatakan (kepada orang-orang Islam di Madinah yang menolong Rasulullah dan orang-orang Muhajirin): "Janganlah kamu membelanjakan harta kamu kepada orang-orang yang ada bersama-sama Rasulullah supaya mereka bersurai (meninggalkannya)". Padahal bagi Allah jualah perbendaharaan langit dan bumi, (tiada sesiapapun yang dapat memberi atau menyekat sebarang pemberian melainkan dengan kehendakNya); akan tetapi orang-orang yang munafik itu tidak (memahami (hakikat yang sebenarnya). (۷

Mereka berkata lagi: " Demi sesungguhnya! Jika kita kembali ke Madinah (dari medan perang), sudah tentu orang-orang yang mulia lagi kuat (pihak kita) akan mengusir ."(keluar dari Madinah orang-orang yang hina lagi lemah (pihak Islam

Padahal bagi Allah jualah kemuliaan dan kekuatan itu dan bagi RasulNya serta bagi orang-orang yang beriman; akan tetapi golongan yang munafik itu tidak mengetahui ((hakikat yang sebenarnya). (٨

Wahai orang-orang yang beriman! Janganlah kamu dilalaikan oleh (urusan) harta benda kamu dan anak-pinak kamu daripada mengingati Allah (dengan menjalankan perintahNya). Dan (ingatlah), sesiapa yang melakukan demikian, maka mereka itulah (orang-orang yang rugi. (٩

Dan belanjakanlah (dermakanlah) sebahagian dari rezeki yang Kami berikan kepada kamu sebelum seseorang dari kamu sampai ajal maut kepadanya, (kalau tidak) maka ia (pada saat itu) akan merayu dengan katanya: " Wahai Tuhanku! Alangkah baiknya kalau Engkau lambatkan kedatangan ajal matiku - ke suatu masa yang sedikit sahaja lagi, supaya aku dapat bersedekah dan dapat pula aku menjadi dari orang-orang (yang soleh ". (١٠

Dan (ingatlah), Allah tidak sekali-kali akan melambatkan kematian seseorang (atau sesuatu yang bernyawa) apabila sampai ajalnya; dan Allah Amat Mendalam (PengetahuanNya mengenai segala yang kamu kerjakan. (١١

ترجمه سواحیلی

Kwajina la Mwenyeezi Mungu, Mwingi wa rehema, Mwenye kurehemu

Wanapokujia wanafiki, husema: Tunashuhudia ya kuwa, kwa hakika wewe ni .١ Mtume wa Mwenyeezi Mungu, na Mwenveezi Mungu anajua kwa hakika wewe, ni Mtume wake, na Mwenyeezi Mungu anashuhudia ya kuwa, kwa hakika wanafiki ni .waongo hasa

Wamevifanya viapo vyao ngao, wakaiacha njia ya Mwenyeezi Mungu, kwa hakika ni .٢ .mabaya waliyokuwa wakifanya

Hayo ni kwa sababu waliamini kisha wakakufuru, kwa hiyo muhuri umepigwa juu ya .٣ .nyoyo zao nao hawafahamu

Na unapowaona, miili yao inakupendeza, na kama wakisema. unasikiliza usemi .۴
wao, wao ni kama boriti zilizotengenezwa, wanadhani kila kishindo ni juu

yao, wao ni maadui jihadharini nao, Mwenyeezi Mungu awaangamize, vipi .wanageuzwa

Na wanaambiwa: Njooni, Mtume wa Mwenyeezi Mungu atakuombeeni msamaha .۵ .huvigeuza vichwa vyao, na unawaona wanajizuia na wakijiona wakubwa

Ni sawa kwao ukiwatakia msamaha au usiwatakie msamaha. Mwenyeezi Mungu .۶ .hatawasamehe, hakika Mwenyeezi Mungu hawaongozi watu waasi

Wao ndio wanaosema: Msitoe mali kwa ajili ya wale walioko kwa Mtume wa .۷ Mwenyeezi Mungu mpaka waondoke. Na khazina za mbingu na ardhi ni za Mwenyeezi .Mungu lakini wanafiki hawafahamu

Wanasema: Tukirudi Madina, mwcnye utukufu atamfukuza mnyonge, na utukufu .۸ .hasa ni wa Mwenyeezi Mungu na Mtume wake wa Waumini lakini wanafiki hawajui

Enyi mlioamini! yasikusahaulisheni mali yenu wala watoto wenu kumkumbuka .۹ .Mwenyeezi Mungu, na wafanyao hayo, basi hao ndio wenye khasara

Na toeni katika yale tuliyokupeni kabla mmoja wenu hayajamfikia mauti, kisha .۱۰ aseme: Mola wangu! mbona hukuniakhirisha muda kidogo nikatoa sadaka na nikawa ?miongoni mwa watendao wema

Lakini Mwenyeezi Mungu hataiakhirisha nafsi yoyote inapofika ajali yake, na .۱۱ .Mwenyeezi Mungu anazo khabari za mnayoyatenda

تفسیر سوره

تفسیر المیزان

صفحه ی ۴۶۸

(۶۳) سوره منافقون مدنی است و یازده آیه دارد (۱۱)

[سوره المنافقون (۶۳): آیات ۱ تا ۸] ترجمه آیات به نام خداوند بخشنده مهربان.

ای رسول ما چون منافقان (ریاکار) نزد تو آمده گفتند که ما به یقین و حقیقت گواهی می دهیم که تو رسول خدایی (فریب

می دهد که منافقان (سخن به مکر و خدعه و) دروغ می گویند (۱).

قسم های (دروغ) خود را سپر جان خویش (و مایه فریب مردم) قرار داده اند تا بدینوسیله راه خدا را (بروی خلق)

ببندند (بدانید ای اهل ایمان) که آنچه می کنند بسیار بد می کنند (۲).

برای آن (نفاق و دروغ) که آنها (بر زبان) ایمان آوردنـد و سپس (بـدل) کافر شدنـد خدا هم مهر (قهر و ظلمت) بر دلهایشان نهاد تا هیچ (از حقایق ایمان) درک نکنند (۳).

ای رسول تو چون (از برون) کالبد جسـمانی آن منافقان را مشاهده کنی (به آراستگی ظاهر) تو را به شگفت آرند و اگر سخن گوینـد (بس چرب زباننـد) به سـخنهایشان گـوش فرا خـواهی داد (ولی از درون) گویی که چوبی خشـک بر دیوارنـد (و هیچ ایمان و معرفت ندارند و چون در باطن نادرست و بد اندیشـند) هر صدایی بشـنوند بر زبان خویش پندارند. ای رسول (بدانکه) دشـمنان (دین و ایمان) به حقیقت اینان هسـتند از ایشان بر حـذر باش، خـدایشان بکشد چقدر (به مکر و دروغ) از حق باز می گردند (۴).

و هر گاه به آنها گوینـد بیاییـد تا رسول خدا برای شـما از حق آمرزش طلبد سـر بپیچند و بنگری که با تکبر و نخوت روی می گردانند (۵).

ای رسول تو از خدا برای آنان آمرزش بخواهی یا نخواهی به حالشان یکسان است، خدا هرگز آنها را نمی بخشد که همانا قوم نابکار فاسق را خدا هیچ وقت (به راه سعادت) هدایت نخواهد کرد (۶).

اینها همان مردم بد خواهند که می گویند بر اصحاب رسول انفاق مال مکنید تا از گردش پراکنده شوند در صورتی که خدا را گنجهای زمین و آسمانها است لکن منافقان درک آن نمی کنند (۷).

آنهـا (پنهـانی) می گوینـد اگر به مـدینه مراجعت کردیم البته بایـد (یهودیـان) اربابان عزت و ثروت مسـلمانان ذلیل را از شـهر بیرون کنند و حال آنکه عزت

مخصوص خدا و رسول و اهل ایمان است و لیکن منافقان از این معنی آگاه نیستند (۸).

بیان آیات این سوره وضع منافقین را توصیف می کند، و آنان را به شدت عداوت با مسلمین متهم ساخته، رسول خدا (ص) را دستور می دهد، تا از خطر آنان بر حذر باشد، و مؤمنین را نصیحت می کند به اینکه از کارهایی که سرانجامش نفاق است بپرهیزند، تا به هلاکت نفاق دچار نگردند، و کارشان به آتش دوزخ منجر نشود. این سوره در مدینه نازل شده است.

[کاذب بودن منافقان در شهادت به رسالت پیامبر (صلّی الله علیه وآله وسلّم) از باب کذب مخبری بوده است

" إِذا جـاءَکَ الْمُنـافِقُونَ قـالُوا نَشْـهَدُ إِنَّکَ لَرَسُـولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ یَعْلَـمُ إِنَّکَ لَرَسُـولُهُ وَ اللَّهُ

یَشْـهَدُ إِنَّ الْمُنـافِقِینَ لَکـاذِبُونَ" کلمه" منافق" اسم فاعل از باب مفاعله از ماده" نفاق" است، که در عرف قرآن به معنای اظهار ایمان و پنهان داشتن کفر باطنی است.

و کلمه" کـذب" به معنـای دروغ است که ضـد راسـتی است. و حقیقتش عبـارت است از اینکه خبری که گوینـده می دهـد با خارج مطابقت نداشته باشد، پس صدق و کذب وصف خبر است. ولی چه بسا مطابقت" در صدق" و مخالفت" در کذب" به حسب اعتقاد خبر دهنـده را هم صـدق و کـذب می نامنـد، در نتیجه خبری که بر حسب اعتقاد خبر دهنـده مطابق با واقع باشد، صـدق می نامنـد، هر چنـد که در واقع مطابق نباشـد، و مخالفت خبر به حسب اعتقاد خبر دهنده را دروغ می نامند، هر چند که در واقع مخالف نباشد. نوع اول را صدق و کذب خبری، و نوع دوم را صدق و کذب مخبری

می گویند.

پس اینکه فرمود:" إِذا جاءَکَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللَّهِ" حکایت اظهار ایمان منافقین است که گفتند شهادت می دهیم که تو حتما رسول خدایی، چون این گفتار ایمان به حقانیت دین است که وقتی باز شود ایمان به حقانیت هر دستوری است که رسول خدا (ص) آورده، و ایمان به وحدانیت خدای تعالی و به معاد است، و این همان ایمان کامل است.

و اینکه فرمود:" وَ اللَّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ" تثبیتی است از خدای تعالی نسبت به رسالت رسول خدا (ص). و اینکه با وجود وحی قرآن و مخاطبت قرآن با رسول خدا (ص) که کافی در تثبیت رسالت آن جناب بود و مع ذلک به این تثبیت تصریح کرد، برای این است که قرینه ای صریح بر کاذب بودن منافقین باشد، از این جهت که بدانچه می گویند معتقد نیستند، هر چند که گفتارشان یعنی رسالت آن جناب صادق است، پس منافقین در گفتارشان کاذبند به کذب مخبری، نه به کذب خبری، پس جمله" وَ اللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِینَ لَکاذِبُونَ" منظورش کذب مخبری است نه کذب خبری.

" اتَّخَذُوا أَیْمانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ ..."

کلمه" ایمان"- به فتح همزه- جمع" یمین" است و به معنای سوگند می باشد. و کلمه" جنه"- به ضمه جیم- به معنای سپر است، و منظور از سپر معنای مجازی آن است، یعنی هر چیزی که انسان با آن حفظ شود. و کلمه" صد"- به تشدید دال- هم به معنای جلوگیری می آید، و هم به معنای اعراض، و بنا بر معنای دوم مراد این است که منافقین از راه خدا- که همان دین باشد- اعراض نمودند. و گاهی هم به معنای برگرداندن

این، مراد از جمله مورد بحث این می شود که: منافقین عامه مردم را از راه دین برگرداندند، در حالی که خود را در پشت سپر سوگندهای دروغینشان حفظ کردند.

و معنای آیه این می شود که: منافقین سوگندهای دروغین خود را وقایه و سپر خود قرار داده، از راه خدا و دین او اعراض نمودند، و یا به مقداری که توانستند امور را فاسد و وارونه ساختند، و بدین وسیله مردم را از دین خدا برگرداندند.

و جمله" إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ" تقبیح اعمال منافقین است، اعمالی که به طور استمرار- یعنی از روزی که دچار نفاق شدند تا روز نزول سوره- مرتکب شده بودند.

[منظور از اینکه در باره منافقین فرموده:" آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلى قُلُوبِهِمْ ..."]

" ذلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ" اشاره با کلمه" ذلک"- به طوری که گفته اند- به زشتی اعمال ایشان است. بعضی هم گفته اند اشاره به همه مطالب قبل است، یعنی دروغگویی، و سپر قرار دادن سوگند دروغ، و برگرداندن مردم از راه خدا، و اعمال زشت منافقین.

و منظور از اینکه فرمود" ایمان آوردند" همان شهادت زبانی به یگانگی خدا و رسالت رسول خدا (ص) است، که سپس در باطن دل از ایمان به خدا کافر شدند، هم چنان که در جای دیگر فرموده:" وَ إِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا إِلى شَياطِينِهِمْ قالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ" «۱».

البته بعید هم نیست که در بین منافقین کسانی بوده باشند که ایمان اولشان حقیقی و جدی بوده، ولی بعدا از دین برگشته باشند، و این ارتداد خود

را از مؤمنین پنهان نموده، در باطن به منافقین پیوسته باشند، و مثل آنان منتظر گرفتاری رسول خدا (ص) و مؤمنین شده باشند، هم چنان که از آیات سوره توبه نظیر آیه زیر همین معنا به نظر می رسد:

" فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِی قُلُوبِهِمْ إِلی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِما أَخْلَفُوا اللَّهَ ما وَعَدُوهُ" «۲» و نیز در آیه زیر از منافقینی که از همان آغاز، ایمان در دلهایشان داخل نشده تعبیر کرده به اینکه" وَ کَفَرُوا بَعْدَ إِسْلامِهِمْ" «۳».

بنا بر این، پس ظاهر چنین به نظر می رسد که منظور از جمله" آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا" اظهار

---

(۱) و چون به مؤمنین برمی خورند می گویند ایمان آوردیم، و چون با شیطانهایشان دیدار می کنند، می گویند: ما با شماییم، و مؤمنین را مسخره کرده ایم. سوره بقره، آیه ۱۴.

(۲) در نتیجه این تکذیب (و نقض عهد) خدا هم دل آنها را ظلمتکده نفاق گردانید تا روزی که به کیفر بخل و اعمال زشت خود برسند. سوره توبه، آیه ۷۷.

(۳) بعد از گفتن شهادتین کافر شدند. سوره توبه، آیه ۷۴.

شهادتین باشد، اعم از اینکه از صمیم قلب و ایمان درونی باشد، و یا تنها گفتار بدون ایمان درونی، و کافر شدنشان بدین جهت بوده باشد که اعمالی نظیر استهزاء به دین خدا، و یا رد بعضی از احکام آن مرتکب شده باشند، و نتیجه اش خروج ایمان- اگر واقعا ایمان داشته اند- از دلهایشان بوده.

[معنای اینکه خداوند بر دل های منافقین مهر زده

و جمله" فَطُبِعَ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَفْقَهُونَ" نتیجه گیری عدم فهم منافقین است از مهری که به دلهایشان خورده، و این نتیجه گیری بر آن دلالت دارد که طبع و مهر به دل خوردن

باعث می شود دیگر دل آدمی حق را نپذیرد، پس چنین دلی برای همیشه مایوس از ایمان و محروم از حق است.

حال ببینیم مهر به دل خوردن یعنی چه؟ یعنی همین که دل به حالتی در آید که دیگر پذیرای حق نباشد، و حق را پیروی نکند، پس چنین دلی قهرا تابع هوای نفس می شود، هم چنان که در جای دیگر فرموده:" طَبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ" «۱» و نیز نتیجه دیگرش این است که حق را نفهمد و نشنود، و به آن علم و یقین پیدا نکند، هم چنان که فرموده:" وَ طُبِعَ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَفْقَهُونَ" «۲» و نیز فرموده:" وَ نَطْبَعُ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَسْمَعُونَ" «۳»، و نیز فرموده:" وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَعْلَمُونَ" «۴» و به هر حال باید دانست که خدای تعالی ابتداء مهر بر دل کسی نمی زند، بلکه اگر چنین می کند به عنوان مجازات است، چون مهر بر دل زدن گمراه کردن است، و اضلال جز بر اساس مجازات به خدای تعالی منسوب نمی شود، که این معنا مکرر در این تفسیر بیان شد.

" وَ إِذا رَأَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ أَجْسامُهُمْ وَ إِنْ یَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ ..."

ظاهرا خطاب" و چون ایشان را ببینی" و" سخنان ایشان را می شنوی"، خطاب به شخص معینی نیست، بلکه خطابی است عمومی به هر کس که ایشان را ببیند، و سخنان ایشان را بشنود، چون منافقین همواره سعی دارند ظاهر خود را بیارایند، و فصیح و بلیغ سخن بگویند. پس تنها رسول خدا (ص) مورد خطاب نیست. و منظور این است که بفهماند منافقین چنین وضعی به خود می گیرند: ظاهری فریبنده،

و بدنی آراسته دارند به طوری که هر کس به آنان برخورد کند از ظاهرشان خوششان می آید، و از سخنان شمرده و

---

(۱) خدا بر دلهایشان مهر زد، در نتیجه پیروی از هوای نفس خود کردند. سوره محمد، آیه ۱۶.

(۲) بر دلهایشان مهر زده شد و دیگر نمی فهمند. سوره توبه، آیه ۸۷.

(۳) بر دلهایشان مهر می زنیم و دیگر نمی شنوند. سوره اعراف، آیه ۱۰۰.

(۴) بر دلهایشـــــان مهر زده شــــــد، و دیگر علــــــم پیــــــدا نمی کننــــــد. ســــــوره تــــــوبه، آیــــــه ۹۳.

فصـیح و بجای آنان لـذت می برد، و دوست می دارد به آن گوش فرا دهـد، از بس که شـیرین سـخن می گوینـد و گفتارشان نظمی فریبنده دارد.

" كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ "- در این جمله منافقین را به حسب باطنی که دارند مذمت می کند. و کلمه" خشب"- به ضـمه خاء و شین- جمع کلمه" خشـبه" است، که به معنای چوب است. و مصدر" تسـنید" که کلمه" مسنده" اسم مفعول آن مصدر است، به معنای آن است که چیزی را طوری نصب کنی که بر چیز دیگری نظیر دیوار و مثل آن تکیه داشته باشد.

جمله مورد بحث در مقام مذمت منافقین، و متمم جمله سابق است، می خواهد بفرماید:

منافقینی که اجسامی زیبا و فریبنده و سـخنانی جاذب و شـیرین دارند، به خاطر نداشـتن باطنی مطابق ظاهر، در مثل مانند چوبی میماننـد که به چیزی تکیه داشـته باشـد و اشـباحی بـدون روحنـد، همـان طـور که آن چوب نه خیری دارد، و نه فائـده بر آن مترتب می شود، اینان نیز همین طورند چون فهم ندارند.

" يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ "- این جمله مذمت دیگری است از ایشان، می فرماید منافقین از آنجا که در ضمیر خود کفر

پنهان دارنـد، و آن را از مؤمنین پوشـیده می دارند، عمری را با ترس و دلهره و وحشت بسـر می برند که مبادا مردم بر باطنشان پی ببرند، به همین جهت هر صیحه ای که می شنوند خیال می کنند علیه ایشان است، و مقصود صاحب صیحه ایشان است.

" هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ "- یعنی ایشان در عداوت با شما مسلمانان به حد کاملند، برای اینکه بدترین دشمن انسان آن کسی است که واقعا دشمن باشد، و آدمی او را دوست خود بپندارد.

" قـاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ "- این جمله نفرینی است بر منـافقین به قتل، که شدیـدترین شدائـد دنیا است. و ای بسا اگر نفرمود" قتلهم اللَّه- خدا آنان را بکشد" و باب مفاعله را بکار برد، برای همین افاده شدت بوده است.

ولی بعضی از مفسرین «۱» گفته انـد: منظور از مقاتله در این آیه طرد و دور کردن از رحمت است. بعضـی «۲» دیگر گفته اند: عبـارت مورد بحث نفرین نیست، بلکه جمله ای است خبری می خواهـد بفرمایـد: منـافقین مشـمول لعنت و طرد هسـتند، و این مشمولیت برای آنان مقرر و ثابت است. بعضی «۳» دیگر گفته اند: این کلمه به منظور برانگیختن تعجب در شـنونده به کار می رود، مثلا می گویند" قاتله اللَّه ما أشعره- فلانی چه شاعر زبردستی است". ولی آنچه از

(۱ و ۲ و ۳) روح المعـــــــــــــــــــــــــانی، ج ۲۸، ص ۱۱۲.

سیاق به دست می آید، همان وجهی است که ما بیان کردیم.

" أَنَّى يُؤْفَكُونَ "- این جمله برای انگیختن تعجب شـنونده است، می فرماید: چگونه از حق روی برمی گردانند؟ بعضـی «۱» هم گفته اند: صرف توبیخ و سرکوب کردن است، و جنبه استفهام ندارد.

[اوصاف و احوالی دیگر از منافقین

" وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ

تَعالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ ..."

کلمه" تلویه" که مصدر فعل" لووا" می باشد، مصدر باب تفعیل از ماده" لوی" و مصدر ثلاثی مجردش" لی" است، که به معنای میل و انحراف است.

و معنای عبارت این است که: وقتی به منافقین گفته می شود بیایید تا رسول اللَّه برای شما از خدا طلب آمرزش کند- این پیشنهاد وقتی به آنان داده می شده که فسقی یا خیانتی مرتکب می شدند و مردم از آن با خبر می گشتند- از روی اعراض و استکبار سرهای خود را بر می گردانند و تو آنان را می بینی که از پیشنهاد کننده روی گردانیده، از اجابت او استکبار می ورزند.

" سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ..."

یعنی چه برای ایشان استغفار بکنی و چه نکنی، برایشان یکسان است. و یکسانی کنایه از این است که فائده ای بر این کار مترتب نمی شود. پس معنای آیه این است که:

استغفار تو سودی به حالشان ندارد.

" إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ "- این جمله مضمون آیه را تعلیل نموده، می فهماند:

اگر گفتیم خدا هرگز ایشان را نمی آمرزد علتش این است که آمرزش، خود نوعی هدایت به سوی سعادت و بهشت است، و منافقین فاسقند، و از زی عبودیت خدا خارجند، چون در نهان خود کفر پنهان کرده اند، و خدا بر دلهایشان مهر زده، و هرگز مردم فاسق را هدایت نمی کند.

" هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لا تُنْفِقُوا عَلى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا ..."

کلمه" ینفضوا" مضارعی است که از مصدر" انفضاض" گرفته شده، و انفضاض به معنای متفرق شدن است، و معنای آیه این است که: منافقین همان کسانی هستند که می گویند مال خودتان را

بر مؤمنین فقیر که همواره دور رسول اللّه را گرفته انـد انفاق نکنید، چون آنها دور او را گرفته اند تا یاریش کنند، و اوامرش را انفاذ، و هـدفهایش را به کرسـی بنشانند، و وقتی شـما به آنها کمک نکردید از دور او متفرق می شوند و او دیگر نمی تواند بر ما

---

(۱) مجمـــع البیـــان، ج ۱۰، ص ۲۹۲.

حکومت کند.

" وَ لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ "- این جمله پاسـخ از گفته های منافقین است که گفتنـد" لا تنفقوا". می فرمایـد: دین، دین خدا است و خدا برای پیشبرد دین خود احتیاج به کمک منافقان ندارد. او کسـی است که تمامی خزینه های آسـمان و زمین را مالک است، از آن هر چه را بخواهـد و به هر کس بخواهد انفاق می کند. پس اگر بخواهد می تواند مؤمنین فقیر را غنی کند، اما او همواره برای مؤمنین آن سـرنوشتی را می خواهد که صالح باشد، مثلا آنان را با فقر امتحان می کند و یا با صبر به عبادت خود وامی دارد، تا پاداشی کریمشان داده، به سوی صراط مستقیم هدایتشان کند، ولی منافقان این را نمی فهمند.

این است معنای" و لیکن منافقین نمی فهمند" یعنی وجه حکمت این را نمی دانند.

ولی بعضی «۱» احتمال داده انـد که معنای آیه این باشـد که: منافقین نمی دانند خزائن عالم به دست خدا است، و او رازق همه است، و غیر او رازقی نیست، پس اگر بخواهد می تواند فقراء را غنی سازد لیکن منافقین پنداشته اند غنی و فقر به دست اسباب است، در نتیجه اگر به مؤمنین فقیر انفاق نکنند مؤمنین، رزقی پیدا نخواهند کرد.

" یَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنا إِلَی الْمَدِینَهِ لَیُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ

وَ لكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَعْلَمُونَ" گوینده این سخن و همچنین سخنی که آیه قبل حکایتش کرد، عبد اللَّه بن ابی بن سلول بود. و اگر نگفت" من وقتی به مدینه برگشتم چنین و چنان می کنم" و گفت" ما چنین و چنان می کنیم" برای این بوده که همفکران خود را که می داند از گفته او خوشحال می شوند با خود شریک سازد.

و منظورش از" آنکه عزیزتر است" خودش است، و از" آنکه ذلیل تر است" رسول خدا (ص) می خواسته با این سخن خود، رسول خدا را تهدید کند به اینکه بعد از مراجعت به مدینه آن جناب را از مدینه خارج خواهد کرد. ولی منافقین نمی دانند که عزت تنها خاص خدا و رسولش و مؤمنین است، در نتیجه برای غیر نامبردگان چیزی به جز ذلت نمی ماند، و یک چیز دیگر هم بار منافقین کرد، و آن نادانی است، پس منافقین به جز ذلت و جهل چیزی ندارند.

---

(۱) تفسیر مراغی، ج ۲۸، ص ۱۱۳.

بحث روایتی [(روایاتی در باره ماجرای رفتار و گفتار منافقانه عبد اللَّه ابن ابی و نزول آیات مربوطه)]

در مجمع البیان می گوید: این آیات در باره عبد اللَّه بن أبی منافق و همفکرانش نازل شده، و جریان از این قرار بود که به رسول خدا (ص) خبر دادند قبیله بنی المصطلق برای جنگ با آن جناب لشکر جمع می کنند، و رهبرشان حارث بن ابی ضرار پدر زن خود آن حضرت، یعنی پدر جویریه، است. رسول خدا (ص) چون این را بشنید با لشکر به طرفشان حرکت کرد، و در یکی از مزرعه های بنی المصطلق که به آن" مریسیع" می گفتند، و بین دریای سرخ و

سرزمین قدید قرار داشت با آنان برخورد نمود، دو لشکر به هم افتادند و به قتال پرداختند. لشکر بنی المصطلق شکست خورد، و پا به فرار گذاشت، و جمعی از ایشان کشته شدند. رسول خدا (ص) اموال و زن و فرزندشان را به مدینه آورد.

در همین بینی که رسول خدا (ص) بر کنار آن آب لشکرگاه کرده بود، ناگهان آبرسان انصار از یک طرف، و اجیر عمر بن خطاب که نگهبان اسب او و مردی از بنی غفار بود از طرف دیگر کنار چاه آمدند تا آب بکشند. سنان جهنی آبرسان انصار و جهجاه بن سعید غلام عمر (به خاطر اینکه دلوشان به هم پیچید) به جان هم افتادند، جهنی فریاد زد ای گروه انصار، و جهجاه غفاری فریاد برآورد ای گروه مهاجر (کمک کمک).

مردی از مهاجرین به نام جعال که بسیار تهی دست بود به کمک جهجاه شتافت (و آن دو را از هم جدا کرد). جریان به گوش عبد اللّٰه بن أبی رسید، به جعال گفت: ای بی حیای هتاک چرا چنین کردی؟ او گفت چرا باید نمی کردم، سر و صدا بالا گرفت تا کار به خشونت کشید، عبد اللّٰه گفت: به آن کسی که باید به احترام او «۱» سوگند خورد، چنان گرفتارت بکنم که دیگر، هوس چنین هتاکی را نکنی.

عبد اللّٰه بن ابی در حالی که خشم کرده بود به خویشاوندانی که نزدش بودند- که از آن جمله زید بن ارقم بود- گفت: مهاجرین از دیاری دیگر به شهر ما آمده اند، حالا می خواهند ما را از شهرمان بیرون نموده با ما در شهر خودمان زورآزمایی می کنند، به خدا سوگند مثل ما و

---

(۱)

توجه شود که نام خدا را ذکر نکرد و پیداست که ایمانی به خدا نداشته و منظورش از آن کس معبود خودش بوده.

______ صفحه ی ۴۷۷

ایشان همان مثلی است که آن شخص گفت:" سمن کلبك یاكلك- سگت را چاق کن تا خودت را هم بخورد". آگاه باشید به خدا اگر به مدینه برگشتیم تکلیفمان را یکسره خواهیم کرد، آن کس که عزیزتر است ذلیل تر را بیرون خواهد نمود، و منظورش از کلمه" عزیزتر" خودش، و از کلمه" ذلیل تر" رسول خدا (ص) بود.

سپس رو به حاضران کرد، و گفت: این کاری است که شما خود بر سر خود آوردید، مهاجرین را در شهر خود جای دادید، و اموالتان را با ایشان تقسیم کردید، امروز مزدش را به شما می دهند، به خدا اگر پس مانده غذایتان را به جعال ها نمی دادید، امروز سوار گردنتان نمی شدند، و گرسنگی مجبورشان می کرد از شهر شما خارج گشته به عشایر و دوستان خود ملحق شوند.

در میان حاضران از قبیله عبد اللّه، جوان نورسی بود به نام" زید بن ارقم" وقتی او این سخنان را شنید گفت: به خدا سوگند ذلیل و بی کس و کار تویی که حتی قومت هم دل خوشی از تو ندارند، و محمد هم از ناحیه خدای رحمان عزیز است، و هم همه مسلمانان دوستش دارند، به خدا بعد از این سخنان که از تو شنیدم تو را دوست نخواهم داشت. عبد اللّه گفت: ساکت شو کودکی که از همه کودکان بازیگوش تر بودی.

زید بن ارقم بعد از خاتمه جنگ نزد رسول خدا (ص) رفت، و جریان را برای آن جناب نقل کرد. رسول خدا (ص) در حال کوچ کردن

بود، شخصی را فرستاد تا عبد اللَّه را حاضر کرد، فرمود: ای عبد اللَّه این خبرها چیست که از ناحیه تو به من می رسد؟ گفت به خدایی که کتاب بر تو نازل کرده هیچ یک از این حرفها را من نزده ام، و زید به شما دروغ گفته. حاضرین از انصار عرضه داشتند: یا رسول اللَّه (ص) او ریش سفید ما و بزرگ ما است، شما سخنان یک جوان از جوانان انصار را در باره او نپذیر، ممکن است این جوان اشتباه ملتفت شده باشد، و سخنان عبد اللَّه را نفهمیده باشد.

رسول خدا (ص) عبد اللَّه را معذور داشت، و زید از هر طرف از ناحیه انصار مورد ملامت قرار گرفت.

رسول خدا (ص) قبل از ظهر مختصری قیلوله و استراحت کرد و سپس دستور حرکت داد. اسید بن حضیر به خدمتش آمد، و آن جناب را به نبوت تحیت داد، (یعنی گفت السلام علیک یا نبی اللَّه)، سپس گفت: یا رسول اللَّه! شما در ساعتی حرکت کردی که هیچ وقت در آن ساعت حرکت نمی کردی؟ فرمود: مگر نشنیدی رفیقتان چه گفته؟

او پنداشته اگر به مدینه برگردد عزیزتر ذلیل تر را بیرون خواهد کرد. اسید عرضه داشت: یا رسول اللَّه تو اگر بخواهی او را بیرون خواهی کرد، برای اینکه او به خدا سوگند ذلیل است و تو عزیزی. آن گاه اضافه کرد: یا رسول اللَّه! با او مدارا کن، چون به خدا سوگند خدا تو را وقتی گسیل داشت که قوم و قبیله این مرد داشتند مقدمات پادشاهی او را فراهم می کردند، تا تاج سلطنت بر سرش بگذارند، و او امروز ملک و سلطنت

خود را در دست تو می بیند.

پسر عبد اللّٰه بن ابی- که او نیز نامش عبد اللّٰه بود- از ماجرای پدرش با خبر شد، نزد رسول خدا (ص) آمد، و عرضه داشت: یا رسول اللّٰه! شنیده ام می خواهی پدرم را به قتل برسانی، اگر چنین تصمیمی داری دستور بده من سر او را برایت بیاورم، چون به خدا سوگند خزرج اطلاع دارد که من تا چه اندازه نسبت به پدرم احسان می کنم، و در خزرج هیچ کس به قدر من احترام پدر را رعایت نمی کند، و من ترس این را دارم که غیر مرا مامور این کار بکنی، و بعد از کشته شدن پدرم، نفسم کینه توزی کند، و اجازه ندهد قاتل پدرم را زنده ببینم که در بین مردم رفت و آمد کند، و در آخر وادارم کند او را که یک مرد مسلمان با ایمان است به انتقام پدرم که مردی کافر است بکشم، و در نتیجه اهل دوزخ شوم. حضرت فرمود:

نه، برو و هم چنان با پدرت مدارا کن، و ما دام که با ما است با او نیکو معامله نما.

می گویند: رسول خدا (ص) در آن روز تا غروب و شب را هم تا صبح لشکر را به پیش راند، تا آفتاب طلوع کرد و حتی تا گرمای آفتاب استراحت نداد، آن گاه مردم را پیاده کرد، و مردم آن قدر خسته بودند که روی خاک افتادند، و به خواب رفتند، و آن جناب این کار را نکرد مگر برای اینکه مردم مجال گفتگو در باره عبد اللّٰه بن ابی را نداشته باشند.

آن گاه مردم را حرکت داد تا به چاهی در حجاز رسید، چاهی

که کمی بالاـتر از بقیع قرار داشت، و نـامش" بقعـاء" بود. در آنجـا بـادی سـخت وزیـد، و مردم بسـیار نـاراحت و حتی دچـار وحشت شدند، و ناقه رسول خدا (ص) در آن شب گم شد. حضرت فرمود: منافقی عظیم امروز در مدینه مرد، بعضی از حضار پرسیدند: منافق عظیم چه کسی بوده؟

فرمود: رفاعه. مردی از منافقین گفت: چگونه دعوی می کنـد که من علم غیب دارم، آن وقت نمی داند شترش کجا است؟ آن کسـی که به وحی برایش خـبر می آورد چرا به او نمی گویـد شتر کجـا است؟ در همـان موقع جبرئیـل نزد آن جنـاب آمـد، و گفتار آن منافق را و نیز محل شتر را به وی اطلاع داد. رسول خدا (ص) هر دو خبر را به اصحابش اطلاع داد، و فرمود: من ادعا نمی کنـــــم کـــــه علـــــم بـــــه غیـــــب دارم، مـــــن غیـــــب نمی دانـــــم، و لیکـــــن خـــــدای

تعالی به من خبر داد که آن منافق چه گفت، و شترم کجا است. شتر من در دره است.

اصحاب رفتند و شتر را در همانجا که فرموده بود یافته با خود آوردند، و آن منافق هم ایمان آورد.

و همین که لشـگر به مـدینه بر گشت دیدنـد رفاعه بن زید در تابوت است، و او فردی از قبیله بنی قینقاع، و از بزر گان یهود بود که در همان روز مرده بود.

زید بن ارقم می گوید: بعد از آنکه رسول خدا (ص) به مدینه رسـید من از شدت اندوه و شـرم خانه نشین شدم، تا آنکه سوره منافقون در تصـدیق زیـد، و تکـذیب عبـد اللّٰه بن ابی نازل شد. آن گاه رسول خدا (ص) گوش زید را گرفته او را از خانه اش بیرون

آورد، و فرمود: ای پسر! زبانت راست گفت، و گوشت درست شنیده بود، و دلت درست فهمیده بود، و خدای تعالی در تصدیق آنچه گفتی قرآنی نازل کرد.

عبد اللَّه بن ابی در آن موقع در نزدیکی های مدینه بود، و هنوز داخل مدینه نشده بود، همین که خواست وارد شود، پسرش عبد اللَّه بن عبد اللَّه بن ابی سر راه پدر آمد، و شتر خود را در وسط جاده خوابانید، و از ورود پدرش جلوگیری کرد، و به پدر گفت: وای بر تو این چه کاری بود که کردی؟ و به پدر خود گفت: به خدا سوگند جز با اذن رسول خدا (ص) نمی توانی و نمی گذارم داخل مدینه شوی، تا بفهمی عزیزتر کیست، و ذلیل تر چه کسی است. عبد اللَّه شکایت خود از پسرش را به رسول خدا (ص) پیام داد. رسول خدا (ص) شخصی را فرستاد تا به پسر او بگوید مزاحم پدرش نشود. پسر گفت: حالا که دستور رسول خدا (ص) رسیده کاری به کارت ندارم. عبد اللَّه بن ابی داخل مدینه شد، و چند روزی بیش نگذشت که بیمار شد و مرد.

وقتی سوره منافقون نازل شد، و دروغ عبد اللَّه برملا گشت، مردم به اطلاعش رساندند که چند آیه شدید اللحن در باره ات نازل شده، مقتضی است نزد رسول خدا (ص) روی تا آن جناب برایت استغفار کند، عبد اللَّه در پاسخ سری تکان داد، و گفت: به من گفتید به او ایمان آورم، آوردم. تکلیف کردید زکات مالم را بدهم دادم، دیگر چیزی نمانده که بگویید برایش سجده هم بکنم. و در همین سر تکان دادنش این آیه نازل شد که:

" وَ

إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ ... لا يَعْلَمُونَ" «۱».

مؤلف: جزئیات این داستان که در این حدیث آمده از چند روایت مختلف گرفته

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۹۲ - ۲۹۵.

صفحه ی ۴۸۰

شده که از زید بن ارقم و ابن عباس و عکرمه، و محمد بن سیرین، و ابن اسحاق، و دیگران نقل شده، و مضمون آنها در یکدیگر داخل شده است. و در تفسیر قمی در ذیل آیه" إِذا جاءَکَ الْمُنافِقُونَ ..."، آمده که این آیات در جنگ مریسیع که جنگ با بنی المصطلق بود، و در سال پنجم هجرت اتفاق افتاد نازل شده. رسول خدا (ص) خودش در این جنگ شرکت کرد و در مراجعت کنار چاهی کم آب فرود آمد.

انس بن سیار، همپیمان انصار و جهجاه بن سعید غفاری اجیر عمر بن خطاب در کنار چاه به هم برخوردند، و هر دو دلو در چاه انداخته تا آب بکشند، دلوها در چاه به هم پیچید.

سیار گفت: دلو من، جهجاه هم گفت دلو من. و همین باعث درگیری بین آن دو شد، جهجاه به صورت سیار سیلی زد، و خون از روی او جاری شد. سیار قبیله خزرج را و جهجاه قریش را به کمک طلبید، هر دو گروه سلاح برگرفتند، و چیزی نمانده بود که فتنه ای به پا شود.

عبد اللَّه بن أبی سر و صدا را شنید، پرسید: چه خبر شده؟ جریان را برایش گفتند، و او سخت در خشم شد، و گفت: من از اول نمی خواستم این مسیر را بروم، و من امروز خوارترین مردم عرب هستم، و من هیچ پیش بینی نمی کردم که زنده بمانم و

چنین سخنانی بشنوم، و نتوانم کاری بکنم، و وضع را به دلخواه خود تغییر دهم.

آن گاه رو کرد به اطرافیان خود و گفت: این کاری است که شما کردید، اینها را در منازل خود جای دادید، و مال خود را با آنان تقسیم نمودید، و با جان خود جانشان را از خطر حفظ کردید، و گردنهای خود را آماده شمشیر ساخته، زنان خود را بیوه و فرزندان را یتیم کردید (اینهم مزدی است که دریافت می دارید)، آن هم از مردمی که اگر شما بیرونشان کرده بودید وبال گردن مردمی دیگر می شدند. آن گاه گفت:" اگر به مدینه برگردیم، آن کس که عزیزتر است ذلیل تر را بیرون خواهد کرد".

یکی از حضار در آن مجلس زید بن ارقم بود که تازه داشت به حد بلوغ می رسید، و آن روز رسول خدا (ص) در هنگام گرمای ظهر در سایه درختی با جمعی از اصحاب مهاجر و انصارش نشسته بود، زید از راه رسید، و سخنان عبد اللَّه بن ابی را به رسول خدا (ص) گزارش داد. حضرت فرمود: ای پسر! شاید اشتباه شنیده باشی. عرضه داشت: به خدا سوگند اشتباه نکرده ام. فرمود: شاید از او خشمگین باشی. عرضه داشت: به خدا قسم هیچ دشمنی با او ندارم. فرمود: ممکن است خواسته سر بسرت بگذارد؟

عرضه داشت: نه به خدا سوگند.

رسول خدا (ص) به غلامش شقران فرمود: مرکب را زین، و آماده حرکت کن، و فورا سوار شد. مردم به یکدیگر خبر دادند ولی کسی باور نمی کرد که در آن گرمای ظهر حرکت کرده باشد، ولی بالأخره سوار شدند، و سعد بن عباده خود را به آن

جناب رسانیده، عرضه داشت: السلام علیک یا رسول اللَّه و رحمه اللَّه و برکاته. حضرت فرمود:

و علیک السلام. عرضه داشت: شما هیچ وقت در گرمای ظهر حرکت نمی کردید. فرمود: مگر سخنان رفیقتان را نشنیده ای؟ پرسید: کدام رفیق یا رسول اللَّه؟ ما به غیر تو رفیقی نداریم؟

فرمود: عبد اللَّه بن ابی، او پیش بینی کرده که اگر به مدینه برگردد آن کس که عزیزتر است ذلیل تر را از شهر بیرون کند. سعد عرضه داشت: یا رسول اللَّه (ص) تو و اصحابت عزیزتر و او و اصحابش ذلیل ترند.

رسول خدا (ص) آن روز را تا به آخر به حرکت ادامه داد، و با احدی سخن نگفت، قبیله خزرج نزد عبد اللَّه بن ابی آمدند، و او را ملامت کردند. عبد اللَّه قسم خورد که من هیچ یک از این حرفها را نزده ام. گفتند: اگر چنین حرفی نزده ای برخیز تا نزد رسول خدا (ص) شویم تا از آن جناب عذرخواهی کنی، عبد اللَّه سر و کله را تکان داد که نه.

شب شد رسول خدا (ص) آن شب را هم تا به صبح حرکت کرد، و اجازه استراحت نداد، مگر به مقدار نماز صبح. فردای آن روز رسول خدا (ص) پیاده شد، اصحاب هم پیاده شدند، در حالی که آن قدر خسته بودند که خاک زمین برایشان بهترین رختخواب شد، (و همه به خواب رفتند). عبد اللَّه بن ابی نزد رسول خدا (ص) آمد، و سوگند یاد کرد که من این حرفها را نزده ام، و به وحدانیت خدا و رسالت آن حضرت شهادت داد، و گفت: زید بن ارقم به من دروغ بسته.

رسول خدا (ص) عذرش را پذیرفت، آن وقت

قبیله خزرج نزد زید بن ارقم رفته شماتتش کردند که تو چرا به بزرگ قبیله ما تهمت زدی.

هنگامی که رسول خدا (ص) از آن منزل حرکت کرد زید با آن جناب بود، و می گفت: بار الها! تو می دانی که من دروغ نگفته ام، و به عبد اللَّه بن ابی تهمت نزده ام. چیزی از راه را نرفته بودند که حالت وحی و برحاء «۱» به رسول خدا (ص)

---

(۱)" برحاء" حالتی است شبیه بیهوشی که در هنگام نزول وحی این حالت به رسول خدا دست می داده است.

دست داد و آن قدر سنگین شد که نزدیک بود شترش زانو بزند و بخوابد، و خود او عرق از پیشانی مبارکش می چکید، و بعد از آن که به حالت عادی برگشت، گوش زید بن ارقم را گرفته، او را از روی بار و بنه اش (و یا از روی شتر) بلند کرد و فرمود: ای پسر سخنت راست و دلت فراگیر است، و خدای تعالی قرآنی در باره ات نازل کرده.

و چون به منزل رسیدند و پیاده شدند، سوره منافقین را تا جمله" وَ لكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَعْلَمُونَ" بر آنان خواند، و خدای تعالی عبد اللَّه بن ابی را رسوا ساخت«۱».

و نیز در تفسیر قمی در روایت ابی الجارود از امام باقر (ع) آمده که در تفسیر جمله" كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ" فرمود: یعنی نه می شنوند و نه تعقل می کنند،" يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ"، یعنی هر صدایی را دشمن خود می پندارند،" هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ".

و پس از آنکه خدای تعالی رسول گرامی خود را از ماجرا خبر داد، قوم و قبیله منافقین نزد ایشان شدند، و گفتند وای

بر شما، رسوا شدید، بیایید نزد رسول خدا تا برایتان طلب آمرزش کند. منافقین سری تکان دادند که نه، نمی آییم، و رغبتی به استغفار آن جناب نشان ندادند، لذا خدای تعالی فرمود:" وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ "«۲».

و در کافی به سند خود از سماعه از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود:

خدای تبارک و تعالی همه امور خود را به مؤمن واگذار کرده، ولی این که او خود را خوار کند به او واگذار ننموده، مگر ندیدی که خدای تعالی در قرآن کریم در این باره فرموده:" وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ " که به حکم این آیه مؤمن باید عزیز باشد، و ذلیل نباشد «۳».

مؤلف: کافی، این معنا را از داوود رقی، و حسن احمسی و به طریقی دیگر از سماعه روایت کرده «۴».

و نیز به سند خود از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: امام صادق (ع) فرمود: سزاوار نیست که مؤمن خود را ذلیل کند. عرضه داشتم: به چه چیز خود را ذلیل کند؟

فرمود: به اینکه کاری را انجام دهد که در آخر مجبور به عذرخواهی شود «۵».

(۱ و ۲) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۷۰.

(۳) کافی، ج ۵، ص ۶۳، ح ۲.

(۴) کافی، ج ۵، ص ۶۳، ح ۱ و ح ۴ و ص ۶۴، ح ۶.

(۵) کافی، ج ۵، ص ۶۴، ح ۵.

گفتاری پیرامون مساله نفاق در صدر اسلام [اشاره به خطر منافقین و فتنه انگیزی ها و توطئه هایشان در صدر اسلام

قرآن کریم در باره منافقین اهتمام شدیدی ورزیده، و مکرر آنان را

مورد حمله قرار داده، و زشتی های اخلاقی، دروغها، خدعه ها، دسیسه ها، و فتنه هایشان را به رخشان می کشد. فتنه هایی که علیه رسول خدا (ص) و مسلمانان بپا کردند، و در سوره های قرآن کریم از قبیل سوره بقره، آل عمران، نساء، مائده، انفال، توبه، عنکبوت، احزاب، فتح، حدید، حشر، منافقین و تحریم سخن از آن را تکرار نموده.

و نیز در مواردی از کلام مجیدش ایشان را به شدیدترین وجه تهدید نموده به اینکه در دنیا مهر بر دلهایشان زده، و بر گوش و چشمشان پرده می افکند، و نورشان را از ایشان می گیرد، و در ظلمتها رهایشان می کند، به طوری که دیگر راه سعادت خود را نبینند، و در آخرت در درک اسفل و آخرین طبقات آتش جایشان می دهد.

و این نیست مگر به خاطر مصائبی که این منافقین بر سر اسلام و مسلمین آوردند. چه کیدها و مکرها که نکردند؟ و چه توطئه ها و دسیسه ها که علیه اسلام طرح ننمودند، و چه ضربه هایی که حتی مشرکین و یهود و نصاری به اسلام وارد نیاوردند. و برای پی بردن به خطری که منافقین برای اسلام داشتند، همین کافی است که خدای تعالی به پیامبرش خطاب می کند که از این منافقین بر حذر باش، و مراقب باش تا بفهمی از چه راههای پنهانی ضربات خود را بر اسلام وارد می سازند:" هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ " «۱».

از همان اوائل هجرت رسول خدا (ص) به مدینه، آثار دسیسه ها و توطئه های منافقین ظاهر شد، و بدین جهت می بینیم که سوره بقره- به طوری که گفته اند- شش ماه بعد از هجرت نازل شده و در آن به شرح اوصاف آنان پرداخته، و بعد از آن در سوره های

دیگر به دسیسه ها و انواع کیدهایشان اشاره شده، نظیر کناره گیریشان از لشکر اسلام در جنگ احد «۲»، که عده آنان تقریبا ثلث لشکریان بود، و پیمان بستن با یهود، و تشویق آنان به ______________

(۱) سوره منافقون، آیه ۴.

(۲) در کتاب قصص قرآن- نوشته مترجم و استاد علی اکبر غفاری- صفحه ۴۷۷ آمده: رسول خدا با اصحاب خود مشورت کرد که چطور است شما مسلمانان در مدینه بمانید و کفار را واگذارید تا هر جا که دلخواهشان بود پیاده شوند اگر در همان جا (یعنی کنار شهر مدینه) ماندند که معلوم است کنار شهر مدینه جای ماندن ایشان نیست و اگر خواستند داخل شهر شوند آن وقت دست به شمشیر زده با آنان کارزار کنیم؟

عبد اللَّه بن ابی بن سلول منافق مرحباگویان از جای برخاسته در میان اصحاب فریاد زد همین رأی را بگیرید. و در مقابل او آنهایی که خدا دلهایشان را علاقه مند به شهادت کرده بود بپا خاسته گفتند: یا رسول اللَّه ما را به سوی دشمنانمان حرکت ده تا گمان نکنند ما از آنها ترسیده ایم. عبد اللَّه بن ابی مخالفت کرده گفت: یا رسول اللَّه در همین مدینه بمان و به سوی دشمن حرکت مکن، چه، من تجربه کرده ام که به سوی هیچ دشمنی نرفتیم مگر اینکه کشته دادیم و هیچ دشمنی به سوی ما نیامد مگر اینکه ما بر آنها پیروز شدیم.

تا آنجا که می گوید: رسول خدا (ص) با هزار نفر از اصحاب خود حرکت کرد و ابن ام مکتوم را جانشین خود قرار داد تا در نبودن او در نماز بر مردم امامت کند هنوز لشکر اسلام به احد نرسیده بودند

که عبـد اللّٰه بن ابی یک سوم جمعیت را از رفتن به جنگ منصـرف ساخت و این عده عبارت بودند از یک تیره از قبیله خزرج به نام بنو سـلمه و تیره ای از اوس به نام بنی حادثه. عبـد اللّٰه بهانه این شـیطنت را این قرار داد که رسول خدا به حرف او اعتناء نکرد و گـــــــــــــوش بـــــــــــــه حرف دیگران داد ...

لشکرکشی علیه مسلمین «۱» و ساختن مسجد ضرار «۲» و منتشر کردن داستان افک (تهمت به عایشه)، و فتنه به پا کردنشان در داستان سقایت «۳» و داستان عقبه «۴» و امثال آن تا آنکه کارشان ______

(۱) داستان این پیمان در تفسیر سوره حشر گذشت.

(۲) داستان این توطئه در تفسیر سوره توبه آیه ۱۰۷ گذشت.

(۳) منظور داستان نزاع اجیر عمر بن خطاب و سنان جهنی در کنار چاه بنی المصطلق است که در صفحات قبل بیان گردید.

(۴) پس از پایان یافتن مساله نصب امیر المؤمنین به خلافت (در گودال خم) منافقین که همه آرزویشان این بود که رسول خدا (ص) از دنیا برود و کار امت مختل ماند تا بین اصحاب کشمکش پیدا شود (از مساله خلافت علی (ع)) ناراحت شده در صدد کشـتن پیغمبر برآمدند لیکن خداوند که او را وعده فرموده بود تا از شر دشمنان محفوظ بدارد، حبیب خود را کفایت فرمود و از سوء قصدی که در باره وی داشتند نجاتش بخشید.

(داسـتان بـدین قرار اتفـاق افتـاد که) وقتی رسول خـدا (ص) عازم شـد (از غـدیر خم) به طرف مـدینه حرکت کنـد گروهی از منافقان زودتر حرکت کردند و به عقبه هرشا (هرشی) رسیده خود را پنهان نمودند

و همیانها را پر از ریگ ساخته منتظر عبور رسول خدا (ص) از آن محل شدند تا وقتی خواست از آنجا عبور کند همیانها را از بالاـ به طرف جاده رها کنند شاید به این وسیله ناقه آن حضرت را رم دهند و حضرت به زمین افتاده او را به قتل برسانند. حذیفه گوید: رسول خدا (ص) من و عمار یاسر را نزد خود طلبید و به عمار فرمود تو ناقه را از عقب بران و بمن فرمود تو هم مهار ناقه را محکم نگاهدار. من مهار ناقه را در دست داشتم و می کشیدم و می رفتیم تا نیمه شب به بالای عقبه (تنگه کوه) رسیدیم ناگاه همیانهایی پر از ریگ از بالای کوه به طرف تنگه پرتاب شد و شتر رسول خدا (ص) رم کرد حضرت فرمود: ای ناقه آرام باش که باکی بر تو نیست.

حذیفه گوید: من گفتم یا رسول اللّه این جماعت کیانند؟ فرمود: اینها منافقین دنیا و آخرتند. در آن موقع برقی ساطع گشت که من همه آنها را دیدم نه تن از آنها قریشی و پنج تن از طوائف دیگر بودند. پیغمبر اکرم وقتی از تنگه سرازیر می شد که سفیده صبح دمید حضرت پیاده شد و وضوء ساخت و منتظر آمدن اصحاب گردید و آن چهارده تن نیز به نماز حاضر شدند حضرت فرمود: هیچ کس حق نجوی ندارد. نقل از قصص قرآن نوشته مترجم، صفحه ۶۵۸.

صفحه ی ۴۸۵ ____________________

در افساد و وارونه کردن امور بر رسول خدا (ص) به جایی رسید که خدای تعالی به مثل آیه زیر تهدیدشان نموده فرمود:" لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

وَ الْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِینَهِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لا یُجاوِرُونَکَ فِیها إِلَّا قَلِیلًا مَلْعُونِینَ أَیْنَما ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتِیلًا" «۱».

روایات هم از بسیاری به حد استفاضه رسیده که عبد اللّه بن ابی سلول و همفکران منافقش، همانهایی بودند که امور را علیه رسول خدا (ص) واژگونه می کردند، و همواره در انتظار بلایی برای مسلمانان بودند، و مؤمنین همه آنها را می شناختند، و عده شان یک سوم مسلمانان بود، و همانهایی بودند که در جنگ احد از یاری مسلمانان مضایقه کردند، و خود را کنار کشیده، در آخر به مدینه برگشتند، در حالی که می گفتند: " لَوْ نَعْلَمُ قِتالًا لَاتَّبَعْناکُمْ- اگر می دانستیم قتالی واقع می شود با شما می آمدیم".

[رد این سخن که نفاق بعد از هجرت پدید آمد و قبل از رحلت پیامبر (صلّی الله علیه وآله وسلّم) برچیده شد! و اثبات اینکه قبل از هجرت و بعد از پیامبر (صلّی الله علیه وآله وسلّم) نیز انگیزه های نفاق وجود داشته است

و از همین جا است که بعضی نوشته اند حرکت نفاق از بدو وارد شدن اسلام به مدینه شروع و تا نزدیکی وفات رسول خدا (ص) ادامه داشت. این سخنی است که جمعی از مفسرین گفته اند، و لیکن با تدبر و موشکافی حوادثی که در زمان رسول خدا (ص) رخ داد و فتنه های بعد از رحلت آن جناب، و در نظر گرفتن طبیعت اجتماع فعال آن روز، علیه این نظریه حکم می کند.

برای اینکه اولا: هیچ دلیل قانع کننده ای در دست نیست که دلالت کند بر اینکه نفاق منافقین در میان پیروان رسول خدا (ص) و حتی آنهایی که قبل از هجرت ایمان آورده بودند رخنه نکرده باشد، و دلیلی

که ممکن است در این باره اقامه شود،

---

(۱) اگر منافقین و آنهایی که در دل بیماری دارند از آزار پیامبر و سوء قصد نسبت به زنان مسلمان و آنها که شایعه پراکنی می کنند از عمل خود دست برندارند بطور قطع تو را به سرکوبی آنان خواهیم گمارد تا جایی که دیگر در مدینه نمانند و همسایه تو در این شهر نباشند مگر در فرصتی اندک. ملعون هستند، هر کجا که یافت شوند باید دستگیر و به خواری کشته شوند. سوره احزاب، آیه ۶۰ و ۶۱.

صفحه ی ۴۸۶

هیچ دلالتی ندارد. و آن دلیل این است که منشا نفاق ترس از اظهار باطن و یا طمع خیر است، و پیامبر و مسلمانان آن روز که در مکه بودند، و هنوز هجرت نکرده بودند، قوت و نفوذ کلمه و دخل و تصرف آن چنانی نداشتند که کسی از آنان بترسد و یا طمع خیری از آنان داشته باشد، و به این منظور در ظاهر مطابق میل آنان اظهار ایمان کنند و کفر خود را پنهان بدارند، چون خود مسلمانان در آن روز تو سری خور و زیر دست صنادید قریش بودند. مشرکین مکه یعنی دشمنان سرسخت آنان و معاندین حق هر روز یک فتنه و عذابی درست می کردند، در چنین جوی هیچ انگیزه ای برای نفاق تصور نمی شود.! به خلاف بعد از هجرت که رسول خدا (ص) و مسلمانان یاورانی از اوس و خزرج پیدا کردند، و بزرگان و نیرومندان این دو قبیله پشتیبان آنان شده و از رسول خدا (ص) دفاع می نمودند، همان طور که از جان و مال و خانواده خود دفاع می کردند، و اسلام به داخل

تمامی خانه هایشان نفوذ کرده بود، و به وجود همین دو قبیله علیه عـده قلیلی که هنوز به شـرک خود باقی بودند قدرت نمایی می کرد، و مشـرکین جرأت علنی کردن مخـالفت خود را نداشـتند، به همین جهت برای اینکه از شـر مسـلمانان ایمن بماننـد به دروغ اظهار اسـلام می کردنـد، در حالی که در باطن کافر بودند، و هر وقت فرصت می یافتند علیه اسـلام دسـیسه و نیرنگ به کار می بردند.

وجه اینکه گفـتیم: این دلیـل درست نیست، این است که علت و منشـا نفـاق منحصـر در ترس و طمـع نیست تـا بگـوییم هر جا مخالفین انسان نیرومنـد شدنـد، و یا زمام خیرات به دست آنان افتاد، از ترس نیروی آنان و به امیـد خیری که از ایشان به انسان برسد نفاق می ورزد، و اگر گروه مخالف چنان قدرتی و چنین خیری نداشت، انگیزه ای برای نفاق پیدا نمی شد، بلکه بسیاری از منافقین را می بینیم که در مجتمعات بشـری دنبال هر دعوتی می رونـد، و دور هر ناحق و صـدایی را می گیرند، بدون اینکه از مخالف خود هر قـدر هم نیرومند باشد پروایی بکنند. و نیز اشخاصـی را می بینیم که در مقام مخالفت با مخالفین خود برمی آیند، و عمری را با خطر می گذرانند، و به امید رسـیدن به هدف بر مخالفت خود اصـرار هم می ورزند تا شاید هدف خود را که رسـیدن به حکـومت است به دست آورده، نظـام جـامعه را در دست بگیرنـد، و مسـتقل در اداره آن باشـند، و در زمین غلو کنند. و رسول خدا (ص) هم از همان اوائل دعوت فرموده بود که اگر به خدا و دعوت اسـلام ایمان بیاورید، ملوک و سلاطین زمین خواهید شد.

با مسلم

مسلمانان قبل از هجرت به همین منظور مسلمان شده باشند؟ یعنی به ظاهر اظهار اسلام کرده باشند تا روزی به آرزوی خود که همان ریاست و استعلاء است برسند، و معلوم است که اثر نفاق در همه جا واژگون کردن امور، و انتظار بلا برای مسلمانان و اسلام، و افساد مجتمع دینی نیست، این آثار، آثار نفاقی است که از ترس و طمع منشا گرفته باشد، و اما نفاقی که ما احتمالش را دادیم اثرش این است که تا بتوانند اسلام را تقویت نموده، به تنور داغی که اسلام برایشان داغ کرده نان بچسبانند، و به همین منظور و برای داغ تر کردن آن، مال و جاه خود را فدای آن کنند تا به این وسیله امور نظم یافته و آسیای مسلمین به نفع شخصی آنان بچرخش در آید. بله این گونه منافقین وقتی دست به کارشکنی و نیرنگ و مخالفت می زنند که ببینند دین جلو رسیدن به آرزوها را که همان پیشرفت و تسلط بیشتر بر مردم است می گیرد که در چنین موقعی دین خدا را به نفع اغراض فاسد خود تفسیر می کنند.

و نیز ممکن است بعضی از آنها که در آغاز بدون هدفی شیطانی مسلمان شده اند، در اثر پیشامدهایی در باره حقانیت دین به شک بیفتند، و در آخر از دین مرتد بشوند، و ارتداد خود را از دیگران پنهان بدارند، هم چنان که در ذیل جمله" ذلِکَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ..." بدان اشاره نمودیم، و هم چنان که از لحن آیاتی نظیر آیه" یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا

مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکَمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ" «۱»، نیز امکـان چنین ارتـداد و چنین نفاقی اسـتفاده می شود. و نیز آن افراد از مشـرکین مکه که در روز فتح ایمان آوردند، چگونه ممکن است اطمینانی به ایمان صادق و خالصشان داشت؟ با اینکه بدیهی است همه کسانی که حوادث سالهای دعوت را مورد دقت قرار داده انـد، می داننـد که کفار مکه و اطرافیان مکه و مخصوصـا صنادیـد قریش هرگز حاضـر نبودنـد به پیامبر ایمان بیاورنـد، و اگر آوردنـد به خاطر آن لشـکر عظیمی بود که در اطراف مکه اطراق کرده بود، و از ترس شمشیرهای کشیده بر بالای سرشان بود، و چگونه ممکن است بگوییم در چنین جوی نور ایمان در دلهایشان تابیـده و نفوسـشان دارای اخلاص و یقین گشـته، و از صـمیم دل و با طوع و رغبت ایمان آوردند، و ذره ای نفاق در دلهایشان راه نیافت.

و ثانیا اینکه: استمرار نفاق تنها تا نزدیکی رحلت رسول خدا (ص) نبود، و چنان نبوده که در نزدیکیهای رحلت نفاق منافقین از دلهایشان پریده باشد، بله ______________________

(۱) ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد هر کس از شـما از آیین خود بـاز گردد، خداونـد در آینـده جمعیـتی را می آورد. سوره مائده، آیه ۵۴. ____

تنها اثری که رحلت رسول خـدا (ص) در وضع منافقین داشت، این بود که دیگر وحیی نبود تا از نفاق آنان پرده بردارد. علاوه بر این، با انعقاد خلافت دیگر انگیزه ای برای اظهار نفاق باقی نماند، دیگر برای چه کسی می خواستند دسیسه و توطئه کنند؟

آیا این متوقف شدن آثار نفاق برای این بوده که بعد از رحلت رسول خدا (ص) تمامی منافقین موفق به

اسلام واقعی و خلوص ایمان شدند، و از مرگ آن جناب تاثیری یافتند که در زندگیشان آن چنان متاثر نشده بودند، و یا برای این بوده که بعد از رحلت یا قبل از آن با اولیای حکومت اسلامی زدوبندی سری کردند. چیزی دادند و چیزی گرفتند، این را دادند که دیگر آن دسیسه ها که قبل از رحلت داشتند نکنند، و این را گرفتند که حکومت آرزوهایشان را برآورد، و یا آنکه بعد از رحلت مصالحه ای تصادفی بین منافقین و مسلمین واقع شد، و همه آن دو دسته یک راه را برگزیدند، و در نتیجه دیگر تصادم و برخوردی پیش نیامد؟

شاید اگر بقدر کافی پیرامون حوادث اواخر عمر رسول خدا (ص) دقت کنیم، و فتنه های بعد از رحلت آن جناب را درست بررسی نماییم، به جوانب کافی این چند سؤال برسیم، منظور از ایراد این سؤالها تنها این بود که به طور اجمال راه بحث را نشان داده باشیم.

ترجمه آیات هان ای کسانی که ایمان آوردید اموال و اولادتان شما را از یاد خدا به خود مشغول نسازد و هر کس چنین کند زیانکار است چون زیانکاران افرادی اینچنینند (۹).

و از آنچه ما روزیتان کرده ایم انفاق کنید و تا مرگ شما نرسیده فرصت را از دست ندهید و گرنه بعد از رسیدن مرگ خواهد گفت پروردگارا چه می شد تا اندک زمانی مهلتم می دادی صدقه دهم و از صالحان باشم (۱۰).

و لیکن خدای تعالی هرگز به کسی که اجلش رسیده مهلت نخواهد داد و خدا از آنچه می کنید با خبر است (۱۱).

بیان آیات [نهی از دو صفت نفاق آور: سر گرمی به مال و اولاد، و بخل

نفاق در قلب می شود بپرهیزند، یکی از آنها سرگرمی به مال و اولاد و غافل شدن از یاد خداست، و یکی دیگر بخل است.

" یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُلْهِکُمْ أَمْوالُکُمْ وَ لا أَوْلادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ ..."

کلمه" تلهی" از مصدر" الهاء" گرفته شده، و این کلمه به معنای مشغول و سرگرم شدن به کاری و غفلت از کاری دیگر است، و منظور از" الهاء اموال و اولاد از ذکر خدا" این است که اشتغال به مال و اولاد انسان را از یاد خدا غافل کند، چون خاصیت زینت حیات دنیا همین است که آدمی را از توجه به خدای تعالی باز می دارد هم چنان که فرمود:" الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِینَهُ الْحَیاهِ الدُّنْیا" «۱» و اشتغال به این زینت دل را پر می کند، و دیگر جایی برای ذکر خدا و یاد او باقی نمی ماند، و نیز غیر از گفتار بی کردار، و ادعای بدون تصدیق قلبی برایش نمی ماند، و فراموشی پروردگار از ناحیه عبد باعث آن می شود که پروردگارش هم او را از یاد ببرد، هم چنان که فرمود:" نَسُوا اللَّهَ فَنَسِیَهُمْ" «۲» و این خود خسرانی است آشکار، هم چنان که باز در صفت منافقین فرمود:" أُولئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الضَّلالَهَ بِالْهُدی فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ" «۳».

و در آیه مورد بحث به همین معنا اشاره نموده، می فرماید:" وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ".

در این آیه شریفه مال و اولاد را نهی کرده و فرموده:" مال و اولادتان شما را از یاد خدا غافل نسازد" در حالی که

بایـد فرموده باشـد:" شـما سـر گرم به مـال و اولاد نشویـد" و این به خاطر آن بوده که اشاره کنـد به اینکه طبع مال و اولاد این است که انسان را از یاد خـدا غافل سازد، پس مؤمنین نباید به آنها دل ببندند، و گرنه مؤمنین هم مانند سایرین از یاد خدا غافل می شوند، پس نهی در آیه نهی کنایه ای است، که از تصریح مؤکدتر است.

[پیش از مرگ انفاق کنید که چون اجل آمد آرزوی باز گشت اجابت نمی شود]

" وَ أَنْفِقُوا مِنْ ما رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ ..."

در این جمله مؤمنین را امر می کنـد به انفاق در راه خیر، اعم از انفاق واجب مانند زکات و کفارات، و مسـتحبّ مانند صدقات مستحبی. و اگر قید" مِنْ ما رَزَقْناكُمْ" را آورد برای اعلام این حقیقت بود که دستور فوق درخواست انفاق از چیزی که مؤمنین مالکنـد و خـدا مالک آن نیسـت نمی باشـد، چـون آنچـه را کـه مـؤمنین انفـاق می کننـد عطیـه ای است که خـدای تعـالی به

---

(۱) مال و فرزندان، زینت حیات دنیا هستند. سوره کهف، آیه ۴۶.

(۲) سوره توبه، آیه ۶۷.

(۳) اینـان کسـانی هسـتند کـه ضـلالت را بـا سـرمایه هـدایت خریدنـد، و تجارتشـان سـود نکرد. سـوره بقره، آیـه ۱۶.

آنـان داده، و رزقی است که رازقش او است، و ملکی است که او به ایشان تملیک فرموده، آن هم تملیکی که از ملک خود او بیرون نرفته پس در هر حال منت خدای تعالی راست.

" مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ"- یعنی قبل از آنکه قدرت شما در تصرف در مال و انفاق آن در راه خدا تمام شود.

" فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ

لاـ أَخَّرْتَنِی إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ"- این جمله عطف است بر جمله قبلی، و اگر کلمه" اجل" را مقید به قید" قریب" کرد، برای این بود که اعلام کند به اینکه چنین کسی قانع است به مختصری عمر، به مقداری که بتواند مال خود را در راه خدا انفاق کند، تقاضای اندکی می کند تا اجابتش آسان باشد. و نیز برای این است که اجل و عمر هر قدر هم که باشد اندک است هم چنان که رسول خدا (ص) فرمود:" کل ما هو آت قریب «۱»- هر آنچه خواهد آمد نزدیک است".

" فَأَصَّدَّقَ وَ أَکُنْ مِنَ الصَّالِحِینَ"- در این جمله کلمه" اصدق" به نصب قاف خوانده می شود تا جواب تمنای" چه می شد مرا تا مدتی اندک مهلت می دادی" باشد، و کلمه" اکن" به سکون نون خوانده می شود تا جزای شرطی تقدیری باشد، و تقدیر" ان اتصدق اکن من الصالحین- اگر تصدق دهم از صالحان خواهم بود" می باشد.

" وَ لَنْ یُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْساً إِذا جاءَ أَجَلُها" در این جمله آرزومندان نامبرده را از اجابت دعایشان و هر کس دیگر را که از خدا تاخیر اجل را بخواهد مایوس کرده می فرماید: وقتی أجل کسی رسید، و نشانه های مرگ آمد، دیگر تاخیر داده نمی شود، و این معنا در کلام خدای تعالی مکرر آمده که اجل یکی از مصادیق قضای حتمی است، از آن جمله می فرماید:" إِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَلا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ" «۲».

" وَ اللَّهُ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ"- این جمله حال است از ضمیر" أحدکم" ممکن هم هست عطف بر آغاز کلام باشد، و فایده تعلیل را دارد، و معنایش این است که از خدا بی خبر نشوید

و انفاق کنید، برای اینکه خدا به اعمال شما دانا است، طبق همان اعمال جزایتان می دهد.

---

(۱) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۸.

(۲) و چـون اجلشـان آیـد، نـه می تواننـد درخـواست تـاخیرش را بکننـد، و نـه تقـدیمش را. سـوره یـونس، آیـه ۴۹.

بحث روایتی [(چند روایت در ذیل برخی آیات گذشته)]

در کتاب فقیه آمده که شخصی از امام (ع) از کلام خدا پرسید، آنجا که می فرماید:" فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ "، فرمود:" اصـدق" از صـدقه است، یعنی تا صـدقه دهم، و منظور از جمله" وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ " حـج است، یعنی تا حج خانه خدا کنم «۱».

مؤلف: ظاهرا ذیل حدیث از قبیل اشاره به بعضی از مصادیق صلاح باشد، نه اینکه بخواهد صلاح را منحصر در حج کند.

و در مجمع البیـان از ابن عبـاس نقـل کرده که گفته است: هیـچ کس از کسانی که مال زکات نـداده دارنـد، و اسـتطاعت حج داشتند و نرفته اند، از دنیا نمی رود مگر اینکه هنگام مرگ از خدا درخواست بازگشتن به دنیا می کند.

شنوندگانش گفتند: ای ابن عباس از خدا بترس، این چه حرفی است که می گویی؟

ما این افراد کافر را هم می بینیم که درخواست برگشـتن به دنیا را می کنند؟ گفت: من از قرآن برایتان دلیل می آورم، آن گاه این آیه را خوانـد:" یـا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُلْهِكُمْ ... مِنَ الصَّالِحِينَ " آن گاه گفت: صـلاح در اینجا حـج است. صاحب مجمع البیان این معنا را از امام صادق (ع) نیز روایت کرده «۲». مؤلف: الدر المنثور هم آن را از عده ای از ارباب کتب حدیث از ابن عباس روایت کرده است «۳».

و در تفسیر قمی به سند خود از

ابی بصیر از امام باقر (ع) روایت آورده که در ذیل کلام خدا که فرموده:" وَ لَنْ یُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْساً إِذا جاءَ أَجَلُها" فرموده: نزد خدا کتابها و مقدراتی است موقوف و غیر حتمی، هر کدام را بخواهد عملی می کند، تا شب قدر برسد، در آن شب همه چیزهایی را که تا سال بعد باید رخ دهد نازل می کند، این است معنای آیه" وَ لَنْ یُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْساً إِذا جاءَ أَجَلُها" یعنی وقتی که خدا آن مقدر را در شب قدر نازل کرده باشد، و نویسندگان آسمانها آن را نوشته باشند، و این همان مقدری است که دیگر تاخیر داده نمی شود «۴».

---

(۱) فقیه، ج ۲، ص ۱۴۲، ح ۶۸.

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۹۶.

(۳) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۲۶.

(۴) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۷۰.

تفسیر نمونه

سوره منافقین

مقدمه

این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۱۱ آیه است

محتوای سوره منافقین

سوره منافقین از سوره های پر محتوا است که محور اصلی بحثهای آنرا مسائل حساس مربوط به ((منافقان)) تشکیل می دهد، ولی در ذیل سوره آیاتی به عنوان اندرز به مسلمانان در زمینه های مختلف نیز آمده است .

روی هم رفته می توان محتوای آنرا در چهار بخش خلاصه کرد:

۱ - نشانه های منافقان که خود شامل چندین قسمت حساس است .

۲ - برحذر داشتن مؤ منان از توطئه های منافقان ، و لزوم مراقبت دائم در این زمینه .

۳ - هشدار به مؤ منان که مواهب مادی دنیا آنها را از ذکر خداوند غافل نکند.

۴ - توصیه به انفاق در راه خدا، و بهره گیری از اموال پیش از آنکه مرگ فرا رسد

و آتش حسرت به جان انسان بیفتد.

دلیل نامگذاری این سوره به ((منافقین)) نیز ناگفته پیدا است .

قابل توجه اینکه طبق آنچه در تفسیر سوره جمعه گفتیم یکی از آداب نماز جمعه این است که در رکعت اول سوره جمعه ، و در رکعت دوم سوره منافقین خوانده شود، تا مسلمانان همه هفته در این مراسم بزرگ عبادی سیاسی توطئه های منافقان را مجددا به خاطر بیاورند و دائما مراقب تحریکها، تخریبها و نقشه های شوم آنها باشند.

فضیلت تلاوت سوره منافقین .

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : ((من قراء سوره المنافقین برء من النفاق)): ((کسی که سوره منافقین را بخواند از هرگونه نفاق پاک می شود)). <۱>

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ((بر هر مؤ منی از شیعیان ما لازم است که در شب جمعه سوره جمعه و سبح اسم ربک الاعلی بخواند، و در نماز ظهر جمعه سوره ((جمعه)) و ((منافقین)) را، سپس افزود فاذا فعل ذلک فکانما یعمل بعمل رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و کان جزاؤ ه و ثوابه علی الله الجنه :

((هنگامی که چنین کند گوئی عمل رسول خدا را انجام داده و جزا و پاداشش بر خدا بهشت است)). <۲>

کرارا بعد از ذکر فضائل سوره گفته ایم که این فضائل و آثار مهم نمی تواند تنها نتیجه تلاوت خالی از اندیشه و عمل باشد، روایات فوق نیز شاهد این سخن است ، چرا که هرگز خواندن این سوره بی آنکه برنامه زندگی

بر آن تطبیق شود روح نفاق را از انسان بیرون نمی برد.

تفسیر :

سرچشمه نفاق و نشانه های منافقان !

قبل از ورود در تفسیر این آیات ذکر مقدمه ای لازم به نظر می رسد و آن اینکه مساءله نفاق و منافقان در اسلام از زمانی مطرح شد که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به مدینه هجرت فرمود و پایه های اسلام قوی ، و پیروزی آن آشکار شد، و گرنه در مکه تقریبا منافقی وجود نداشت ، زیرا مخالفان قدرتمند هر چه می خواستند آشکارا بر ضد اسلام می گفتند، و انجام می دادند، و از کسی پروا نداشتند و نیازی به کارهای منافقانه نبود.

اما هنگامی که نفوذ و گسترش اسلام در مدینه دشمنان را در ضعف و ناتوانی قرار داد دیگر اظهار مخالفت به طور آشکار مشکل ، و گاه غیر ممکن بود،

و لذا دشمنان شکست خورده برای ادامه برنامه های تخریبی خود تغییر چهره داده ، ظاهرا به صفوف مسلمانان پیوستند، ولی در خفا به اعمال خود ادامه می دادند.

اصولا طبیعت هر انقلابی چنین است که بعد از پیروزی چشمگیر با صفوف منافقان روبرو خواهد شد، و دشمنان سرسخت دیروز به صورت عوامل نفوذی امروز در لباس دوستان ظاهری جلوه گر می شوند، و از اینجا است که می توان فهمید چرا اینهمه آیات مربوط به منافقین در مدینه نازل شده نه در مکه .

این نکته نیز قابل توجه است که مساءله نفاق و منافقان مخصوص به عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نبود، بلکه هر جامعه ای - مخصوصا جوامع انقلابی - با آن

روبرو هستند، به همین دلیل باید تحلیلها و موشکافیهای قرآن را روی این مساءله نه به عنوان یک مساءله تاریخی ، بلکه به عنوان یک مساءله مورد نیاز فعلی ، مورد بررسی دقیق قرار داد، و از آن برای مبارزه با روح نفاق و خطوط منافقین در جوامع اسلامی امروز الهام گرفت .

و نیز باید نشانه های آنها را که قرآن به طور گسترده بازگو کرده است دقیقا شناخت ، و از طریق این نشانه ها به خطوط و نقشه های آنها پی برد.

نکته مهم دیگر اینکه خطر منافقان برای هر جامعه از خطر هر دشمنی بیشتر است ، چرا که از یکسو شناخت آنها غالبا آسان نیست ، و از سوی دیگر دشمنان داخلی هستند، و گاه چنان در تار و پود جامعه نفوذ می کنند که جدا ساختن آنها کار بسیار مشکلی است و از سوی سوم روابط مختلف آنها با سایر اعضاء جامعه کار مبارزه را با آنها دشوار می سازد.

به همین دلیل اسلام در طول تاریخ خود بیشترین ضربه را از منافقان خورده ، و نیز به همین دلیل قرآن سختترین حملات خود را متوجه منافقان ساخته و آن قدر که آنها را کوبیده هیچ دشمنی را نکوبیده است .

با توجه به این مقدمه به تفسیر آیات باز می گردیم :

نخستین سخنی را که قرآن در اینجا درباره منافقان مطرح می کند همان اظهار ایمان دروغین آنها است که پایه اصلی نفاق را تشکیل می دهد، می فرماید: ((هنگامی که منافقان نزد تو می آیند می گویند ما شهادت می دهیم که حتما تو رسول خدائی))! (اذا جاءک المنافقون قالوا

نشهد انک لرسول الله). <۳>

سپس قرآن می افزاید ((خداوند می داند که تو فرستاده او هستی ، ولی خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغگو هستند)) (و الله یعلم انک لرسوله و الله یشهد ان المنافقین لکاذبون).

و از اینجا نخستین نشانه نفاق ، روشن می شود و آن دوگانگی ظاهر و باطن است که با زبان مؤ کدا اظهار ایمان می کنند، ولی در دل آنها مطلقا خبری از ایمان نیست ، این دروغگوئی و کذب ، این دوگانگی درون و برون محور اصلی نفاق را تشکیل می دهد.

قابل توجه اینکه : صدق و کذب بر دو گونه است ، صدق و کذب خبری ، صدق و کذب ((مخبری))، در قسم اول ، معیار، موافق و مخالف واقع بودن است در حالی که در قسم دوم ، موافقت و مخالفت با اعتقاد، مطرح می باشد، به این معنی که اگر انسان ، خبری می دهد که مطابق با واقع است ، ولی بر خلاف عقیده او، آن را کذب (مخبری) می نامیم ، و اگر موافق عقیده او است ، صدق .

روی این حساب ، شهادت منافقان به رسالت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از نظر

اخبار، هرگز کذب نبود، یک واقعیت بود. ولی از نظر گوینده و مخبر چون بر خلاف عقیده آنها بود کذب محسوب می شد، لذا قرآن می گوید، تو پیغمبر خدا هستی اما اینها دروغ می گویند!

به تعبیر دیگر: منافقان نمی خواستند، خبر از رسالت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بدهند، بلکه می خواستند از اعتقاد خود

به نبوت او خبر دهند، و مسلما در این خبر دروغگو بودند.

این نکته نیز قابل توجه است که آنها در شـهادت خود انواع تاء کیـدها را به کار بردنـد <۴> و خداونـد نیز با قاطعیت با همان لحن ، آنها را تکذیب می کند، اشاره به اینکه در برابر آن قاطعیت ، چنین قاطعیتی لازم است .

ذکر این نکته نیز در اینجا لازم است که ((منافق)) در اصل از ماده ((نفق)) (بر وزن نفـخ) به معنی نفوذ و پیشـروی است ، و ((نفق)) (بر وزن شفق) به معنی کانالها و نقبهائی است که زیر زمین می زنند تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند.

بعضی از مفسران گفته اند بسیاری از حیوانات مانند موش صحرائی و روباه و سوسمار برای لانه خود دو سوراخ قرار می دهند: یکی آشـکار که از آن وارد و خارج می شونـد، و دیگری پنهانی که اگر احساس خطری کننـد از آن می گریزند، این سوراخ پنهانی را ((نافقاء)) گویند <۵>

و به این ترتیب ((منـافق)) کسـی است که طریقی مرموز و مخفیـانه برای خود برگزیـده ، تـا با مخفی کاری و پنهان کاری در جامعه نفوذ کند، و به هنگام خطر از طریق دیگر فرار نماید.

آیه بعد به دومین نشانه آنها پرداخته چنین می گویند: ((آنها سوگندهایشان را سپر ساخته اند، تا مردم را از راه خدا بازدارند)) (اتخذوا ایمانهم جنه فصدوا عن سبیل الله).

((آنها کارهای بسیار بدی انجام می دهند)) (انهم ساء ما کانوا یعملون).

چرا که در ظاهر ابراز ایمان می کنند، و در باطن کفر می ورزند، و در

طریق هدایت مردم به آئین حق ، ایجاد مانع می نمایند، و چه عملی از این بدتر و زشت تر؟.

((جنه)) از ماده ((جن)) (بر وزن فن) در اصل به معنی پنهان کردن چیزی از حس است ، و ((جن)) (بر وزن سن) به خاطر اینکه موجودی است ناپیدا، این واژه بر او اطلاق می شود، و از آنجا که ((سپر)) انسان را از ضربات اسلحه دشمن ، مستور می دارد در لغت عرب به آن ، ((جنه)) گفته می شود، و باغهای پردرخت را نیز به خاطر مستور شدن زمینهایشان ، ((جنت)) می گویند.

به هر حال ، این یکی از آثار نفاق است ، که خود را در زیر پوششی از نام مقدس خداوند، و سوگندهای غلاظ و شداد، قرار می دهند تا چهره واقعی خویش را مکتوم دارند، عواطف مردم را به سوی خود جلب کرده و از این طریق به اغفال آنها بپردازند و ((صد عن سبیل الله)) کنند.

این تعبیر ضمنا نشان می دهد که آنها دائما با مؤ منان در حال جنگ و ستیزند، و هرگز نباید فریب این ظاهرسازی و چربزبانی آنها را خورد، زیرا انتخاب سپر مخصوص میدانهای نبرد است .

درست است که در بعضی از مواقع ، انسان چاره ای جز سوگند ندارد، و یا لااقل سوگند کمک به بیان اهمیت موضوع مورد نظر می کند، ولی نه سوگند دروغ ، و نه سوگند برای هر چیز و هر کار که این شیوه منافقان است .

در آیه ۷۴ سوره توبه می خوانیم یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمه

الکفر: ((آنها

به خدا سوگند یاد می کنند که (سخنان زننده در غیاب پیامبر) نگفته اند، در حالی که قطعا سخنان کفرآمیز گفته اند)).

مفسران برای جمله ((صدوا عن سبیل الله))، دو معنی ذکر کرده اند: نخست اعراض از راه خدا و دیگر بازداشتن دیگران از این راه ، گرچه جمع میان هر دو معنی در آیه مورد بحث امکان پذیر است ، ولی با توجه به توسل آنها به سوگندهای دروغ ، معنی دوم ، مناسبتر به نظر می رسد، چرا که هدف از این سوگندها، اغفال دیگران است .

یک جا ((مسجد ضرار)) بر پا می کنند، و هنگامی که از آنها سؤ ال می شد هدفتان چیست ؟ سوگند یاد می کنند که جز هدف خیر ندارند! (توبه - ۱۰۷).

در جای دیگر برای شرکت در جنگهائی که فاصله آن نزدیک و احتمال غنائم در آن زیاد است اظهار آمادگی می کنند ولی برای شرکت در میدان تبوک که پر از مشکلات است هزار عذر و بهانه می آورند و سوگند یاد می کنند که اگر توانائی می داشتیم همراه شما حرکت می کردیم ! (توبه - ۴۲).

آنها نه فقط برای مردم سوگند دروغین یاد می کنند بلکه همانگونه که در آیه ۱۸ سوره مجادله آمده در عرصه محشر نیز در پیشگاه خداوند متوسل به سوگند دروغ می شوند! و این نشان می دهد که این عمل جزء بافت وجودشان شده است که حتی در عرصه محشر و در پیشگاه خدا نیز دست بردار نیستند!.

آیه بعد به علت اصلی این گونه اعمال ناروا پرداخته می افزاید: ((این به خاطر آن است که آنها نخست ایمان آوردند،

سپس کافر شدند، و لذا بر دلهای آنها مهر نهاده شده و حقیقت را درک نمی کنند)) (ذلک بانهم آمنوا ثم کفروا

فطبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون).

جمعی از مفسران معتقدند که منظور از این ایمان در اینجا ایمان ظاهری است ، در حالی که در باطن کافر بودند.

ولی ظاهر آیه نشان می دهد که آنها در آغاز حقیقتا مؤ من شدند، و بعد از آن که طعم ایمان را چشیدند و نشانه های حقانیت اسلام و قرآن را دیدند راه کفر را پیش گرفتند، اما کفری تواءم با نفاق ، نه آشکارا و با صراحت ، و همین سبب شد که خدا حس تشخیص را از آنها سلب کند، و از درک حقائق محروم بمانند، زیرا اگر از اول حق را تشخیص نداده بودند عذری داشتند، اما بعد از تشخیص حق و ایمان آوردن اگر به آن پشت پا بزنند خداوند توفیق را از آنها سلب می کند.

در حقیقت منافقان دو گروهند، گروهی از اول ایمانشان صوری و ظاهری بوده ، و گروه دیگر در آغاز ایمان حقیقی داشته اند سپس راه ارتداد و نفاق را پیش گرفته اند، ظاهر آیه مورد بحث گروه دوم را می گوید.

در حقیقت این آیه شبیه آیه ۷۴ سوره توبه است که می گوید: و کفروا بعد اسلامهم : ((آنها پس از اسلام کافر شدند)).

به هر حال این سومین نشانه از نشانه های آنها است که از درک حقائق روشن غالبا محرومند، و ناگفته پیدا است که این هرگز منتهی به جبر نمی شود چرا که مقدمات آن را خودشان فراهم کرده اند.

آیه بعد نشانه های بیشتری را

از آنهـا ارائه داده ، می گویـد: ((هنگـامی که آنهـا را می بینی جسم و قیافه آنان تو را در شـگفتی فرو می برد)) (و اذا راءیتهم تعجبک اجسامهم).

ظاهری آراسته و قیافه هائی جالب دارند.

علاوه بر این چنان شـیرین و جـذاب سـخن می گویند که ((وقتی حرف می زنند تو نیز به سـخنانشان گوش فرا می دهی))! (و ان یقولوا تسمع لقولهم).

جائی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ظاهرا تحت تاءثیر جذابیت سخنان آنها قرار گیرد تکلیف دیگران روشن است .

این از نظر ظاهر و اما از نظر باطن ((گوئی چوبهای خشکی هستند که بر دیوار تکیه داده شده است)) (کانهم خشب مسنده).

اجسامی بی روح ، و صورتهائی بیمعنی و هیکلهائی تو خالی دارند، نه از خود استقلالی ، نه در درون نور و صفائی ، و نه اراده و تصمیم محکم و ایمانی دارند، درست همچون چوبهای خشک تکیه زده بر دیوار!

بعضـی از مفسران روایت کرده اند که ((عبدالله بن ابی)) سرکرده منافقان مردی درشت اندام ، خوش قیافه و فصیح و چربزبان بود، هنگـامی که بـا گروهی از یارانش وارد مجلس رسول خـدا (صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم) می شـد اصـحاب از ظاهر آنها تعجب می کردند، و به سـخنانشان گوش فرا می دادند ولی آنها (به خاطر غرور و نخوتی که داشـتند) کنار دیوار رفته و به آن تکیه کرده ، و مجلس را تحت تاثیر قیافه و سخنان خود قرار می دادند <۶> و آیه ناظر به حال آنها است .

سپس می افزاید: آنها چنان تو خالی و

فاقد توکل بر خدا و اعتماد بر نفس هستند که ((هر فریادی از هر جا بلند شود آن را بر ضد خود می پندارند)) (یحسبون کل صیحه علیهم).

ترس و وحشتی عجیب همیشه بر قلب و جان آنها حکمفرما است ، و یک حالت سوءظن و بدبینی جانکاه سرتاسر روح آنها را فرا گرفته ، و به حکم الخائن خائف از همه چیز، حتی از سایه خود می ترسند، و این است

نشانه دیگری از نشانه های منافقان .

و در پایان آیه به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هشدار می دهد که ((اینها دشمنان واقعی تواند از آنها برحذر باش)) (هم العدو فاحذرهم).

سپس می گوید: ((خدا آنها را بکشد، چگونه از حق منحرف می شوند))؟! (قاتلهم الله انی یؤ فکون).

روشن است که این تعبیر، اخبار نیست ، بلکه به صورت نفرین است ، و برای مذمت و سرزنش و تحقیر این گروه ، ذکر شده ، شبیه تعبیرات روزمره ای که انسانها درباره یکدیگر دارند، که قرآن با زبان خود مردم با آنها سخن می گوید:

به این ترتیب در آیه مورد بحث نشانه های دیگری از منافقان مطرح شده از جمله : وضع فریبنده ظاهری تواءم با خالی بودن درون ، همچنین ، ترس و وحشت و بد گمانی نسبت به هر چیز و هر حادثه . برای آیات فوق ، شاءن نزول مفصلی در کتب تاریخ و حدیث و تفسیر آمده است که خلاصه آن چنین است : بعد از غزوه بنی المصطلق (جنگی که در سال ششم هجرت در سرزمین ((قدید)) واقع شد).

دو نفر از مسلمانان

، یکی از طایفه انصار و دیگری از مهاجران به هنگام گرفتن آب از چاه با هم اختلاف پیدا کردند، یکی قبیله انصار را به یاری خود طلبید، و دیگری مهاجران را، یک نفر از مهاجران به یاری دوستش آمد، و ((عبدالله بن ابی)) که از سرکرده های معروف منافقان بود به یاری مرد انصاری شتافت ، و مشاجره لفظی شدیدی در میان آن دو درگرفت ، عبدالله بن ابی ، سخت ، خشمگین شد، و در حالی که جمعی از قومش نزد او بودند گفت : ((ما این گروه مهاجران را پناه دادیم و کمک کردیم اما کار ما شبیه ضرب المثل معروفی است که می گوید: ((سمن کلبک یاکلک))! (سگت را فربه کن تا تو را بخورد)! و الله لئن رجعنا الی المدینه لیخرجن الاعز منها الاذل : ((به خدا سوگند اگر به مدینه بازگردیم ، عزیزان ، ذلیلان را بیرون خواهند کرد)) و منظورش از عزیزان ، خود و اتباعش بود و از ذلیلان مهاجران ، سپس رو به اطرافیانش

کرد و گفت : این نتیجه کاری است که شما به سر خودتان آوردید، این گروه را در شهر خود جای دادید و اموالتان را با آنها قسمت کردید: هرگاه باقیمانده غذای خودتان را به مثل این مرد (اشاره به مرد مهاجری که طرف دعوی بود) نمی دادید بر گردن شما سوار نمی شدند، از سرزمین شما می رفتند و به قبائل خود ملحق می شدند!

در اینجا ((زید بن ارقم)) که در آن وقت جوانی نوخاسته بود، رو به ((عبدالله بن ابی)) کرد و گفت به خدا سوگند

ذلیل و قلیل توئی ! و محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در عزت الهی و محبت مسلمین است ، و به خدا قسم من بعد از این تو را دوست ندارم ، ((عبدالله)) صدا زد خاموش باش تو باید بازی کنی ای کودك ! زید بن ارقم خدمت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و ماجرا را نقل کرد.

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کسی را به سراغ ((عبدالله)) فرستاد فرمود: این چیست که برای من نقل کرده اند؟ عبد الله گفت به خدائی که کتاب آسمانی بر تو نازل کرده من چیزی نگفتم ! و ((زید)) دروغ می گوید.

جمعی از انصار که حاضر بودند عرض کردند ای رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ((عبدالله)) بزرگ ما است ، سخن کودکی از کودکان انصار را بر ضد او نپذیر، پیامبر عذر آنها را پذیرفت در اینجا طائفه انصار ((زید بن ارقم)) را ملامت کردند.

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور حرکت داد، یکی از بزرگان انصار به نام ((اسید)) خدمتش آمد و عرض کرد ای رسول خدا! در ساعت نامناسبی حرکت کردی ، فرمود: بله آیا نشنیدی رفیقتان عبدالله چه گفت او گفته است هرگاه به مدینه بازگردد عزیزان ذلیلان را خارج خواهند کرد.

اسید عرض کرد تو ای رسول خدا اگر اراده کنی او را بیرون خواهی راند، والله تو عزیزی و او ذلیل است ، سپس عرض کرد یا رسول الله با او مدارا کنید.

سخنان عبدالله ابی به گوش فرزندش رسید

خدمت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و عرض کرد شنیده ام می خواهید پدرم را به قتل برسانید، اگر چنین است به خود من دستور دهید سرش را جدا کرده برای شما می آورم ! زیرا مردم می دانند کسی نسبت به پدر و مادرش از من نیکوکارتر نیست ، از این می ترسم دیگری او را به قتل برساند و من نتوانم بعد از آن به قاتل پدرم نگاه کنم ، و خدای ناکرده او را به قتل برسانم و مؤ منی را کشته باشم و به دوزخ بروم !.

پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود مساءله کشتن پدرت مطرح نیست ، مادامی که او با ما است با او مدارا و نیکی کن .

سپس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داد تمام آن روز و تمام شب را لشکریان به راه ادامه دهند، فردا هنگامی که آفتاب برآمد دستور توقف داد، لشکریان به قدری خسته شده بودند که همین که سر به زمین گذاشتند به خواب عمیقی فرو رفتند (و هدف پیغمبر این بود که مردم ماجرای دیروز و حرف عبدالله ابی را فراموش کنند...).

سرانجام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وارد مدینه شد، زید بن ارقم می گوید من از شدت اندوه و شرم در خانه ماندم و بیرون نیامدم ، در این هنگام سوره منافقین نازل شد، و زید را تصدیق ، و عبدالله را تکذیب کرد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گوش زید را گرفت و فرمود: ای جوان !

خداوند سخن تو را تصدیق کرد همچنین آنچه را به گوش شنیده بودی و در قلب حفظ نموده بودی ، خداوند آیاتی از قرآن را درباره آنچه تو گفته بودی نازل کرد.

در این هنگام ((عبدالله ابی)) نزدیک مدینه رسیده بود وقتی خواست وارد شهر شود پسرش آمد و راه را بر پدر بست ، گفت وای بر تو چه می کنی ؟ پسرش گفت : به خدا سوگند جز به اجازه رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نمی توانی وارد مدینه شوی و امروز می فهمی عزیز و ذلیل کیست ؟!!

((عبدالله)) شکایت پسرش را خدمت رسول خدا فرستاد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به پسرش پیغام داد که بگذار پدرت داخل شهر شود، فرزندش گفت : حالا که اجازه رسول خدا آمد مانعی ندارد.

عبدالله وارد شهر شد، اما چند روزی بیشتر نگذشت که بیمار گشت و از دنیا رفت ! (و شاید دق مرگ شد)

هنگامی که این آیات نازل شد و دروغ عبدالله ظاهر گشت بعضی به او گفتند آیات شدیدی درباره تو نازل شده خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برو تا برای تو استغفار کند، عبدالله سرش را تکان داد گفت : به من گفتید: ایمان بیاور آوردم ، گفتید: زکات بده ، دادم ، چیزی باقی نمانده که بگوئید برای محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سجده کن ! و در اینجا آیه و اذا قیل لهم تعالوا نازل گردید. <۷>

نشانه های دیگری از منافقان

این آیات همچنان ادامه بیان اعمال منافقان و نشانه های گوناگون

آنها است ، می فرماید: ((هنگامی که به آنها گفته شود بیائید تا رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای شما استغفار کند، سرهای خود را از روی استهزاء و کبر و غرور تکان می دهند و مشاهده می کنی که از سخنان تو اعراض کرده ، تکبر ورزند)) (و اذا قیل لهم تعالوا یستغفر لکم رسول الله لووا رؤ سهم و راءیتهم یصدون و هم مستکبرون).

آری در برابر لغزشهائی که از آنها سرمی زند و فرصت توبه و جبران آن

را دارند، کبر و غرور به آنان اجازه نمی دهد که در مقام جبران برآیند، نمونه بارز این مطلب ، همان عبدالله بن اءبی بود که ماجرای عجیب او را در شاءن نزول خواندیم ، هنگامی که آن سخن بسیار زشت و ناروا را درباره پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان مهاجر گفت : که وقتی به مدینه بازگردیم عزیزان ذلیلان را بیرون خواهند کرد، و آیات قرآن نازل شد و سخت او را نکوهش نمود به او پیشنهاد کردند که نزد رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بیاید تا برای او از درگاه خداوند آمرزش بطلبد سخن ناروای دیگری گفت که حاصلش این بود: گفتید: ایمان بیاورم ، آوردم ، گفتید زکات بده ، دادم ، چیزی نمانده که بگوئید برای محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سجده کن !

روشن است که روح اسلام ، تسلیم در برابر حق است و کبر و غرور، همیشه مانع این تسلیم است ، به همین دلیل یکی از نشانه

های منافقان ، بلکه یکی از انگیزه های نفاق را همین خودخواهی و خود برتربینی و غرور می توان شمرد.

((لوو)) از ماده ((لی)) در اصل به معنی ((تابیـدن طناب)) است ، و به همین مناسـبت به معنی برگرداندن سـر و یا تکان دادن سر، نیز آمده است .

یصـدون چنانکه قبلا نیز گفتیم در دو معنی به کار می رود: ((منع کردن)) و ((اعراض نمودن)) بد و مناسب آیه مورد بحث ، معنی دوم ، و مناسب آیه گذشته ، معنی اول است .

در آیه بعـد برای رفع هرگونه ابهام در این زمینه ، می افزایـد: ((به فرض که آنها نزد تو بیایند و برای آنها اسـتغفار کنی ، زمینه آمرزش در آنهـا وجود نـدارد بنـابراین ((تفـاوتی نمی کنـد که برای آنهـا اسـتغفار کنی یـا نکنی ، هرگز خداونـد آنها را نمی بخشد))! (سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم).

دلیل آن هم این است که ((خداوند، قوم فاسق را هدایت نمی کند)) (ان الله لا یهدی القوم الفاسقین).

و به تعبیر دیگر اسـتغفار پیـامبر (صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم) علت تـامه برای آمرزش نیست ، بلکه مقتضـی است ، و تنهـا در صورتی اثر می گـذارد که زمینه مساعد و قابلیت لازم فراهم شود، اگر به راستی آنها توبه کنند و تغییر مسـیر دهند و از مرکب کبر و غرور پیاده شوند و سـر تسـلیم در مقابل حق فرود آورند، استغفار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و شفاعت او مسلما مؤ ثر است ، و در غیر این صورت

کمترین اثری نخواهد داشت .

شبیه همین معنی در آیه ۸۰ سوره توبه نیز آمده است که درباره گروه دیگری از منافقان می گوید: استغفر لهم اولا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مره فلن یغفر الله لهم ذلک بانهم کفروا بالله و رسوله و الله لا یهدی القوم الفاسقین .

((چه برای آنهـا اسـتغفار کنی و چه نکنی ، تـاءثیری نـدارد، حتی اگر هفتـاد بار برای آنها، اسـتغفار کنی خداونـد آنها را نمی بخشد، چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند و خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند)).

روشن است که عدد هفتاد عدد تکثیر است یعنی هر قدر هم برای آنها استغفار کنی سودی ندارد.

ایـن نکته نیز معلـوم است که منظـور از فـاسق هرگـونه گناهکـاری نیست ، چرا که پیغمـبر (صـلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای نجات گناهکاران آمـده ، بلکه منظور آن دسـته از گناهکاران است که در گناه اصـرار می ورزنـد و لجاجت دارند، و در برابر حق مستکبرند.

سپس به یکی از گفته هـای بسـیار زشت آنها که روشـنترین گواه نفاق آنها محسوب می شود اشاره کرده ، می فرمایـد: ((آنها همان کسانی هستند که می گویند

به افرادی که نزد رسول خدا (صـلی اللّه علیه و آله و سلّم) هسـتند انفاق نکنید، و از اموال و امکانات خود در اختیار آنها قرار ندهید، تا پراکنده شوند)) (هم الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا).

((غافل از اینکه تمام خزائن آسمانها و زمین از آن خدا است ولی منافقان درک نمی کنند)) (و لله خزائن السموات و الارض و لکن المنافقین لا یفقهون).

این بینواها

نمی داننـد که هر کس هر چه دارد از خـدا دارد، و همه بندگان از خوان گسترده او روزی می خورند، اگر انصار می توانند به مهـاجران پنـاه دهنـد و آنهـا را در اموال خود سـهیم کننـد این بزرگترین افتخاری است که نصـیبشان شـده ، نه تنها نبایـد منتی بگذارنـد، بلکه بایـد خـدا را بر این توفیق بزرگ شـکر گوینـد، ولی همانگونه که در شاءن نزول خوانـدیم منافقان مدینه منطق دیگری داشتند.

سپس به یکی دیگر از نفرت انگیزترین سـخنان آنها اشاره کرده ، می افزاید: ((آنها می گویند اگر به مدینه بازگردیم ، عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند))! (یقولون لئن رجعنا الی المدینه لیخرجن الاعز منها الاذل).

این همان گفتاری است که از دهان آلوده ((عبـدالله بن ابی)) خارج شـد، و منظورش این بود که ما ساکنان مـدینه ، رسول الله (صـلی اللّـه علیه و آله و سـلّم) و مـؤ منـان مهـاجر را بیرون می کنیم ، و مراد از بـازگشت به مـدینه ، بـازگشت از غزوه ((بنی المصطلق)) بود که مشروحا در شاءن نزول به این مطلب اشاره شد.

درست است که این سخن از یک نفر صادر شد، ولی چون همه منافقان همین خط و مشی را داشتند قرآن به صورت جمعی از آن تعبیر می کند و می فرماید: یقولون ... (آنها می گویند).

سپس قرآن پاسخ دندانشکنی به آنان داده ، می گوید: ((عزت مخصوص

خدا و رسول او و مؤ منان است ولی منافقان نمی دانند)) (ولله العزه و لرسوله و للمؤ منین و لکن المنافقین لا یعلمون).

تنها منافقان مدینه نبودند که این سخن را در برابر مؤ

منـان مهـاجر گفتنـد بلکه قبـل از آنهـا نیز سـران قریش در مکه می گفتنـد: اگر این گروه انـدک مسـلمان فقیر را در محاصـره اقتصادی قرار دهیم ، یا از مکه بیرونشان کنیم ، مطلب تمام است !

امروز نیز دولتهای اسـتعماری به پندار اینکه خزائن آسمان و زمین را در اختیار دارند می گویند ملتهائی را که در برابر ما تسلیم نمی شوند باید در محاصره اقتصادی قرار داد تا بر سر عقل آیند و تسلیم شوند!

این کوردلاـن تاریـخ که شـیوه آنهـا دیروز و امروز یکسـان بوده و هست خبر ندارنـد که بـا یـک اشاره خداونـد تمام ثروتها و امکاناتشان بر باد می رود و عزت پوشالی آنها دستخوش فنا می گردد.

به هر حـال این طرز تفکر (خود را عزیز دانسـتن و دیگران ذلیـل ، و خود را ولی نعمت و دیگران محتـاج شـمردن) یک تفکر منافقـانه است که از غرور و تکبر از یکسو، و گمان اسـتقلال در برابر خـدا از سوی دیگر، ناشـی می شود، اگر آنها به حقیقت عبودیت آشنا بودند و مالکیت خدا را بر همه چیز مسلم می دانستند هرگز گرفتار این اشتباهات خطرناک نمی شدند.

قابـل توجه اینکه در آیه قبـل در مورد منافقـان تعبیر به ((لاـ یفقهون)) (نمی فهمنـد) آمـده ، و در اینجـا ((لاـ یعلمون)) (نمی داننـد) این تفاوت تعبیر ممکن است برای پرهیز از تکرار که مخالف فصاحت است بوده باشـد، و نیز ممکن است از این جهت باشـد که درک مسـاءله مالکیت خداونـد نسبت به تمام خزائن آسـمانها و زمین مطلب پیچیـده تری است که احتیاج به دقت و فهم بیشتری دارد،

در حالی که

اختصاص عزت به خدا و پیامبر و مؤ منان بر کسی مخفی نیست .

۱ - ده نشانه منافق !

از مجموع آیات فوق ، نشانه های متعددی برای منافقان ، استفاده می شود که در یک جمع بندی می توان ، آن را در ده نشانه ، خلاصه کرد:

۱ - دروغگوئی صریح و آشکار (و الله یشهد ان المنافقین لکاذبون).

۲ - استفاده از سوگندهای دروغین برای گمراه ساختن مردم (اتخذوا ایمانهم جنه).

۳ - عدم درک واقعیات ، بر اثر رها کردن آئین حق ، بعد از شناخت آن (لا یفقهون).

۴ - داشتن ظاهری آراسته و زبانی چرب ، علی رغم تهی بودن درون و باطن (و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم).

۵ - بیهودگی در جامعه و عدم انعطاف در مقابل حق ، همچون یک قطعه چوب خشک (کانهم خشب مسنده).

۶ - بدگمانی و ترس و وحشت از هر حادثه و هر چیز به خاطر خائن بودن (یحسبون کل صیحه علیهم).

۷ - حق را به باد سخریه و استهزاء گرفتن (لووا روؤ سهم).

۸ - فسق و گناه (ان الله لا یهدی القوم الفاسقین).

۹ - خود را مالک همه چیز دانستن ، و دیگران را محتاج به خود پنداشتن (هم الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا).

۱۰ - خود را عزیز و دیگران را ذلیل ، تصور کردن (لیخرجن الاعز

منها الاذل).

بدون شک نشانه های منافق منحصر به اینها نیست ، و از آیات دیگر قرآن و روایات اسلامی و نهج البلاغه نیز نشانه های متعدد دیگری برای آنها استفاده می شود، حتی در معاشرتهای روزمره می

توان به اوصاف و ویژگیهای دیگری از آنها پی برد، ولی آنچه در آیات این سوره آمده ، قسمت مهم و قابل توجهی از این اوصاف است .

در نهج البلاغه خطبه ای مخصوص توصیف منافقان است ، در قسمتی از آن خطبه چنین آمده است :

ای بندگان خدا شما را به تقوی و پرهیزکاری سفارش می کنم و از منافقان برحذر می دارم ، چرا که آنها گمراه و گمراه کننده اند، خطاکار و غلط اندازند.

هر روز به رنگ تازه ای درمی آیند، و به قیافه ها و زبانهای مختلف خودنمائی می کنند.

از هر وسیله ای برای فریفتن و درهم شکستن شما بهره می گیرند و در هر کمینگاهی به کمین شما نشسته اند.

بدباطن و خوشظاهرند، و پیوسته مخفیانه برای فریب مردم گام برمی دارند، و از بیراهه ها حرکت می کنند.

گفتارشان به ظاهر شفابخش ، اما کردارشان ، دردی است درماننا‌پذیر.

بر رفاه و آسایش مردم ، حسد می ورزند، و اگر کسی گرفتار بلائی شود خوشحالند.

همواره امیدواران را ماءیوس می کنند و همه جا آیه یاءس می خوانند.

آنها در هر راهی کشته ای دارند! و برای نفوذ در هر دلی راهی ! و برای هر مصیبتی اشک ساختگی می ریزند!

مدح و ثنا به یکدیگر، قرض می دهند، و از یکدیگر انتظار پاداش دارند.

در تقاضاهای خود اصرار می ورزند، و در ملامت پرده دری می کنند، و هر گاه حکمی کنند از حد تجاوز می نمایند.

در برابر هر حقی باطلی ساخته ، و در مقابل هر دلیلی شبهه ای ، برای هر زنده ای عامل مرگی ، برای هر دری کلیدی ، و

برای هر شبی چراغی تهیه دیده اند!

برای رسیدن به مطامع خویش و گرمی بازار خود و فروختن کالا به گرانترین قسمت تخم یاءس در دلها می پاشند.

باطل خود را شبیه حق جلوه می دهند، و در توصیفها راه فریب پیش می گیرند.

طریق وصول به خواسته ی خود را آسان ، و طریق خروج از دامشان را تنگ و پر پیچ و خم جلوه می دهند، آنها دار و دسته شیطان و شراره های آتش دوزخند! همانگونه که خداوند فرموده : اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون ((آنها حزب شیطانند، بدانید حزب شیطان زیانکارند))! <۸>

در این خطبه غرا به اوصاف زیادی از آنها اشاره شده که بحثهای گذشته را تکمیل می کند.

۲ - خطر منافقان

همانگونه که در مقدمه این بحث گفتیم منافقان خطرناکترین افراد

هر اجتماعند چرا که ((اولا)) در درون جامعه ها زندگی می کنند و از تمام اسرار باخبرند.

ثانیا - شناختن آنها همیشه کار آسانی نیست ، و گاه خود را چنان در لباس دوست نشان می دهند که انسان باور نمی کند.

ثالثا - چون چهره اصلی آنها برای بسیاری از مردم ناشناخته است درگیری مستقیم و مبارزه صریح با آنها کار مشکلی است .

رابعا - آنها پیوندهای مختلفی با مؤ منان دارند (پیوندهای سببی و نسبی و غیر اینها) و وجود همین پیوندها مبارزه با آنها را پیچیده تر می سازد خامسا - آنها از پشت خنجر می زنند و ضرباتشان غافلگیرانه است .

این جهات و جهات دیگری سبب می شود که آنها ضایعات جبران ناپذیری برای جوامع به بار آورند، و به همین دلیل برای دفع شر آنها

باید برنامه ریزی دقیق و وسیعی داشت .

در حدیثی آمده است که پیامبر فرمود: انی لا اخاف علی امتی مؤ منا و لا مشرکا اما المؤ من فیمنعه الله بایمانه ، و اما المشرک فیخزیه الله بشرکه ، و لکنی اخاف علیکم کل منافق عالم اللسان ، یقول ما تعرفون و یفعل ما تنکرون : ((من بر امتم نه از مؤ منان بیمناکم ، نه از مشرکان ، اما مؤ من ایمانش مانع ضرر او است ، و اما مشرک خداوند او را به خاطر شرکش رسوا می کند، ولی من از ((منافق)) بر شما می ترسم که از زبانش علم می ریزد (و در قلبش کفر و جهل است) سخنانی می گوید که برای شما دلپذیر است ، اما اعمالی (در خفا) انجام می دهد که زشت و بد است)). <۹>

درباره منافقان بحثهای مشروح دیگری در جلد اول (ذیل آیات ۸ تا ۱۶

بقره) و در جلد ۸ ذیل آیات ۶۰ تا ۸۵ سوره توبه (صفحه ۱۹ تا ۷۲) و در جلد ۱۷ ذیل آیات ۱۲ تا ۱۷ سوره احزاب (صفحه ۲۲۴ تا ۲۳۲) و در جلد هفتم ذیل آیه ۴۳ تا ۴۵ سوره توبه (صفحه ۴۲۸ تا ۴۵۶) داشته ایم .

کوتاه سخن اینکه کمتر گروهی است که قرآن درباره آنها اینهمه بحث کرده باشد، و نشانه ها و اعمال و خطرات آنها را باز گو نموده باشد، این سرمایه - گزاری وسیع قرآن در این باره دلیل بر خطر فوق العاده منافقان است .

۳ - منافق خشک و شکننده است

در طول زندگی طوفانهائی می وزد، و امواج خروشانی پدیدار

می گردد.

مؤ منـان بـا اسـتفاده از نیروی ایمان و توکل ، و نقشه های صـحیح ، گاه جنگ و گریز، و گاه حمله های پی در پی ، آنها را از سر می گذراننـد و پیروز می شونـد، اما منافق یکدنـده و لجوج می ایسـتد تا می شـکند، در حـدیثی (از پیغمبر گرامی اسـلام) آمـده : مثل المؤ من کمثل الزرع لا تزال الریـح تمیله ، و لا یزال المؤ من یصـیبه البلاء، و مثل المنافق کمثل شـجره الارز لا تهتز حتی تستحصد:

((مؤ من همچون سـاقه هـای زراعت است ، بادها او را می خوابانـد اما بعـدا به پا می خیزد و پیوسـته حوادث سـخت و بلاها را تحمل کرده از سـر می گذرانـد، اما منافق هماننـد درخت صـنوبر است نرمشـی از خود نشان نمی دهد و می ایسـتد تا از ریشـه کنده شود))! <۱۰>

۴ - عزت مخصوص خدا و دوستان او است

گرچه در فارسی روزمره ((عزت)) به معنی احترام و آبرو یا گرانبها

بودن است ، ولی در لغت عرب چنین نیست ، بلکه عزت به معنی قـدرت شـکست - ناپـذیر است ، قابـل توجه اینکه در آیـات فوق و در آیه ۱۰ سوره فاطر ((عزت)) منحصرا از آن خدا شمرده شده ، و در آیات مورد بحث می افزاید: ((و از آن رسول او و مؤ منان است)) چرا که اولیاء و دوستان خدا نیز پرتوی از عزت او را دارند و به او متکی هستند.

به همین دلیـل در روایـات اسـلامی روی این مساءله تاءکیـد شـده است که مؤ من نبایـد وسائل ذلت خود را فراهم سازد، خـدا خواسته

او عزیز باشد او هم برای حفظ این عزت باید بکوشد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر همین آیه (و لله العزه و لرسوله و للمؤ منین) می خوانیم : فالمؤ من یکون عزیزا و لا یکون ذلیلا... المؤ من اعز من الجبل ان الجبل یستفل منه بالمعاول ، و المؤ من لا یستفل من دینه شی ء: ((مؤ من عزیز است و ذلیل نخواهد بود مؤ من از کوه محکمتر و پر صلابت تر است چرا که کوه را با کلنگها ممکن است سوراخ کرد ولی چیزی از دین مؤ من هرگز کنده نمی شود. <۱۱>

در حدیث دیگری از همان امام می خوانیم : لا ینبغی للمؤ من ان یذل نفسه قیل له و کیف یذل نفسه قال یتعرض لما لا یطیق !: ((سزاوار نیست مؤ من خود را ذلیل کند، سؤ ال شد چگونه خود را ذلیل می کند! فرمود: به سراغ کاری می رود که از او ساخته نیست))! <۱۲>

و باز در حدیث سومی از آنحضرت آمده است ان الله تبارك و تعالی فوض الی المؤ من اموره کلها و لم یفوض الیه ان یذل نفسه ا لم تر قول الله سبحانه و تعالی هیهنا ((و لله العزه و لرسوله و للمؤ منین)) و المؤ من ینبغی ان یکون عزیزا و لا یکون ذلیلا: ((خداوند همه کارهای مؤ من را به او واگذار کرده

جز اینکه به او اجازه نداده است که خود را ذلیل و خوار کند، مگر نمی بینی خداوند در این باره فرموده : عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤ

منان است ، سزاوار است مؤ من همیشه عزیز باشد، و ذلیل نباشد)). <۱۳>

در این زمینه ذیل آیه ۱۰ سوره فاطر (جلد ۱۸ صفحه ۱۹۷) بحث دیگری داشته ایم . اموال و فرزندان ، شما را از یاد خدا غافل نکنند!

از آنجا که یکی از عوامل مهم نفاق حب دنیا، و علاقه افراطی به اموال و فرزندان است ، در این آیات که آخرین آیات سوره ((منافقین)) است مؤ منان را از چنین علاقه افراطی باز می دارد، و می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند)) (یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله).

((و آنها که چنین کنند زیانکارانند)) (و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون).

درست است که اموال و اولاد از مواهب الهی هستند، ولی تا آنجا که از آنها در راه خدا و برای نیل به سعادت کمک گرفته شود، اما اگر علاقه افراطی به آنها سدی در میان انسان و خدا ایجاد کند بزرگترین بلا محسوب می شوند، و چنانکه در داستان منافقین در آیات گذشته دیدیم یکی از عوامل انحراف آنها همین حب دنیا بود.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) این معنی به روشنترین وجهی ترسیم شده است ، آنجا که می فرماید: ما ذئبان ضاریان فی غنم لیس لها راع ، هذا فی اولها و هذا فی آخرها باسرع فیها من حب المال و الشرف فی دین المؤ من : ((دو گرگ درنده در یک گله بی چوپان که یکی در اول گله و دیگری در آخر آن

باشد آنقدر ضرر نمی زنند که مال پرستی و جاهطلبی به دین مؤ من ضرر می رسانند))! <۱۴>

در اینکه منظور از ذکر خدا در اینجا چیست ؟ مفسران احتمالات زیادی

ذکر کرده اند بعضی آن را به نمازهای پنجگانه ، و بعضی شکر نعمت و صبر بر بلا و رضای به قضا، و بعضی حج و زکات و تلاوت قرآن ، و بعضی به تمام فرائض تفسیر کرده اند، ولی روشن است ذکر خدا معنی وسیعی دارد که همه اینها و غیر اینها را شامل می شود بنابراین تفسیر به امور فوق از قبیل ذکر مصداقهای روشن است .

تعبیر به ((خاسرون)) (زیانکاران) به خاطر آن است که حب دنیا چنان انسان را سرگرم می کند که سرمایه های وجودی خویش را در راه لذات ناپایدار، و گاهی اوهام و پندارها، صرف می کند و با دست خالی از این دنیا می رود در حالی که با داشتن سرمایه های بزرگ برای زندگی جاویدانش کاری نکرده است .

سپس به دنبال این اخطار شدید به مؤ منان ، دستور انفاق در راه خدا را صادر کرده ، می فرماید: ((از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید پیش از آنکه مرگ یکی از شما فرا رسد و بگوید: پروردگارا! چرا مرگ مرا مدت کمی به تاخیر نینداختی تا انفاق کنم و از صالحان باشم))؟! (و انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم الموت فیقول رب لو لا اخرتنی الی اجل قریب فاصدق و اکن من الصالحین). <۱۵>

گرچه بعضی امر به انفاق را در اینجا به معنی وجوب تعجیل در ادای

زکـات تفسـیر کرده انـد ولی روشن است که منظور آیه هرگونه انفـاق واجب و مسـتحب را که وسـیله نجات انسان در آخرت است ، شامل می شود.

جالب اینکه : در ذیل آیه می گویـد: ((من انفاق کنم و از صالحان شوم این تعبیر بیانگر تاثیر عمیق انفاق در صالح بودن انسان است ، گرچه بعضی ، صالح بودن را در اینجا به معنی انجام مراسم ((حج)) تفسیر کرده اند و در بعضی از روایات نیز، صریحا آمده ولی اینها نیز از قبیل ذکر مصداق روشن است .

جمله ((من قبل ان یاتی احـدکم الموت)) اشاره به قرار گرفتن انسان در آسـتانه مرگ و ظاهر شـدن علائم آن است ، زیرا این سخن را انسان بعد از مرگ نمی گوید بلکه در آستانه مرگ می گوید.

تعبیر به ((ممـا رزقناکم)) (از آنچه به شـما روزی داده ایم) علاوه بر اینکه منحصـر به اموال نیست ، بلکه تمام مواهب را دربر می گیرد، بیـانگر ایـن حقیقت است که همه اینهـا از نـاحیه دیگری است و چنـد روزی این امـانت نزد مـا است ، بنـابراین بخل ورزیدن چه معنی دارد؟

به هر حال بسـیارند کسانی که وقتی چشم برزخی پیـدا می کننـد و خود را در آخرین لحظات زنـدگی و در آسـتانه قیامت می بینند، و پردههای غفلت و بیخبری از جلو چشـمان آنها کنار می رود، و می بینند باید اموال و سرمایه ها را بگذارند و بروند بی آنکه بتوانند از آن توشه ای برای این سـفر طولانی برگیرند، پشـیمان می شوند، و آتش حسرت به جانشان می افتد، و تقاضای بازگشت به زندگی می

کننـد، هر چند بازگشـتن کوتاه و گذرا باشد، تا جبران کنند، ولی دست رد بر سـینه آنها گذارده می شود، چرا که سـنت الهی است که این راه ، بازگشت ندارد!

لـذا در آخرین آیه با قاطعیت تمام ، می فرمایـد: ((خداونـد هرگز مرگ کسـی را، هنگامی که اجلش فرا رسـد، به تاءخیر نمی اندازد))! (و لن یؤ خر الله

نفسا اذا جاء اجلها).

حـتی یـک سـاعت ، پس و پیش در کـار نیست ، چنـانکه در آیـات دیگر قرآن نیز به آن اشـاره شـده است ، در آیه ۳۴ سوره اعراف می خوانیم : فاذا جاء اجلهم لا یسـتاخرون ساعه و لا یسـتقدمون : ((هنگامی که مرگ آنها فرا رسد، نه یکساعت پیشـی می گیرند نه یکساعت ، تاءخیر می کنند)).

و سرانجام آیه را با این جمله پایان می دهد: ((خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است)) (و الله خبیر بما تعملون).

و همه آنها را برای پاداش و کیفر، ثبت کرده و در برابر همه آنها به شما جزا می دهد.

۱ - راه غلبه بر نگرانیها

در حالات عالم بزرگ ، ((شـیخ عبدالله شوشتری)) که از معاصرین مرحوم ((علامه مجلسی)) است نوشته اند، فرزندی داشت که بسـیار مورد علاقه او بود، این فرزنـد، سـخت بیمار شـد، پـدرش مرحوم شـیخ عبـدالله ، هنگامی که برای اداء نماز جمعه به مسـجد آمد، پریشان بود، هنگامی که طبق دسـتور اسـلامی ، سوره منافقین را در رکعت دوم تلاوت کرد و به این آیه رسید: یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکرالله : ((ای کسانی که ایمان آورده اید اموال و فرزندان

شما نبایـد شـما را از یاد خـدا غافل کند)) چندین بار آیه را تکرار کرد (تکرار آیات قرآن در نماز جایز است) هنگامی که از نماز فراغت یافت ، بعضـی از یاران از علت این تکرار سؤ ال کردند، فرمود: هنگامی که به این آیه رسـیدم به یاد فرزندم افتادم و با تکرار آن به مبارزه با نفس خود برخاستم ،

آنچنـان مبـارزه کردم که فرض کردم فرزنـدم مرده ، و جنازه اش در برابر من است ، و من از خـدا غافل نیسـتم ، آنگاه بود که دیگر آیه را تکرار نکردم ! <۱۶>

۲ - نفاق ((اعتقادی)) و ((عملی))

نفـاق معنی وسـیعی دارد که هرگونه دوگـانگی ظـاهر و بـاطن را در بر می گیرد، مصـداق بـارز آن ، نفاق عقیـدتی است ، که آیـات منـافقین معمولاـ نـاظر به آن است و آن مربوط به کسانی است که در ظاهر اظهار ایمان می کننـد، ولی در دل شـرک و کفر، پنهان می دارند.

اما نفاق عملی در مورد کسانی است که اعتقاد باطنی آنها اسـلام است ، ولی اعمالی بر خلاف این تعهد باطنی انجام می دهند که دوگـانگی چهره درون و برون را نشـان می دهـد،ماننـد: پیمانشـکنی ، دروغ ، خیـانت در امانت ، لـذا در حـدیثی از پیامبر گرامی اسـلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : ثلاث من کن فیه کان منافقا، و ان صام و صلی ، و زعم انه مسلم : من اذ ائتمن خان ، و اذا حدث کذب ، و اذا وعد، اخلف : ((سه چیز است در هر کس باشد منافق

است ، هر چند نماز بخواند و روزه بگیرد و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت می کند و به هنگام سخن گفتن دروغ می گوید، و هر گاه وعده ای می دهد، تخلف می کند)). <۱۷>

در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : ما زاد خشوع الجسد

علی ما فی القلب فهو عندنا نفاق : ((هر مقدار خشوع ظاهر بر آنچه در قلب است ، افزون گردد او در نزد ما نفاق است)). <۱۸>

و در جای دیگر از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم : ان المنافق ینهی و لا ینتهی و یامر بما لا یاتی : ((منافق ، نهی از منکر می کند، اما خود، آن را ترک نمی گوید، و امر به معروف می کند اما خودش انجام نمی دهد))! <۱۹>

و از شعب مهم نفاق عملی ، مساءله شرك و ریاکاری است که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است .

خداوندا! دامنه نفاق ، وسیع و گسترده است و جز به لطف و مرحمتت راه نجات از آن نیست ، ما را در این راه پرپیچ و خم یاری فرما!

پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که به هنگام وداع با دنیا در آتش حسرت نمی سوزند و تقاضای بازگشت نمی کنند.

بارالها! خزائن آسمانها و زمین از آن تو است ، و عزت مخصوص تو و اولیاء تو است . ما را به برکت ایمان ، عزیز دار، و از خزائن بی پایانت نصیبی مرحمت کن - آمین یا رب العالمین

تفسیر مجمع البیان

آشنایی

با این سوره این سوره مبارکه در شمار سوره های قرآن، شصت و سومین سوره است.

مناسب است پیش از آغاز ترجمه و تفسیر آیات روشنگر آن به نکاتی از شناسنامه اش بنگریم:

۱ - نام این سوره «منافقون» یا دوچهره ها نام این سوره است؛ و بدان دلیل که در نخستین آیه این سوره این واژه به کار رفته، و نیز بدان دلیل که در بیشتر آیات این سوره قرآن به ترسیم ویژگی های روانی و خصلت های نکوهیده و فریبکارانه اخلاقی که این گروه در زندگی خویش از خود نشان می دهند و شیوه ها و روش هایی که به کار می گیرند، این سوره به نام «منافقون» خوانده شده است.

این سوره در نماز جمعه نیز تلاوت می گردد تا به خاطر یادآوری این خصلت ها و روش های زشت و فریبکارانه، هم مردم مسلمان از نقش چنین عناصر و جریاناتی آگاهی یابند و هم با در دست داشتن این نشانه ها و معیارها مراقب باشند که مباد همان مدعیان دین باوری و دین مداری و اصولگرایی و یا اقامه کنندگان نماز جمعه و حضوریابندگان در آن، خود به این بیماری روانی و اخلاقی و رفتاری و زبانی و اجتماعی آلوده شوند و همان کارها را با خود و خلق خدا بکنند و دین را ابزار سلطه و فریب سازند.

۲ - فرودگاه این سوره به باور همه محدثان و مفسران، همه آیه های یازده گانه این سوره در مدینه فرود آمده است؛ چرا که پیامبر و مردم توحیدگرا در آنجا در حال بنیاد جامعه و شرایط باز و عادلانه و انسانی بودند و این آیات نیز به تدریج با فرود خود آنان را در این

راه رهنمود و چراغ راه بود و یاری می کرد.

۳ - شمار آیه ها و واژه ها

این سوره دارای یـازده آیه است و در سال سوم از هجرت پیامبر گرامی فرود آمـده است. این سوره از ۱۷۹ واژه و ۷۷۶ حرف شکل گرفته است.

۴ - پاداش تلاوت این سوره ۱ - پیامبر گرامی در فضیلت تلاوت کننده این سوره و در پاداش تلاوت آن می فرماید:

و مَن قراء سوره المنافقین برأ من النفاق.(۳۸۶)

کسی که سوره منافقین را بخواند و در مفاهیم آن بیندیشد، از هر گونه نفاق و بازیگری مصون و محفوظ خواهد بود.

۲ - از امام صادق آورده اند که در این مورد فرمود: بر هر توحیدگرا و پرواپیشه ای از شـیعیان خاندان رسالت بایسـته است که در شب های جمعه، سوره «جمعه» و «اعلی را تلاوت نمایـد و در نماز ظهر جمعه، سوره «جمعه» و «منافقون» را بخواند، که اگر چنین کند، چنان است که گویی کار پیامبر خدا را انجام داده و پاداشش بر ذات بی همتای خدا، بهشت پرطراوت و پرنعمت او خواهد بود.

فاذا فعل ذلک فکانّما یعمل عمل رسول الله، و کان جزاؤه و ثوابه علی الله الجنه.(۳۸۷)

گفتنی است که پاداش شـکوهبار این سوره نه تنها برای خواندن، بلکه به منظور خواندن، اندیشـیدن، دور داشتن خود و جامعه خود از این خصـلت هـای زشت و ریاکارانه و عمل به مقررات عادلانه و بشردوسـتانه خـدا و رعایت حقوق انسان ها و کرامت آنان است و نه شکستن آنان.

۵ - دورنمایی از محتوای این سوره

در این سوره مبارکه، محور و مدار بحث پس از گرامیداشت یاد بلند

و نـام بـاعظمت و انسـان پرور خـدا، شـیوه های ناسالم و روش های تخریبی و ریاکارانه و خصـلت های نکوهیـده و سوداگرانه روانی، اخلاقی، زبانی، رفتاری، اجتماعی و سیاسی دوچهره ها و نفاق گرایان است، و قرآن ضمن توجه دادن به این بحث های حساس و دقیق، آسـیب شـناسانه از تاریک اندیشی و توطئه پردازی و دروغ بازی و دروغ بافی نیز هشدار داده و دشمنی آشتی ناپذیر و بیمارگونه آنان را با مردم توحیدگرا و آزادی خواه و کمال جو و اصلاح طلب و شایسته کردار را رو کرده است.

آن گـاه به مردم باایمـان توجه داده است که مباد نعمت های خـدا و بهره وری از مواهب دنیوی و ارزش های مادی آنان را از یاد خدا غافل ساخته و به آفت مستی و پستی گرفتار سازد و برای امنیت بخشیدن به آنان از مستی قدرت و ثروت و امکانات و موفقیت ها به آنان توجه می دهد که هرگز خدا را فراموش نکنند و از نعمت های او در راه محرومیت زدایی و دست گیری از بینوایان و تقویت نهادهای بشردوسـتانه و پاسداری از حقوق و کرامت انسان ها بهره جویند تا پیش از فرارسـیدن مرگ و نقطه پایان زندگی و یا جابه جایی نعمت ها به دریغ جانکاه و حسرت بار گرفتار نشوند.

به نام خداوند بخشاینده مهربان ۱ – هنگامی که نفاق گرایان نزد تو [ای پیامبر!] بیاینـد، خواهند گفت: گواهی می دهیم که تو به راستی پیـام آور خـدا هستی. و خـدا می دانـد که تو به راستی پیـامبر او هستی؛ وخـدا گواهی می دهـد که نفـاق گرایان بی تردید دروغگویانند.

۲ – آنان سوگنـدهایشان را [بسان سپری [برای فریبکاری و تاریک اندیشـی]برگرفته و [مردم را] از راه خـدا باز می دارنـد؛ به راستی که چه بد است آنچه آنان انجام

می دهند!

۳ - این [خصلت های زشت آنـان به خـاطر آن است که [نخست بـازیگرانه]ایمان آوردنـد، آن گاه کفر ورزیدنـد [و به حق ستیزی روی آوردند]؛ از این رو بر دل هایشان مهر نهاده شد؛ به همین جهت نمی فهمند [و واقعیت ها را درنمی یابند].

۴ - و هنگامی که آنان را ببینی [ظاهر و] اندام شان تو را به شگفت می آورد، و اگر [سـخن بگویند، [به خاطر بازی با کلمات به گفتارشـان گوش فرا می دهی، [امّا در بی فرهنگی و بیگـانگی از راسـتی و درسـتی به گونه ای هسـتند که گویی چوبهـای خشک هسـتند که بر دیوار تکیه داده شده اند. [به خاطر بیدادگری و فریبکاری شان با مردم هر فریاد [حق طلبانه ا]ی را بر سـر خود می پندارند. آنان دشـمنان [راه و رسم مترقی و آزادمنشانه تو]هسـتند؛ از این رو از آنان دوری گزین. خدا آنان را مرگ دهد، چگونه [از عدالت و آزادی برگردانده می شوند؟!

۵ - و هنگامی که به آنان گفته شود: بیایید تا پیامبر خدا برایتان آمرزش بطلبد، آنان سرهای خود را [مغرورانه برمی گردانند و آنان را می بینی که تکبرکنان رویگردان می شوند [و به حق ستیزی خویش ادامه می دهند].

نگرشی بر واژه ها

جُنه: به سپری گفته می شود که برای دفاع در برابر هجوم و ضـربه دشـمن برمی دارند. این واژه با فتح «جیم»، به مفهوم بوستان و بـاغی است که از درخت پوشـیده شـده است؛ اما به کسـر «جیم» به جنون گفته می شود، چرا که گویی عقل و خرد انسان را می پوشاند و از کار می اندازد.

فقه: به مفهوم فهم و دریافت و آگاهی از چیزی آمده است و در اصطلاح به

علم شریعت گفته می شود، و هر کس آن را بیاموزد، به او «فقیه» می گویند.

جسم: این واژه در مورد انسان به کار می رود، و به جسم بزرگ «جسیم» و «جسام» می گویند. واژه «اجسم» نیز در مورد بسیار بزرگ جثه به کار می رود و جمع آن به صورت «جسوم» و «اجسام» آمده است.

تفسیر

بیماری نفاق و سوداگری در دین خدا

آخرین آیات سوره جمعه با نکوهش از کسانی به پایان رسید که پیامبر گرامی را در حال نماز وانهاده و به سوی تجارت و بیهوده کاری روی آوردند، که این کار نشانگر نوعی بی فرهنگی و ناآگاهی و نفاق در دین خداست، اینک خدای فرزانه این سوره را به نام نفاق گرایان آغاز نموده و به بیان بیماری نفاق و سوداگری در دین و نشان دادن خصلت های نکوهیده و شیوه های زشت و ریاکارانه منافقان می پردازد.

در آغازین آیه این سوره، قرآن روی سخن را به پیامبر گرامی می کند و می فرماید:

إِذا جاءَکَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللَّهِ هان ای پیامبر! هنگامی که نفاق گرایان نزد تو می آیند، با تظاهر به ایمان و پروا و دین باوری و دین داری و نهان ساختن کفر و حق ستیزی و اصلاح ناپذیری خویش، می گویند: ما گواهی می دهیم که تو ای محمد(ص)! پیام آور خدا هستی.

واژه «نفاق» از ماده «نفق»، همانند «نفخ» و «نافقاء» برگرفته شده و به مفهوم نفوذ و پیشروی آمده، و «نَفَقْ» بسان «شفق» به مفهوم کانالی است که در زمین می زنند تا از نظرها نهان و به هنگام لزوم از آن برای عبور و فرار استفاده شود.

واژه منافق به مفهوم دورنگ و دوچهره و ظاهرساز آمده است. شاعر

عرب در این مورد می گوید:

للمؤمنین امور غیر محزیه

و للمنافق سرّ دونه نفق انسان های باایمان کارهای شایسته و بدون عیب و عار انجام می دهند و در ظاهر و باطن و زبان و دل یکرنگ هستند، امّا نفاقگرایان رازی ناگفته و نهانی در دل دارند که کمترین آن دورویی و سوداگری در دین خداست.

وَ اللَّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ خدا می داند که تو ای محمد (ص)! بی هیچ تردیدی پیام آور او هستی و گواهی خدا بر صداقت تو در رسالت و درستی ات در دعوت کافی است.

وَ اللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِینَ لَکاذِبُونَ و خدا گواهی می دهد که نفاق گرایان دروغگویند و به زبان و ظاهر دروغ می گویند که تو پیامبر خدا هستی و در دل به این اصل اساسی گواهی نمی دهند و رسالت تو را باور نمی دارند.

آیه شریفه بیانگر آن است که خدای فرزانه گفتار منافقان را که به ظاهر و زبان به رسالت پیامبر گواهی می دهند، این را دروغ نمی شمارد، چرا که به زبان راست می گویند و دروغ آنان به دل و قلب آنان بازمی گردد که ایمان به اسلام و رسالت پیامبر ندارند.

از آیه مبارکه این نکته دریافت می گردد که حقیقت ایمان آن است که در قلب ریشه داشته باشد و زبان و بیان ترجمان باور قلبی و ایمان درونی باشند، به همین دلیل کسی که چیزی بگوید و آن را در دل باور نداشته باشد، فردی دروغگوست.

آن گاه در بیان نشان و خصلت نکوهیده دیگر منافقان می فرماید:

اتَّخَذُوا أَیْمانَهُمْ جُنَّةً

آنان ایمان ظاهری و زبانی و سوگندهای خویشتن را بسان پرده و سپری ساخته اند تا به وسیله آن

کفرگرایی و اصلاح ناپذیری و حق ستیزی خود را نهان دارند، آن گاه در امنیت خاطر به نقش ظالمانه و فریبکارانه خویش ادامه دهند و از تعرض زبانی و عملی مردم کمال جو خود را حراست و ثروت هایشان را حفظ کنند.

فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و بدین وسیله فریبکارانه از دین راستین خدا روی گردانند و به راه کفر و حق ستیزی پای فشارند.

به باور پاره ای منظور این است که: آنان سوگندهای خویش را سپری ساخته اند تا بدین وسیله با ایمان ظاهری و زبانی، مردم را از راه حق و عدالت باز دارند و به کفرگرایی نهانی و حق ستیزی و اصلاح ناپذیری وسوسه کنند.

و این از صفات زشت و تخریبی نفاق گرایان است که مردم را از دین راستین و آگاهانه و عدالت خواهانه و آزادمنشانه خدا باز می دارند؛ درست بسان بدعت سازان و سیاهکاران استبداد و ارتجاع.

إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ راستی که اینان کارهای زشت و ظالمانه ای انجام می دهند.

راستی چه کاری زشت تر و ناجوانمردانه تر از این کار که انسان به زبان وظاهر اعلام اسلام گرایی و آزادی خواهی و عدالت طلبی نماید، امّا در نهان از دین خدا کار بی دینی را بکشد و راه کفر و شرک و استبداد را بپیماید و جنایت های آنان را دست یازد و مردم را از راه رشد و ترقی و کمال و پیشرفت باز دارد و از مذهب بگریزاند؟!

در ادامه آیات در اشاره به راز این کار ناروا پرداخته و می فرماید:

ذلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا

این ظاهرسازی و سوداگری با زبان، امّا کفرگرایی و اصلاح ناپذیری دل و عملکرد آنان بدان جهت است که آنها نخست ایمان آوردند و با زبان

به یکتایی خدا و پیامبرش محمد (ص) گواهی دادند...

به باور برخی منظور این است که: آنان نزد پیامبر و مردم باایمان و کمال طلب ایمان آوردند، امّا در نشست خود با کفرگرایان و ظالمان به کفرگرایی و اصلاح ناپذیری خود و همکاری با آنان پافشاری نمودند؛به همین دلیل هم در ادامه آیه می فرماید:

ثُمَّ كَفَرُوا

آنان پس از اعلام ایمان، دگرباره کفر ورزیدند.

فَطُبِعَ عَلى قُلُوبِهِمْ و به همین جهت بر دل های آنان مهر نهاده شد.

آری، بر دل های آنان مهر و علامتی زده شد تا فرشتگان آنان را از مسلمانان واقعی را باز شناسند.

به باور «قتاده» منظور این است که: بدان جهت که آنان با کفر و حق ستیزی و بیداد دمخور شدند و پیام حق را نشنیدند و در مورد معاد و جهان پس از مرگ نیندیشیدند، خدا آنان را از یاری و هدایت خویش محروم ساخت و به حال خودشان وانهاد. با این بیان، منظور از مهرخوردگی بر دل ها، گرایش و عادت پیدا نمودن به حق ناپذیری و بیداد و پافشاری و خو گرفتن بر اصلاح ناپذیری است.

فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ

و آنان حقیقت را نمی فهمند و درنمی یابند.

آنان بدان دلیل که در مورد حقیقت نمی اندیشند، نمی توانند میان درست و نادرست و حق و باطل و عدل و ظلم فاصله بنگرند و آن دو را از هم تمیز دهند.

در ادامه آیات در این مورد می افزاید:

وَ إِذا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسامُهُمْ هنگامی که به آنان بنگری و چهره و ظاهر آنان را تماشا کنی قیافه زیبا و آراستگی چهره و ظاهرشان تو را در شگفتی فرو می برد.

وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ

لِقَوْلِهِمْ و زمانی که لب می گشایند و سخن می گویند، به دلیل به کارگیری واژه ها و مفاهیم زیبا و سبکِ گفتار نیک، تو نیز به گفتارشان گوش می سپاری و جذب آنان می گردی.

كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ

آری، نفاقگرایان از نظر ظاهر و چهره و زبان و بیان آراسته و زیبا می نمایند، امّا از نظر محتوا و درون به گونه ای هستند که گویی پیکرهایی بی روح و چوب هایی خشک هستند که بر دیوار تکیه داده شده اند!

بدین سان خدای فرزانه آنان را در فقدان خرد و شعور انسانی و فهم و درک حقایق به چوب خشک تشبیه می کند، به چوب خشکی که در آن نشانی از روح حیات و زندگی و بالندگی و رشد نیست.

پاره ای بر آنند که: خدا آنان را به چوب پوسیده و موریانه خورده ای همانند می سازد که هیچ اثر و فایده و خیری در آن نیست و بیننده با دیدن آن چوب ها، نخست فکر می کند که چوب هایی سالم و مفید هستند، امّا هنگامی که به آنان نزدیک می شود، درمی یابد که در آن ها خیری نیست؛ و بدین وسیله روشن می سازد که منافقان و سوداگران و ریاکاران این گونه اند؛ آنان گرچه نام خدا و یاد خدا و سخن از حق و عدالت بر لب دارند، امّا در باطن و در میدان عمل، از خدا و ارزش های انسانی و عادلانه بیگانه اند.

يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ نفاق گرایان به دلیل درون بی محتوا و ناسالم، از چنان شرایط ویرانه ای رنج می برند و از بی اعتمادی به خدا و فقدان اعتماد به نفس درد می کشند که هر ندای حق طلبانه و فریاد آزادی خواهانه و منطق درستی را بر ضد موجودیت و اصول

و ارزش های پنداری خویش می پندارند.

به بیان روشن تر، آنان دچار چنان ضعف روحی و اخلاقی هستند که هر صدا و فریادی را بر ضد خویش ارزیابی می کنند و می پندارند که هر فریادگر و عدالت خواه و اصلاح طلب و ستم ستیز و مخالف استبدادی، بر سر آنان فریاد می کشد؛ تو گویی آنان از خود ستم کارتر و حق گریزتر و اصلاح ناپذیرتر سراغ ندارند.

از آن بدتر، آنان به گونه ای دستخوش ناامنی و وحشت درونی هستند که اگر کسی در میان گروه و لشکری دوست خود را ندا می دهد و یا حیوانی رم می کند و می گریزد و یا برای پیدا شدن گمشده ای فریاد می کشند و اعلام می دارند، با طنین افکنده شدن این صداها و نداها، آن تیره بختان از جای خود تکان می خورند و می پندارند که هر فریادی بر ضد آنان و برای براندازی آنان است.

امّا به باور پاره ای منظور این است که: نفاق گرایان هر فریادی را می شنوند، می پندارند که آیه ای از سوی خدا بر ضد آنان فرود آمده و از درون آلوده و اندیشه ویرانگر و دروغ و فریب و خیانت آنان خبر می دهد، چرا که «الخائن خائف» انسان خیانت کار ترسان است و یا «المریب خائف» انسان فریبکار و بداندیش در هراس است که مباد درون و نقشه اش فاش گردد.

در ادامه آیه می فرماید:

هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ هان ای پیامبر! اینان دشمنان تو و مردم کمال جو و اصلاح طلب هستند، از این رو از آنان بر حذر باش و از راز خود و جامعه و مردم آگاهشان مساز.

قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ خدا آنان را بکشد، چگونه از حق برگردانده می شوند و دور می افتند؟!

به باور

پاره ای خدا آنان را ذلیل و به لعنت خود گرفتار سازد، چگونه از حق بازگردانده می شوند؟

و به باور پاره ای دیگر، این تعبیر به مفهوم نفرین بر آن هاست، چرا که هر فرد و گروهی را ذات بی همتای او نفرین کند، در حقیقت مرده و شکست خورده است.

«ابومسلم» می گوید: منظور این است که: آنان چگونه با این همه دلیل و برهان روشن و روشنگر از حق روی می گردانند؟ و این جمله نه پرسشی که در مقام سرزنش و نکوهش است.

و به باور پاره ای دیگر، واژه «یُؤْفَکُونَ» از «افک»، به مفهوم دروغ آمده و منظور این است که: خدا آنان را بکشد، چگونه دروغ می سازند؟

در آخرین آیه مورد بحث در بیان وصف دیگر آنان می فرماید:

وَ إِذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا یَسْتَغْفِرْ لَکُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ هنگامی که به آنان گفته شود، بیایید تا پیامبر خدا برایتان از بارگاه او آمرزش و هدایت بخواهد، از روی تمسخر و استهزاء سرهای خود را تکان می دهند و با غرور و مستی، آن خیرخواهی و دعوت را نمی شنوند.

به باور پاره ای هنگامی که به آنان گفته شود، بیایید تا پیامبر خدا برایتان طلب آمرزش کند، به خاطر درون آلوده و قلب زنگارزده، از حق و عدالت روی برمی تابند و می روند؛ چرا که به حق ستیزی و کفرگرایی وخود بزرگ بینی گرفتارند.

وَ رَأَیْتَهُمْ یَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَکْبِرُونَ

و آنان را می نگری که تکبرکنان از حق روی می گردانند و به حق ستیزی خویش پافشاری می کنند و چنان می گویند و وانمود می کنند که نه نیازی به هدایت و روشنگری پیام خدا و پیام آورش دارند و نه به آمرزش خواهی او

و آمرزش خـدای او. ۶ – چه برای آنـان [از بارگـاه خـدا] آمرزش بخواهی یـا برایشـان نخواهی، برای آنان یکسان است؛ خـدا هرگز آنان را نخواهد آمرزید؛ چرا که خدا گروه نافرمانان را راه نمی نماید.

۷ – آنـان همـان کسـانی هسـتند که می گوینـد: به کسـانی که نزد پیـامبر خـدا هسـتند [و او را یاری می کننـد] انفاق نکنیـد تا پراکنـده شوند [و از پی کار خود بروند.] در حـالی که گنجینه های آسـمان ها و زمین، تنها از آنِ خداست، امّا نفاقگرایان نمی فهمند.

۸ – آنان می گویند: اگر به مدینه باز گردیم، بی گمان آن کسـی که عزیزترین [انسان ها]ست، کسی را که ناتوان ترین [آنان است، بیرون خواهـد کرد. در حـالی که عزت [و قـدرت تنهـا از آنِ خـدا و از آنِ پیـامبر او و از آنِ ایمـان آوردگـان است، امّا نفاقگرایان نمی دانند.

۹ – هـان ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد، نه دارایی هایتـان و نه فرزنـدانتان [هیـچ یک شـما را از یاد خـدا [و رفتار عادلانه و خداپسـندانه غافل نسازنـد، و] به خود سرگرم نگردانند؛ و هر کس این [کار] را انجام دهد [و در دام غفلت درغلطد، بداند که چنین کسانی همان زیانکارانند.

۱۰ – و از آنچه به شـما روزی داده ایم، انفاق کنید، پیش از آن که یکی از شـما را مرگ در رسد و بگوید: پروردگارا، کاش [مرگ]مرا تا سرآمدی نزدیک به تأخیر می افکندی تا صدقه دهم و [با مردم خواهی و دگردوستی از شایستگان باشم.

۱۱ – و خدا هرگز [مرگ کسی را – هنگامی که اجل او فرا رسد – به تأخیر نمی افکند؛ و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه

است.

نگرشی بر واژه ها

انفضاض: این واژه به مفهوم پراکنده شدن آمده است، به همین جهت هنگامی که گفته شود: «فض الکتاب» منظور این است که کتاب را باز و پراکنده ساخت.

و نیز «فضه» را به خاطر پراکندگی آن در بها و قیمت، به این عنوان خوانده اند. واژه «ینفضوا» در آیه شریفه هم، از همین ریشه و مفهوم آمده است.

الهی: به مفهوم «سرگرم ساخت» آمده است؛ به همین جهت هنگامی که گفته می شود «الهاك» منظور این است که تو را سرگرم ساخت.

این واژه در شعر و نثر عرب به همین مفهوم به کار رفته است؛ برای نمونه یکی از سرایندگان عرب می گوید:

الهی بنی جشم عن کلّ مکرمه

قصیده قالها عمرو بن کلثوم قصیده و سروده «عمرو»، قبیله «بنی جشم» را از هر ویژگی انسانی و نشان بزرگواری غافل و بی خبر ساخت.

در این سروده واژه «الهی»، به مفهوم «سرگرم ساخت» آمده است.

لوّوا: از ماده «لَیّ» در اصل به مفهوم تابیدن ریسمان و طناب آمده و به همین تناسب به سر برتافتن و سر برگردانیدن از روی کبر و غرور نیز به کار رفته است.

شأن نزول این آیات در مورد «عبدالله بن اُبیّ» سردمدار منافقان و دوستان او فرود آمده است. فشرده این داستان فرود و شأن نزول این گونه است:

هنگامی که پیامبر گرامی آگاه شد که قبیله «بنی المصطلق» به فرماندهی «حارث بن ضرار» برای پیکار با مردم مسلمان آماده شده و در حال سازماندهی جنگی و حرکت هستند، آن حضرت نیز با آماده باش دادن به مجاهدان مسلمان به سوی سپاه دشمن حرکت کرد و پس

از پیمایش راهی به سوی هدف، در منطقه زندگی آنان که در کنار ساحل دریای سرخ بود، با سپاه آماده هجوم روبه رو شد.

پیکاری ساخت میان دو سپاه آماده درگرفت و پس از در هم کوبیدن یکدیگر، خدای دادگر مردم باایمان و هدفدار را پیروز ساخت و سپاه تجاوزکار پس از بر جای نهادن کشته ها راه فرار در پیش گرفته و غنایم بسیاری را برای مسلمانان پشت سر نهاد.

مردم مسلمان پس از گردآوری غنائم به تقسیم آنها مشغول بودند که گروهی از راه رسیدند و بر سر آن چاه آب فرود آمدند. در این هنگام دو تن از مسلمانان، یکی از مهاجران به نام «جهجاه» - که برده «عمر» بود - و دیگری به نام «سنان» - که از عشیره «بنی غفار» و از انصار بود - به هنگام برگرفتن آب از چاه با هم درگیر شدند و هر کدام قبیله خویش را به یاری خواندند.

در این هنگام یکی از مهاجران به یاری دوست خود شتافت و «عبدالله بن ابی» نیز به یاری مرد انصاری شتافت و درگیری لفظی سختی میان آنان پیش آمد؛ به گونه ای که «عبدالله» سخت خشمگین گردید و در حالی که دار و دسته و یارانش بر گردش حلقه زده بودند، با غرور و خودسری فریاد برآورد که: شگفتا! ما مردم مدینه شما، رانده شدگان مکّه را پناه دادیم و با ثروت و امکانات خویش، شما را یاری کردیم تا اینک این گونه با ما رفتار کنید؟ راستی که کار ما همانند آن مثال مشهوری است که می گوید: «سمن کلبک یأکلک»؛ «سگ خود را فربه و چاق کن تا تو

را بخورد!» و آن گـاه سوگنـد یـاد کرد که اگر به مـدینه بـازگردیم، عزیزان و قدرتمنـدان، ذلیلان و ناتوانان را از شـهر و دیار خویش بیرون خواهند راند.

و اللّه لئن رجعنا الی المدینه لیخرجن الأعز منها الأذل.

و با این بیان خشن و ظالمانه منظورش این بود که او عزیز و قدرتمدار است و پیامبر در شهر مدینه مهاجر و ناتوان.

آن گاه رو به یاران خویش نمود و گفت: این بلایی است که شـما بر سـر خودتان آوردید، شـما دروازه های شهر و دیارتان را به روی آنان گشودید و ثروت هایتان را با آنان دوستانه و برادرانه تقسیم کردید و...

اگر باقی مانـده غـذای خویش را به این مرد مهاجر و امثال او نمی دادیـد، اینک این گونه بر سـر و گردنتان سوار نمی شدنـد، بلکه ممکن بود از سرزمین شما بروند و به قبیله ها و مردم خویش بپیوندند؛ امّا خود چنین کردید!

«زید بن ارقم» که نوجوانی هوشمند و چابک و از انصار و قبیله «عبدالله» بود با شنیدن گستاخی های او برخاست و شجاعانه در برابر او ایستاد و گفت: انت و الله الـذلیل القلیـل... به خـدای سوگنـد که تـو ذلیـل و نـاچیزی و در میـان قوم خویش - به دلیل خودکامگی و غرورت - بیگانه ای و تو را دوست ندارنـد؛ و بدان که محمد (ص) عزیز بارگاه خدا و محبوب مردم است، و به خدای سوگند که من پس از این دیگر تو را دوست نخواهم داشت.و الله لا أحبک بعد کلامک هذا.

عبدالله فریاد برآورد که: پسرک خاموش باش که تو باید بازی کنی.

«زید بن ارقم» به حضور پیامبر شرفیاب گردید و داستان

را با آن حضرت در میان نهاد.

جنگ به پایان رسیده بود که این درگیری روی داد و پیامبر پس از دریافت داستان درگیری، فرمان حرکت لشکر را داد و پیش از حرکت «عبدالله» را خواست و داستان را از او پرسید.

او با سوگند یاد نمودن به قرآن شریف بافته های گستاخانه خویش را انکار کرد و گفت هرگز چنین سخنانی را بر زبان نیاورده است و «زید» را فردی دروغگو خواند و برخی از انصار نیز به سود او گواهی دادند و گفتند: ای پیامبر خدا! «عبدالله» بزرگ قبیله و رئیس قوم است، از این رو گفتار یک جوان نورس از انصار را بر ضد او مپذیر؛ شاید این نوجوان در گفتارش اشتباه کرده است.

پیامبر عذر آنان را پذیرفت و انصار، «زید بن ارقم» را به باد نکوهش گرفتند که چرا جریان درگیری لفظی را به پیامبر برده است.(۳۸۸)

به هر حال پیامبر دستور حرکت داد و پس از حرکت آن حضرت به همراه یاران، یکی از بزرگان انصار به نام «اسید» به حضور آن حضرت شرفیاب گردید و پس از ادای احترام و نثار درود و سلام گفت: ای پیامبر خدا، به نظر می رسد که در ساعت مناسبی حرکت نکرده اید.

پیامبر فرمود: آری، مگر نشنیده ای که دوستتان چه گفته است؟

او گفت: ای پیامبر خدا شما هستید که عزیز و گرامی می باشید و اگر بخواهید می توانید او را از مدینه بیرون کنید، نه او. به خدای سوگند که شما عزیز و بزرگی و او ذلیل و ناچیز است، امّا تقاضای ما این است که با او مدارا کنید، چرا که خدا شما

را در شـرایطی به مـدینه آورد که قوم و قبیله «عبـدالله» در انـدیشه تاجگـذاری برای او بودنـد و او اینک چنین فکر می کند که شما سلطنت و ولایت او را از وی گرفته اید.

داستان «عبدالله بن ابی» به گوش پسرش رسید و او به حضور پیامبر شتافت و گفت: به من خبر رسیده است که شما می خواهید پـدرم را پیش از آن که تهدیـد خود را در مورد شـما به کار بنـدد و شـما را از مـدینه برانـد، به قتل برسانیـد؛ اگر چنین خبری درست است به خود من دسـتور دهید تا سـر او را برای شـما بیاورم. به خدای سوگند که همه قبیله و عشـیره های این شـهر می دانند که در میان جوانان کسـی به پدرش بسان من با ادب و مهر و صـفا و دوستی رفتار نمی کند؛ به همین جهت می ترسم که اگر دیگری او را بکشـد، من نتوانم قاتـل او را تحمـل کنم و خـدای نـاکرده دسـتم به خون بی گناهی آغشـته گردد و به کیفر کشتن انسان باایمانی به دوزخ بروم!

پیامبر فرمود: پسـرم! چنین چیزی نیست و من هرگز در اندیشه از میان برداشتن پدرت نیستم. بنابراین تا زمانی که او با ماست و خواهان زندگی مسالمت آمیز است، با او مدارا نما که سیاست عملی و نظری من نیز مداراست.

به هر حال پیامبر دستور حرکت داد و تمام شبانه روز را به راه ادامه داد؛ به گونه ای که همه لشکریان خسته و درمانده شدند و با طلوع خورشـید روز بعـد در قرارگاه مناسبی اجازه توقف و استراحت داد و یاران از شـدت خسـتگی هنگامی که سـر بر بستر نهادند، به خوابی

عمیق فرو رفتند و نظر آن حضرت از این تدبیر این بود که داستان «عبدالله» و تهدید او از یادها برود و از زبان ها بیفتد و مردم به آرامش روحی و سلامت روانی بازگردند.

با دستور پیامبر یاران حرکت کردند و تا کرانه های مدینه پیش آمدند و در آنجا در کنار آبی روان فرود آمدند و شب را در آنجا ماندند. شب تیره و تار و بسیار سردی بود و باد تندی می وزید و چادرها را از جای می کند و همه را هراسان و نگران می ساخت. در آن شرایط سخت، شتر پیامبر نیز ناپدید شد.

پیامبر در آنجا از مرگ «رفاعه» که از منافقان سرشناس بود خبر داد و فرمود او شب هنگام در مدینه از دنیا رفته است.

یکی از تاریک اندیشان به ریشخند گفت: چگونه پیامبر می پندارد که از عالم غیب باخبر است و از مرگ یکی در مدینه خبر می دهد، امّا در همان حال نمی داند که شترش کجاست و آن را گم کرده است؟

فرشته وحی بر آن حضرت فرود آمد و ضمن نشان دادن آدرس شتر گمشده، تمسخر آن عنصر نفاقگرا و تاریک اندیش را نیز به گوش پیامبر گرامی رساند و آن حضرت فرمود: مردم، من بر این پندار نیستم که غیب می دانم؛ نه، هرگز، من جز از طریق وحی و پیام خدا چیزی از غیب نمی دانم و این فرشته وحی است که برایم خبر آورده است که یکی از شماها در مورد من چه گفته و نیز شتر گم شده ام اینک کجاست.

به دستور آن حضرت رفتند و طبق آدرسی که داده بود، شتر را به قرارگاه آوردند و آن مرد تاریک اندیش

نیز ایمان آورد و هنگامی که به مدینه رسیدند، دیدند آری پیامبر گرامی درست و دقیق خبر داده و «رفاعه» از دنیا رفته است.

«زید بن ارقم» می گوید: پس از ورود به مدینه من به خانه خویش رفتم و درب خانه را بر روی خویش بستم و از فشار اندوه و شرمندگی از حضور در شهر و میان مردم خودداری کردم، چرا که گفتار درست و بر حق مرا نزد پیامبر خدا با سوگند دروغ و گواهان دروغگو، نادرست جلوه داده بودند و این بر من بسیار گران بود. درست در این شرایط بود که فرشته وحی فرود آمد و سوره منافقین را در تصدیق «زید» و تکذیب «عبدالله بن ابی» بر قلب پاک پیامبر خدا خواند.

پیامبر کسی را به سراغ «زید» فرستاد و او را نزد خویش دعوت کرد و هنگامی که او آمد، فرمود: هان ای جوان عزیز! خدا گفتار تو را گواهی فرمود و روشن شد که هم گوش هایت درست شنیده و هم دل و جانت درست ضبط کرده بود و اینک خدای فرزانه در این آیات تو را تصدیق می کند و آن گاه به تلاوت آیات پرداخت...

در این هنگام «عبدالله بن ابی» نیز بر دروازه شهر مدینه رسید، امّا هنگامی که خواست به شهر درآید، پسرش راه را بر او بست و گفت: به خدای سوگند جز به دستور پیامبر و با اجازه او نخواهی توانست به مدینه وارد گردی و اینک خواهید فهمید که عزیزترین ها و ذلیل ترین ها کیانند!

«عبدالله» به سوی پیامبر رفت و از پسرش شکایت کرد و آن بزرگوار پیام داد که راه را بر او

بگشاید و اجازه دهد تا پدرش وارد مدینه شود.

پسرش پس از شنیدن پیام پیامبر گفت: اینک فرمانبردارم و پیام پیامبر را به جان خریدار؛ و اجازه داد تا پدرش وارد شهر گردد.

چند روز از این جریان نگذشته بود که «عبدالله» بیمار شد و از دنیا رفت.

پیش از مرگ به او گفتند: آیات تکاندهنده ای در مورد تو و دیگر همفکران تاریک اندیش و بدخواه ات فرود آمده است؛ به حضور پیامبر برو تا از بارگاه خدا برایتان آمرزش بخواهد.

او سرش را تکان داد و گفت:

امرتمونی اَنْ أؤمن فقد آمنت، و امرتمونی اَنْ اُعطی زکاه مالی فقد اعطیتُ، فما بقی الاّ اَنْ اسجد لمحمد(ص)...

شما به من دستور دادید تا ایمان آورم، که پذیرفتم و ایمان آوردم؛ از من خواستید تا حقوق مالی خویش را بپردازم که پرداختم و اینک چیزی نمانده است که دستور دهید تا به محمد(ص) سجده کنم!(۳۸۹)

درست در این هنگام بود که این آیه شریفه و آیات پس از آن فرود آمد که: وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ...(۳۹۰)

هنگامی که به آنان گفته شود، بیایید تا پیامبر خدا برایتان از بارگاه او آمرزش و هدایت بخواهد، از روی تمسخر و ریشخند سرهای خود را تکان می دهند و با غرور و مستی، آن خیرخواهی و دعوت را نمی شنوند، و آنان را می نگری که تکبرکنان از حق روی می گردانند و به حق ستیزی خویش پافشاری می کنند و چنان می گویند و وانمود می کنند که گویی نه نیازی به هدایت و روشنگری پیام خدا و پیام آورش دارند و نه به آمرزش خواهی

او و آمرزش خدای او...

تفسیر

برخی دیگر از خصلت های نفاقگرایان تاریک اندیش در آیات پیش، قرآن شریف شماری از خصلت های نکوهیده تاریک اندیشان و نفاقگرایان را برشمرد و همگان را هشدار داد که با خودسازی و ایمان و تلاش خستگی ناپذیر بکوشند تا دنیای پراسرار وجود خویشتن را از آن خصلت ها پاک و پاکیزه سازند و به پروا و آگاهی و راستی و درستی و اخلاص و صفا بیارایند؛ اینک در ادامه همان بحث و روشنگری می افزاید:

وَ إِذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا یَسْتَغْفِرْ لَکُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَیْتَهُمْ یَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَکْبِرُونَ...(۳۹۱)

و هنگامی که به آنان گفته شود بیایید تا پیامبر خدا برایتان از بارگاه او آمرزش بخواهد، سرهای خویشتن را از روی تمسخر و استهزاء برمی گردانند و آنان را می نگری که تکبرکنان از حق روی گردان می شوند و در حق ناپذیری اصرار می ورزند.

آن گاه می افزاید:

سَواءٌ عَلَیْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ هان ای پیامبر، چه آنان بیایند و برایشان از بارگاه خدا آمرزش بخواهی و یا نخواهی، یکسان است؛ چرا که در آنان زمینه حق پذیری و آمرزش نخواهی یافت و در خودسری و خودکامگی و غرور پافشاری می کنند؛ به همین دلیل هم خدای فرزانه هرگز آنان را نمی بخشد و نمی آمرزد، چرا که آنان تاریک اندیشی و کفرگرایی را در دل نهان می دارند و به ظاهر و زبان اعلام ایمان و یکتاپرستی و ترقی خواهی می کنند.

إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ

بی گمان خدا مردم گناهکار و نافرمان را - که از راه حق و عدالت و ایمان و اخلاص بیرون رفته اند - به سوی بهشت

راه نمی نماید.

«حسن» در این مورد می گوید: خدا به پیام آورش خبر داد که این تاریک اندیشان بر کفرگرایی و اصلاح ناپذیری خواهند مرد، به همین جهت برای آنان آمرزش نخواهد. پیامبر گرامی نیز به این شرط بر آنان آمرزش می خواست که روی توبه به بارگاه خدا بیاورند و باطن خویش را نیز بسان ظاهرشان به ایمان و پروا و رعایت حقوق مردم و یکتاپرستی واقعی آراسته سازند.

و بدین سان قرآن روشنگری می کند که آمرزش خواهی و طلب بخشایش، شرط دارد و آن ایمان و اخلاص راستین است و با نهان داشتن کفر و شرک و نفاق در دل و ناخالصی و ناراستی در گفتار و میدان عمل، طلب آمرزش بیهوده است.

سپس در بیان یکی از پندارها و بافته های زشت آنان می فرماید:

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لا تُنْفِقُوا عَلى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا

آنان همان کسانی هستند که می گویند: به آن کسانی که بر گرد اسلام و پیامبر حلقه زده اند، انفاق و کمک مالی نکنید و از ثروت و امکانات خود در اختیار آنان قرار ندهید تا پراکنده شوند و پی کار خود بروند.

منظور نفاقگرایان و اصلاح ناپذیران، مردم تهی دست و محرومی بودند که ثروت و امکانات خویش را در راه عشق به اسلام و کمال طلبی، همه را پشت سر نهاده و دست به هجرت زده بودند. به همین جهت در فقر و محرومیت می زیستند و منافقان بر این اندیشه بودند که انفاق کنندگان و نیک اندیشان را از کمک به آنان باز دارند.

وَ لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ و این پندار نکوهیده و گفتار ظالمانه آنان در حالی است که همه گنجینه های آسمان ها و

زمین وثروت ها و امکانات گوناگونِ میان آن دو از آن خداست و اگر ذات بی همتای او بخواهد و شایسته بنگرد، آنان را بی نیاز می سازد، امّا خدای فرزانه آنچه شایسته بداند و برای آنان لازم بخواهد، انجام می دهد و آنان را با محرومیت و تهی دستی و شکیبایی و پایداری در راه رشد و کمال می آزماید تا بدین وسیله آنان در راه کمال به جهاد و تلاشی گسترده دست زنند و به پاداش شکوهباری که در انتظار چنین کسانی است، نایل آیند.

وَ لکِنَّ الْمُنـافِقِینَ لا ـ یَفْقَهُونَ امّا منافقان حقیقت را درنمی یابند و به خاطر فقدان آگاهی و حکمت، واقعیت ها را درک نمی کنند.

به باور پاره ای منظور این است که: منافقان نمی دانند که خواست خدا این گونه است و هنگامی که چیزی را بخواهد و کاری را اراده کند و دستور دهد، بی درنگ همان چیز پدید می آید و می شود.

در ادامه آیات در اشاره به یکی از زشت ترین و ظالمانه ترین سخنان آنان می فرماید:

یَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنا إِلَی الْمَدِینَهِ لَیُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَ آنان می گویند: اگر به مدینه بازگردیم، بی گمان عزیزترین و توانمندترین های آن شهر ناتوان ترین ها را از آنجا بیرون خواهند کرد.

این سخن سردسته تاریک اندیشان «عبدالله بن ابی» بود که در غزوه «بنی المصطلق» این تهدید را اعلام داشت و منظورش این بود که آنان پیامبر و مردم باایمان و اصلاح طلب را از مدینه بیرون خواهند نمود، امّا خدای فرزانه در اشاره به بی اساس بودن پندار و آرزوی انحصاگرانه آنان فرمود:

وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ عزت و توانمندی بی کران تنها از آن خداست و از آن پیام رسان و پیامبر

او و از آن کسانی که به ذات بی همتای او و وحی و برنامه ای که پیامبرش آورده است، ایمان آورده اند.

به باور پاره ای منظور آیه این است که: خـدا با شـکست ناپـذیر ساختن کتاب خود و پیروزی بخشـیدن آن بر دیگر کتاب ها و برنـامه هـا، دین خود را بر همه دین هـا برتری می بخشـد، و نیز بـا یاری رسانی به مردم نوانـدیش و کمال جو در دنیا و ارزانی داشتن بهشت پرنعمت به آنان در سرای آخرت به آنان عزّت ارزانی می دارد.

امّا به بـاور برخی منظور این است که: عزّت و توانمنـدی خـدا در این است که آفریـدگار هسـتی و تـدبیرگر آن است و عزّت پیامبر به وحی و رسالت او از سوی خـداست و عزت مردم باایمان در یکتاپرستی و توحیـدگرایی و آزادی از همه بنـدگی ها و اسارت هاست.

بـدین سان خدای فرزانه این نوید را داد که عزّت و پیروزی از آن پیامبر و مردم باایمان است و آن گاه چیزی نپایید که با باری خـویش، آن نویـد و وعـده را تحقق بخشـید و دروازه هـای شـرق و غرب گیـتی را بر روی آنـان گشود و دین و آیین آنـان را جهانگستر و ماندگار ساخت.

پاره ای بر آنند که جلوه های عزّت و قدرت بی کران خدا در این پنج اصل است:

۱ - در فرمانروایی پرشکوه و پاینده او،

۲ - در عظمت و بزرگی او،

۳ - در بخشندگی و احسان او به همگان،

۴ - در بلندجایگاهی و صفات والای او،

۵ - در عزت جمال و جلال او.

و عزت و شکست ناپذیری پیامبر نیز در این پنج مورد جلوه گر است:

۱ - در این واقعیت که آن حضرت

معمای آفرینش و آغاز آن است،

۲ – در این که آن بزرگوار نداگر توحیدگرایی و پرواپیشگی و بشردوستی است،

۳ – در راستی و درستی آن حضرت و این حقیقت که نوید پیامبران را با آمدن خویش گواهی فرمود و نشان صداقت و راستی همه آنان بود و در بارگاه خدا سابقه ای نیک دارد،

۴ – در برگزیدگی آن حضرت به رسالت و هدایت جهانیان،

۵ – در پیروزی منطق خردمندانه و بلند او بر دشمنان حق و عدالت.

و عزت و سرفرازی مردم توحیدگرای و باایمان نیز در این پنج اصل جلوه می یابد:

۱ – در این حقیقت که آنان آخرین امت، امّا پیشتازترین هایند،

۲ – در این واقعیت که خدا دین و آیین و کتابی سهل و آسان و سازنده و انسان پرور بر آنان فرستاد. و لقد یسرنا القرآن للذکر...(۳۹۲)

و به یقین قرآن را برای پندآموزی آسان ساختیم؛ پس آیا پندگیرنده ای هست؟!

و نیز تساهل و تسامح را برایشان اراده فرمود، نه سخت گیری را. یرید الله بکم الیُسر و لا یرید بکم العُسر...(۳۹۳)

خدا برای شما آسانی و سهولت را در دین و زندگی می خواهد، نه دشواری را...

۳ – در این حقیقت که خدا پاداش پرشکوه خود را به آنان نوید می دهد و آنان را شایسته آن می نگرد. و بشر المؤمنین بان لهم من الله فضلاً کبیراً(۳۹۴)

و به مردم باایمان مژده ده که برای آنان از سوی خدا بخشایشی پرشکوه و فراوان خواهد بود.

۴ – در این نکته که خدا آنان را گرامی می دارد و بزرگ می شمارد. و انتم الأعلون ان کنتم مؤمنین(۳۹۵)

و اگر به راستی ایمان

دارید، سستی مکنید و اندوهگین مشوید که شما برترید.

۵ – و در این است که مردم باایمان فزونی می یابند و شمارشان بسیار می گردد و پرشمارترین امت خواهند شد.

و در آخرین فراز از آیه مورد بحث می افزاید:

وَ لکِنَّ الْمُنافِقِینَ لا یَعْلَمُونَ امّا نفاقگرایان این واقعیت را نمی داننـد و صـفات جمال و جلال خـدا را درک نمی کنند، به همین جهت می پندارند که عزت و اقتدار نزد آنهاست و نه دوستان حق و مردم کمال جو و توحیدگرا.

گفتنی است که آیه مورد بحث که عزت را از آن خدا و پیامبر و مردم کمال طلب و باایمان می شمارد، و آیه دیگری که همه عزت و اقتـدار را از آن خـدا عنوان می سازد، هیچ ناسازگاری و ناهماهنگی وجود ندارد، چرا که سرچشـمه عزت ها و قدرت هـا خـداست و پیـامبر و مردم باایمـان به خاطر بنـدگی او و فرمانبرداری از مقررات او به عزت می رسـند و نه به طور مسـتقل و بریده از پدیدآورنده و گرداننده هستی.

ثروت ها و فرزندانتان شما را دستخوش غفلت نسازد

در چهارمین آیه مورد بحث روی سخن را به مردم توحیدگرا و کمال طلب می کند و می فرماید:

یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا لاـ تُلْهِکُمْ أَمْوالُکُمْ وَ لاـ أَوْلادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ هـان ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد، مبـاد که ثروت ها و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل ساخته و به ورطه فراموش ساختن خدا و خشنودی او بکشانند.

به باور پاره ای منظور از یاد خدا در آیه، نمازهای شبانه روزی می باشند.

امّا به باور پاره ای دیگر، منظور فرمانبرداری خدا و رعایت رواها و نارواها در همه فراز و نشیب های زندگی است.

پاره ای

یاد خدا را سپاسگزاری از بارگاه او تفسیر کرده اند و بر آنند که منظور سپاس او در نعمت ها و گرفتاری ها و شکیبایی بر بلاها و خشنودی به خواست اوست؛ به همین جهت انسان باایمان نباید در خوشی و ناخوشی و رفاه و تنگدستی از یاد آن نعمت بخش بی همتا غافل گردد و هماره باید به یاد او باشد، چرا که احسان و نیکی او به بندگان نیز هماره است.

وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ و آن کسانی که دستخوش غفلت شوند، آنان همان زیانکارانند، چرا که از پاداش پرشکوه و رحمت و آمرزش او در سرای آخرت محروم شده اند، و چه زیانی از این دردناک تر و رسواتر؟!

در ادامه سخن با مردم باایمان می فرماید:

وَ أَنْفِقُوا مِنْ ما رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ فَیَقُولَ رَبِّ لَوْ لا أَخَّرْتَنِی إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ فَأَصَّدَّقَ از آنچه به شما مردم از نعمت های خویش روزی ساخته ایم انفاق کنید، پیش از آن که مرگ یکی از شما در رسد و او بگوید: پروردگارا، کاش مرگ مرا اندکی به تأخیر می افکندی تا انفاق کنم و مال خود را پاک سازم.

منظور از آرزوی انفاق، عبارت از آرزوی پرداخت حقوق واجب، نظیر: پرداخت زکات و خمس و انفاق مستحب است و منظور از فرا رسیدن مرگ، عبارت از فراهم آمدن مقدمات و اسباب آن می باشد. بدین سان قرآن روشنگری می کند که گناهکاران و مردم وظیفه نشناس با پیدایش نشانه های مرگ روی توبه به بارگاه خدا می آورند و از او می خواهند تا سرآمدی نزدیک به آنان مهلت دهد تا آنچه را انجام نداده اند، جبران کنند.

و منظور از

«سرآمد نزدیک» در آیه عبارت است از دورانی نظیر عمری که زیسته است.

از دیدگاه بسیاری از مفسران، این آیه هشداردهنده ترین آیات قرآن به کسانی است که در رعایت مقررات خدا و حقوق او کوتاهی کنند و آن گونه که شایسته است آن ها را رعایت ننمایند، اینان هستند که به زیانی سهمگین گرفتار خواهند شد.

وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ و از شایسته کرداران گردم.

به باور «مقاتل» منظور این است که: تا با پرداخت حقوق مالی خویش از مردم باایمان باشم، نه از منافقان.

امّا از دیدگاه «ابن عباس»: تا از فرمانبرداران و قانون گرایان باشم.

پاره ای از مفسران بر آنند که آیه مورد بحث در مورد منافقان است، امّا از دیدگاه پاره ای دیگر در مورد مردم باایمان می باشد.

«ابن عباس» می گوید: هیچ انسان باایمانی نخواهد بود جز این که به هنگام مرگ و در آستانه هجرت از این سرا به سرای دیگر، به خاطر ثروتی که حقوق آن را نداده و یا زیارت خانه خدا که با آماده بودن شرایط، بدان جا نشتافته، آه و دریغ سر دهد و التماس کند که او را به دنیا بازگردانند تا جبران کوتاهی نماید.

به او گفته شد: هان ای «ابن عباس» این چه حرفی است که می زنی، ما این طلب بازگشت را نمی نگریم.

او گفت: اجازه دهید تا برایتان قرآن تلاوت کنم و آن گاه به تلاوت آیه مورد بحث پرداخت که:

وَ أَنْفِقُوا مِنْ ما رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ....فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ گفتنی است که به باور «ابن عباس» منظور از «عمل صالح» در آیه شریفه انجام شایسته و بایسته حج است و از امام

صادق نیز روایتی در این مورد رسیده است.

در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

وَ لَنْ یُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْساً إِذا جاءَ أَجَلُها

خدا هر گز مرگ کسی را، آن گاه که سرآمد عمر و زندگی او فرا رسید، به تأخیر نمی افکند.

منظور از این «اجل» یا سرآمد عمر، آن سرآمدی است که به آن «اجل مطلق» یا سرآمد قطعی گفته می شود؛ که فرد به طور قطع در آن سرآمد خواهد مرد، و در برابر آن «اجل معلق» یا غیرقطعی و تصادفی و یا اتفاق و یا بر اساس مصالحی است که برای ما ناشناخته است.

وَ اللَّهُ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ

و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

پرتوی از آیات در آیات چندگانه ای که گذشت این نکات روشنگر در خور تعمق و تفکر است:

۱ - واژه نفاق و منافق واژه «منافق» در اصل از ریشه «نَفْق» بسان «نَفْخ» به مفهوم نفوذ مخفیانه در جایی و یا کار و گروهی و پیشروی نمودن در آن ها آمده است، و «نَفَقْ» بسان «شَفَق» به مفهوم کانال یاتونل هایی است که در دل زمین حفر می گردد و برای استتار و یا فرار به هنگام خطر مورد بهره برداری قرار می گیرد.

پاره ی از مفسران بر این باورند که بسیاری از جانوران نظیر: موش صحرایی، سوسمار و روباه به هنگام ساختن لانه برای خود دو سوراخ برای آن قرار می دهند که یکی از آن ها آشکار، و دیگری را نهان می دارند تا به هنگام احساس خطر از آن سوراخ مخفی بگریزند و آن سوراخ نهان لانه را در فرهنگ عرب «نافقاء» گفته اند.(۳۹۶)

با این بیان می توان

دریافت که «منافق»، آن فرد و یا گروهی نیست که انـدیشه و باور و هـدف و راه و رسم درست و یا نادرست خویش را به طور آشـکار و با صداقت اعلام کند، بلکه آن کسـی است که با عدم صداقت و بدون شفافیت و به صورت نهانی و مرموز و نفوذی و فریبکارانه انـدیشه و باور و برنامه و هدف ظالمانه و برتری طلبانه فردی و یا گروهی خود را زیر انواع سـتارها و پوشـش های گوناگون، نظیر شـعارهای پر زرق و برق و پرجاذبه، واژه های زیبا و مورد احترام و مفاهیم مقـدس، نظیر: خدا و دین و خدمت بـه محرومـان ویـا دفـاع از ارزش هـا نهـان دارد و زیر پوشـش این ادعاهـای زیبـا و جـالب هـدف هـای منحط و جـاه طلبـانه و زورمدارانه خویش را پی گیرد و از هر چیز و هر کس به صورت ابزاری بهره برد.

به نظر می رسد این مفهوم و این معنا در مورد نفاق و منافق از قرآن شریف نیز دریافت می گردد که می فرماید:

اتّخذوا ایمانهم جنه فصدوا عن سبیل الله...(۳۹۷)

چهره ها وجریان نفاقگرا و ناخالص و برتری طلب سوگندها و ایمان ها و ادعاهای جالب و زیبای خود را سپری می سازد تا در زیر آن سپر و پوشـش و با بهره وری ابزاری از دین و خدا و مقدسات، مردم را از راه خدا که همان راه توحیدگرایی وراستی و اخلاـص و عـدالت و آزادی و رعـایت مقررات خـدا و حقـوق بشـر است، بـاز دارنـد و به چنـبره اسـتبداد و انحصـار و فریب و خودکامگی درافکنند...

۲ – نفاق در عقیده و میدان عمل «نفاق» برخلاف آنچه پاره ای می پندارند، مفهوم بسیار گسترده

و وسیعی دارد و اگر به آیات و روایات رسیده نیک بیندیشیم، هر گونه دوچهرگی و دوگانگی دل و زبان، ظاهر و باطن، نیت و عمل و گفتار و عملکرد را شامل می شود و در یک تقسیم بندی کلّی می توان آن را بر دو نوع نگریست و تحلیل کرد:

الف – نفاق در عقیده و باور

این نوع از «نفاق» در آن چهره ها و جریان هایی پدیدار می گردد که منافع دنیوی و جاه و مقام خویش را در اعلام ایمان و اسلام و تظاهر به ارزش مداری و دین باوری و یا معنویت خواهی و خداجویی می کنند، امّا در اعماق جان و ژرفای دل، نه تنها به خدا و معاد و حساب و کتاب و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ و ارزش ها و والایی ها و حقوق مردم ایمان ندارند که به آفت حق ستیزی و کفرگرایی و انواع شرک و ضدارزشها گرفتارند و هماره در اندیشه آن ها هستند و در این راه همه چیز را به ابزاری برای دنیای خویش و هدف های برتری طلبانه تبدیل می سازند.

این مصداق روشن و آشکار نفاق در اندیشه و عقیده و باور است و آیات قرآن که در مورد منافقان فرود آمده، بیشتر ناظر به این نوع از نفاق است. برای نمونه می فرماید:

إِذا جاءَکَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِینَ لَکاذِبُونَ هان ای پیامبر! هنگامی که منافقان نزد تو می آیند، می گویند ما گواهی می دهیم که تو ای محمد(ص)! پیام آور خدا هستی، خدا می داند که تو فرستاده و پیام رسان اویی، امّا خدا گواهی می دهد که منافقان دروغگویند و ظاهر و

باطن و زبان و دل آنان با هم ناسازگار است و دچار دوگانگی و دوچهرگی هستند.

ب - نفاق در میدان عمل و کردار

این نوع از آفت «نفاق» آن است که فرد و گروهی به دین و ارزش های راستین دینی عقیده دارد و آن ها را در دل باور می کند و آنچه بر زبان می آورد، گویی از دل برمی خیزد امّا در عملکرد و رفتار و کردار و اخلاق و زندگی و سیاست و اقتصاد و قضاوت و داوری، بر خلاف آن باور قلبی و عقیده درونی حرکت می کند و دوچهرگی و دوگانگی این فرد و این گروه به این صورت است که به هنگام گفتار، از توحید و تقوا، عدالت و آزادی، برابری و بشردوستی، نماز و روزه حقوق مردم وحقوق خدا، ارزش های دینی و مذهبی داد سخن می دهد و دروغ و بیداد و عهدشکنی و ستم و حق کشی و خودکامگی را زشت و ظالمانه می شمارد، امّا در عمل و در عرصه های زندگی به خیانت و دروغ و عهدشکنی و فریبکاری و زدن و بستن و کشتار و بیداد و غارت مریی و نامریی و زورمداری عریان و نیمه عریان گرفتار است.

این نفاق را نفاق عملی نامیده اند و چنین کسانی را منافقان و دورویان و دوچهره هایی که گفتارشان با کردارشان در تضاد است.

قرآن در هشدار به این گروه است که آنان را باایمان خطاب می کند، امّا سخت بر آنان می تازد و می فرماید:

یا ایها الّذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون...(۳۹۸)

هان ای کسانی که ایمان آورده اید و در دل به خدا و ارزش های دینی عقیده دارید، چرا آن چه را می گویید و

بر زبان می آورید، در زندگی به کار نمی بندید و چرا آنچه را انجام نمی دهید بر زبان می آورید؟...

پیامبر گرامی در وصف چنین فرد و یا جریان هایی فرمود:

ثلاث من کن فیه کان منافقاً و ان صام و صلی و زعم انّه مسلم:

مَنْ اذا ائتمن خان، و اذا حدث کذب، و اذا وعد اخلف.(۳۹۹)

سه چیز است که در هر عملکرد و زندگی هر فرد و گروهی باشند، نشانه های نفاق است و آنان منافق هستند، گرچه نماز بخوانند و روزه هم بگیرند و خود را مسلمان بدانند:

۱ - خیانت در امانت ها،

۲ - دروغ گویی یا دروغ پردازی به هنگام گفت گو،

۳ - و دیگر عهدشکنی و زیر پا نهادن وعده ها و پیمان ها.

امام چهارم در بیان روشنگری در وصف «منافق» فرمود:

انّ المنافق ینهی و لا ینتهی و یأمر بما لایأتی.(۴۰۰)

انسان نفاقگرا و آلوده به بیماری نفاق این گونه است که از زشتی و گناه و ستم و استبداد به دیگران هشدار می دهد، امّا خود هشدار نمی پذیرد و آن کارهای ناروا و شیوه های منحط را وا نمی نهد، و نیز دیگران را به ارزش ها و والایی ها و سبک و شیوه مترقی و عادلانه و آزادمنشانه راه می نماید، امّا خود به آن ها نزدیک نمی شود.

و تکاندهنده تر از همه این روایت است که پیامبر گرامی هر گونه ناهماهنگی درون و برون و دوگانگی زبان و عمل را نشانه نفاق و منافق عنوان می سازد و می فرماید:

ما زاد خشوع الجسد علی ما فی القلب فهو عندنا نفاق.(۴۰۱)

هر اندازه فروتنی و فرمانبرداری ظاهری و زبانی بر ژرفای دل و اعماق قلب فزونی داشته باشد، همان فزونی

نزد ما نفاق است.

۳ - خصلت های نکوهیده منافقان از آیات روشنگری که ترسیم شد، مهم ترین خصلت ها و نشانه های نفاقگرایان و اصلاح ستیزان برای هشدارپذیری و درس آموزی، دریافت می گردد که عبارتند از:

۱ - ناراستی و ناخالصی و دروغ بافی در عرصه های زندگی،(۴۰۲)

۲ - بهره وری ابزاری از نام خدا و مذهب و واژه ها و مفاهیم مقدس،(۴۰۳)

۳ - ساده اندیشی و خشک مغزی و جمود به خاطر فریب خود و دیگران و رها ساختن راه حق پس از شناخت آن،(۴۰۴)

۴ - آراستگی زبان و ظاهر در کنار ویرانی و تباهی درون و باطن،(۴۰۵)

۵ - اصلاح ناپذیری و حق ستیزی و جمود و تعصب خشک،(۴۰۶)

۶ - عدم سلامت روحی و درونی به خاطر بداندیشی و فریبکاری در زندگی،(۴۰۷)

۷ - غرور و بدمستی و تحقیر و تمسخر حق طلبان و کمال جویان،(۴۰۸)

۸ - زشت کاری و قانون شکنی و بیدادگری،(۴۰۹)

۹ - خودبزرگ بینی و خودکامگی و خود برترانگاری و تحقیر دیگران،(۴۱۰)

۱۰ - خودپسندی و شکست ناپذیر پنداشتن خود و ناچیز شمردن دیگران.(۴۱۱)

آیات و روایت در ترسیم خصلت های نکوهیده منافقان در عقیده و باور، و نفاقگرایان در میدان عمل و کردار و سیاست و اجتماع بسیار است، امّا آنچه آمد اساسی ترین خصلت های آنان می باشد که سخت در خور اندیشه و هشدارپذیری است.(۴۱۲)

در این مورد بحث ها و نکات دیگری در خور طرح است که اینک فرصت آن نیست. امید که در جای مناسبی این بحث ها طرح گردد:

ریشه های نفاق،

خطر سهمگین آن،

چهره های خطرناک آن در تاریخ اسلام،

چگونه می توان از این بلای اجتماعی رهایی یافت؟

تفسیر اطیب البیان

سوره منافقون ، غرض سوره : رسوا کردن منافقان هم

عصر رسولخدا ص و منع از استغفار برای ایشان و تشویق مردم به ذکر و انفاق

(۱)(اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انک لرسول الله و الله یعلم انک لرسوله والله یشهد ان المنافقین لکاذبون):(وقتی که منافقان به نزد تو آمده و گفتند: ما گواهی می دهیم که تو فرستاده خدایی ، فریب ایشان را مخور، خدا می داند که تو فرستاده اویی وخدا گواهی می دهد که منافقان دروغ می گویند)(منافق) یعنی کسی که اظهار ایمان نموده و کفر باطنی خود را مخفی می سازد،خطاب به رسولخدا ص می فرماید: وقتی که منافقین دورو، نزد تو می آیند و می گویند:شهادت می دهیم که تو حتما رسول خدایی و با این گفتار ادعای ایمان حقیقی می کنند،خداوندبه رسالت تو گواهی می دهد ومی داند که تو فرستاده اویی ، اما این منافقان به این مسأله اعتقادی ندارند ودر ادعای خود کذب مخبری (۸۱) دارند و ادعای دروغین می کنند.

(۲)(اتخذوا ایمانهم جنه فصدوا عن سبیل الله انهم ساء ما کانوایعملون):(سوگندهایشان را سپر جان خود قرار داده اند تا به این وسیله راه خدا را مسدودکنند، ایشان بد عملی مرتکب می شوند)یعنی منافقان این سوگندها و ادعاهای دروغین را سپر حفظ جان خود قرار داده اند وظاهرا خود را مسلمان نشان می دهند تا خون و مالشان محترم باشد، اما از دین رویگردان هستند و قصدشان این است که مردم را هم از راه دین منصرف کنند، و حقیقتا اعمال بسیار بدی مرتکب می شوند، و این جمله در حکم تقبیح اعمال آنهاست .

(۳)(ذلک بانهم امنوا ثم کفروا فطبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون

):(این به جهت آنست که اینها ایمان آوردند و سپس کافر شدند، خدا هم بر دلهایشان مهر نهاد تا هیچ چیز نفهمند)یعنی این اعمال زشت و سوگندهای دروغین و سد راه خدا و ... همه به جهت آنست که اینها با زبانشان اقرار به ایمان کردند و (لا اله الا الله) گفتند وسپس در باطن کافر شدندو یا حتی عده ای از ایشان ابتداء حقیقتا ایمان آوردند، اما پس از چندی مرتد شدند ولی این ارتداد خود را پنهان کرده و ملحق به منافقان گشتند.در نتیجه خداوند به جهت مجازات ، بر دلهایشان مهر زد و دیگر آنها توان درک ودریافت حق و حقیقت را ندارند و برای همیشه مأیوس از ایمان و محروم از حق هستند.

(۴)(و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسنده یحسبون کل صیحه علیهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله انی یؤفکون):(ووقتی که ظاهر آن منافقان را مشاهده کنی تو را به شگفت می آورند و اگر سخن گویند: به سخنانشان گوش فرا می دهی ، ولی در باطن مانند چوب خشکی بر دیوارند و هر صدایی بشنوند، آن را بر علیه خود می پندارند، ای رسول آنها دشمن هستند، پس از ایشان حذرکن ، خدایشان بکشد، چقدر به مکر و دروغ از حق منحرف می شوند)خطاب در این آیه با رسولخدا ص و همه مؤمنانی است که شأنیت دیدن و شنیدن داشته باشند و می خواهد بفرماید، ظاهر منافقان عوام فریب است و بدنی آراسته دارند،بطوریکه همه ظاهر آنها را می پسندند و با زبان چرب و نرم خود آنچنان زبان بازی وحرافی می

کننـد که همه کس از گفتارشان لذت می برد و به آن گوش می سپارد، اما درباطن مانند چوبی هسـتند که به چه چیزی تکیه داشته باشد و اشباحی متحرکند که هیچ فهم و درک و ایمانی ندارند و به جهت کفر باطنی که دارند، همواره در ترس و دلهره هسـتند که مبادا باطنشان آشـکار شود و لـذا هر سـر و صـدایی که بر پا شود آن را بر علیه خود می پندارنـد، آنگاه پس از بیان اوصاف ایشان و مذمت اعمالشان می فرماید: آنها درعداوت با شـما مسـلمین در حد کمالند، چون بدترین دشـمن کسـی است که انسان او رادوست خود بپنـدارد، سـپس در مقام نفرین می فرماید: خدایشان بکشد، چقدر با مکر وفریب و دروغ از راه حق منحرف می شوند€و این نفرین لعن و طرد دنیوی را در موردآنها مقرر و ثابت کرده است .

(۵)(و اذا قیـل لهم تعـالوا یسـتغفر لکم رسول الله لووا رؤسـهم و رایتهم یصـدون و هم مسـتکبرون):(و وقتی که به ایشـان گفته شـود، بیاییـد تـا رسولخـدا ص برایتـان ازخداونـد آمرزش طلبـد،سـرمی پیچنـدوآنها رامی بینی که بـا تکـبر و نخـوت روی می گرداننـد)(تلویه) به معنـای میـل و انحراف است .می فرمایـد: وقتی به منافقین که فسق یا خیانتی از ایشان برملا شـده گفته می شود بیایید تارسولخدا ص برای شـما از خدا طلب آمرزش کند، از روی اعراض و اسـتکبار سرهای خود را بر می گردانند و تو آنها را می بینی که از پیشنهاد کننده روی گردانیده و از اجابت او استکبار می ورزند.

(۶)(سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفرالله لهم ان

الله لا یهـدی القوم الفاسـقین):(فرقی برایشان نمی کند چه تو برایشان اسـتغفار کنی و چه نکنی ، خداهرگز آنها را نمی بخشد، بدرستی که خدا گروه فاسـقین را هدایت نمی کند)آیه شریفه می خواهد به رسولخدا ص تفهیم نماید که استغفار تو سودی به حـال منافقـان نـدارد وخـدا هرگز ایشـان را نمی آمرزد، چـون آمرزش خـود، نوعی هـدایت به سوی سـعادت و بهشت است و منافقین فاسقند و از روش بندگی خارج شده اند و خدا هم هرگز فاسقان را هدایت نمیکند.

(۷)(هم الـذین یقولون لا تنفقوا علی من عنـد رسول الله حتی ینفضوا و لله خزائن السـموات و الارض ولکن المنافقین لا یفقهون):(آنان کسانی هسـتند که می گوینـد: به اطرافیان رسول الله ص انفاق نکنیـد تا از پیرامون او پراکنـده شوند، درحالیکه گنجینه های آسـمان و زمین از آن خداست ولی منافقان نمی فهمند)می فرماید منافقان دورو همان کسانی هسـتند که به مردم سفارش می کننـد: مال خودتان را به مؤمنین فقیر ملازم رسول الله ص انفاق نکنیـد، تا بـدلیل فقر و گرسـنگی وشدت دست از یاری او بردارند و از گرد او پراکنده شوند، آنوقت تسـلط او زایل می شودو دیگر نمی تواند بر ما حکومت کند، سپس در پاسخ ایشان می فرماید: تمام گنجینه های آسمان و زمین متعلق به خداست و او برای یاری دین خود احتیاجی به انفاق این منافقان ندارد، و اگربخواهـد می توانـد مؤمنین فقیر را بی نیاز کند، اما خداوند اراده کرده تا آنها راامتحان کند و ایشان را از بابت صبر بر فقر و تنگدستی پاداش و ثواب دهد، ولی این منافقان وجه و حکمت

این مطلب را نمی دانند یا نمی دانند(۸۳) که خود آنها هم از خزائن الهی ارتزاق می شوند و غیر خدا رازقی نیست .

(۸)(یقولون لئن رجعنا الی المدینه لیخرجن الاعز منها الاذل ولله العزه ولرسوله و للمؤمنین ولکن المنافقین لا یعلمون):(می گویند: اگر به مدینه مراجعت کردیم ، البته باید صاحبان عزت و ثروت ، مسلمانان ذلیل و فقیر را از شهر بیرون کنند، درحالیکه عزت به تمامه مخصوص خدا و رسول و اهل ایمان است ولی منافقان نمی دانند)گوینده این سخن عبدالله بن ابی بن سلول بوده که در گفتار خود همفکرانش را نیزشریک نموده و مقصودش از (اعز) خودش بوده و منظورش از (اذل) رسولخدا ص بوده است و در واقع با این سخن خود می خواسته رسولخدا ص را تهدید کند به اینکه بعد از مراجعت به مدینه ، آن حضرت را از مدینه اخراج خواهد کرد، خداوند در پاسخ او می فرماید: منافقین نمی دانند که عزت فقط مخصوص خدا و رسول و مؤمنین راستین است ، پس چیزی جز ذلت و جهالت برای آنها نمی ماند(لذا عزت همانطور که از خدا ورسول جدا نشدنی است از مؤمنین حقیقی نیز جدا نخواهد شد)

(۹)(یا ایها الذین امنوا لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون):(ای کسانیکه ایمان آورده اید اموال و اولادتان شما را ازیاد خدا به خود مشغول نسازد و هر کس چنین کند، اینچنین کسانی زیانکارند)می فرماید: ای اهل ایمان متوجه و مراقب باشید که اموال و اولاد که زینت زندگی دنیاهستند، قلب شما را اشغال نکند بطوریکه از

یاد و ذکر خدا غافل شوید و از ایمان به جز گفتار بی کردار و ادعای بدون تصدیق قلبی چیزی برایتان نماند، چون فراموشی پروردگار از ناحیه بنده باعث می شود که پروردگارش هم او را از یاد برده و به امر اواعتنایی ننماید و این امر خسارتی آشکار است ، همچنانکه فرمود:(نسوالله فنسیهم (۸۵)خدا را فراموش کردند، خدا هم آنها را فراموش کرد)و اینها سرمایه عمر و نفس خود را از کف داده اند و به جای هدایت ضلالت راخریده اند، همچنانکه می فرماید:(اولئک الذین اشتروا الضلاله بالهدی فما ربحت تجارتهم (۸۶) آنها کسانی هستند که ضلالت را با سرمایه هدایت خریدند وتجارتشان سودی نکرد).

(۱۰)(و انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم الموت فیقول رب لولااخرتنی الی اجل قریب فاصدق و اکن من الصالحین):(و از آنچه روزیتان کرده ایم ،انفاق کنید، قبل از اینکه مرگ یکی از شما فرا برسد و آنوقت بگوید: پروردگارا ای کاش اندکی اجل مرا تأخیر می انداختی و مهلت می دادی تا صدقه بدهم و از صالحان باشم)

(۱۱)(ولن یؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها و الله خبیر بما تعملون):(ولی خدا هرگزبه کسی که اجلش فرا رسیده مهلت نمی دهد وخداوند از آنچه انجام می دهید با خبر است)در این آیات مؤمنان را امر به انفاق در راه خیر می کند، اعم از انفاق واجب ، مثل (زکات و کفارات) یا انفاق مستحب : مانند صدقه .و اینکه قید (مما رزقناکم) را آورد به جهت اعلام این حقیقت بود که آنچه مؤمنین انفاق کنند، عطیه ای از جانب خدای متعال است و ملکی است

که او به ایشان تملیک نموده و در هر صورت منت و شکر شایسته اوست ، و با این عبارت مؤمنان بیشتر به امرانفاق برانگیخته و تشویق می شوند، چون وقتی انسان بداند که او و همه مایملکش متعلق به خداست ، در انفاق مالش تردید نمی کند.می فرماید: ای مؤمنان ، از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید قبل از اینکه قدرت تصرف شما در اموالتان به اتمام برسد و مرگ شما را دریابد و آنوقت از روی ندامت وحسرت بگویید: پروردگارا چه می شود اگر اندکی اجل مرا تمدید کنی و قدری به من مهلت بدهی تا بتوانم صدقه بدهم و در این صورت از شایستگان باشم ؟ولی بدانید که خداوند هرگز چنین اجل و مهلتی را برای کسی که مرگش فرا رسیده قرار نمی دهد،همچنانکه فرمود:(فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعه ولا یستقدمون (۸۷) وقتی که اجلشان فرا برسد نه می توانند درخواست تأخیر آن را بکنند و نه تقدیمش را).و در آخر می خواهد بفرماید: از خدا غافل نشوید و انفاق کنید، چون خدا از اعمال شما باخبر است و مطابق همان اعمال شما را جزا می دهد.همچنانکه فرمود: (و اما من بخل واستغنی و کذب بالحسنی فسنیسره للعسری (۸۸)و اما آنکس که بخل ورزید و بی نیازی نمود، و طریقه نیکی را تکذیب کرد، بزودی اورا برای دشواری توفیق می دهیم).

تفسیر نور

«نفاق» از «نَفَق»، به معنای تونل های زیرزمینی است که برای استتار یا فرار از آن استفاده می شود. بعضی از حیوانات مثل موش صحرایی و سوسمار، لانه هایی برای خود درست می کنند که دو سوراخ دارد. منافق نیز،

راه پنهان و مخفی برای خود قرار می دهد تا به هنگام خطر

ز طریق آن فرار کند.

مردم چهار دسته هستند:

الف) گروهی قلباً ایمان دارند و به وظیفه خود عمل می کنند که اینان مؤمن واقعی هستند.

ب) گروهی قلباً ایمان دارند ولی اهل عمل نیستند که این دسته فاسق اند.

ج) گروهی قلباً ایمان ندارند ولی در ظاهر، رفتار مؤمنان را انجام می دهند که منافق اند.

د) گروهی نه قلباً ایمان دارند و نه به وظیفه عمل می کنند که این دسته کافرند.<۱۰۳>

حضرت علی علیه السلام می فرماید: نفاق انسان، برخاسته از احساس حقارتی است که از درون دارد. «نفاق المرء ذلّ یجده فی نفسه»<۱۰۴>

ویژگی های منافق در قرآن

۱- دروغ گویی: <<انّ المنافقین لکاذبون>><۱۰۵>

۲- بی هدف و سرگردان: <<لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء>><۱۰۶> نا با این گروه و نه با آن گروهند.

۳- عدم درک عمیق: <<لکن المنافقین لا یفقهون>><۱۰۷>

۴- جمود و عدم انعطاف: <<کانّهم خُشب مسنّده>><۱۰۸>

۵ - نماز بی نشاط: <<قاموا کُسالی ><۱۰۹> با کسالت به نماز می ایستند.

۶- تندگویی وتندخویی: <<سلقوکم بالسنهٍ حداد>><۱۱۰> زبان های تند وخشن را به شما می گشایند.

۷- سوگند دروغ: <<اتّخذوا أیمانهم جُنّه>> سوگندهایشان را سپر توطئه هایشان قرار دادند.

۸ - انتقاد از رهبر معصوم: <<یلمزک فی الصدقات>><۱۱۱> در تقسیم زکات، نیش می زنند و تو را در تقسیم آن عادل نمی دانند.

۹- تضعیف رزمندگان: <<لا تنفروا فی الحَرّ>><۱۱۲> می گویند: هوا گرم است، به جبهه نروید.

۱۰- ایجاد مرکز توطئه به نام مسجد: <<و الّذین اتّخذوا مسجداً ضرارا>><۱۱۳> (در برابر مسجد پیامبر) مسجدی می

سازند تا (با توطئه های شوم خود) به مسلمین ضرر بزنند.

۱۱- پیمان شکنی: <<و منهم من عاهد اللّه لئن اتانا من فضله لنصدّقنّ و لنکوننّ من الصّالحین فلمّا اتاهم من فضله بخلوا>>
<۱۱۴> بعضی از

آنان با خداونـد پیمان بسـتند که اگر از فضـلش به ما داد حتماً صدقه می دهیم و از افراد صالح خواهیم بود، پس چون خداوند از فض

به آنان عطا کرد، بخل ورزیدند و زکات مال خود را ندادند.

۱۲- تحقیر مسلمانان: <<أ نؤمن کما آمن السفهاء>> آیا همچون سفیهان ایمان بیاوریم؟

۱۳- محاصـره اقتصادی مسـلمانان: <<لا تنفقوا علی من عنـد رسول اللّه حتی ینفضّوا>> به اطرافیان پیامبر چیزی ندهید تا از دور او پراکنده شوند.

۱۴- فریب کاری و نیرنگ بازی: <<یخادعون اللّه و الّـذین آمنوا و ما یخـدعون الاّ انفسـهم>><۱۱۵> می خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند، در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند.

۱۵- بخل در انفاق: <<لا ینفقون الاّ و هم کارهون>><۱۱۶> جز با کراهت انفاق نمی کنند.

۱۶- امر به زشتی ها و نهی از خوبی ها: <<یأمرون بالمنکر و ینهون عن المعروف>><۱۱۷>

۱۷- فراراز جهـاد: <<فرح المخلّفون بمقعـدهم خلاـف رسول اللّه و کرهوا ان یجاهـدوا>><۱۱۸> بازمانـدگان (از جنگ تبوک) از مخالفت با رسول خدا خوشحالند و از اینکه به جهاد بروند، ناراحت.

۱۸- شـایعه پراکنی: <<و اذا جـاءهم امر مـن الامـن او الخـوف اذاعـوا بـه>><۱۱۹> هرگـاه خبری از آرامش یـا ترس را دریافت کنند، (قبل از تحقیق یا مصلحت سنجی) آن را پخش می کنند.

چون خطر منافقـان زیاد است، ویژگی های آنان در سوره های متعـدّد قرآن مطرح شـده است و کمتر سوره ای در مـدینه نازل شده که با صراحت یا کنایه به منافقان اشاره نشده باشد.<۱۲۰>

نفاق یک دروغ عملی است، کتمان کفر و اظهار ایمان است؛ البتّه هر کتمانی بد نیست، مانند کتمان فقر یا کتمان عبادت.

منافقان دو گروه بودند: گروهی که پس از به قدرت رسیدن اسلام، اظهار ایمان کردند ولی در درون ایمان

نداشتند و گروه دیگر کسانی که از ابتدا ایمان آوردند ولی کم کم گرفتار دنیا شدند و ایمان خود را از دست دادند، ولی تظاهر به ایمان می کردند. امّت اسلامی همواره

هر دو گروه ضربه های جبران ناپذیری خورده است.

در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، سخن از منافقان زیاد بود، ولی بعد از رحلت آن حضرت، مسئله مسکوت ماند. در اینجا چند سؤال است:

۱- آیا زنده بودن حضرت سبب نفاق گروهی بود و بعد از رحلت، همه مؤمن واقعی شدند؟!

۲- آیا منافقان در همان اقلیتی بودند که دور حضرت علی جمع شده بودند؟!! نظیر سلمان، ابوذر، مقداد و...، در حالی که هیچ کس این افراد را منافق ندانسته است، یا منافقان، اهداف خود را در نظر اکثریت یافته و ساکت شدند؟

منافقان، هم در دنیا دروغگویند: <<انّ المنافقین لکاذبون>>، هم در آخرت سوگندهایی می خورند که خداوند آنان را دروغگو می نامد: <<یوم یبعثهم اللّه جمیعاً فیحلفون له کما یحلفون لکم و یحسبون انّهم علی شی ء ألا انّهم هم الکاذبون>><۱۲۱>

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: من از مؤمن و کافر نمی ترسم، ولی از منافق می ترسم.<۱۲۲> از سوی دیگر فرمود: من از فقر امت نمی ترسم از بی تدبیری آنان می ترسم.<۱۲۳> آری اگر منافقانِ رِند با جاهلان بی تدبیر گره بخورند، جنگ صفین و واقعه کربلا پیش می آی

۱- در صدر اسلام، عناصر منافقی بودند که تا مرکز تصمیم گیری جامعه نفوذ کرده حتی پیامبر در معرض توطئه های آنان بود. <<اذا جاءك المنافقون>>

۲- منافق، از کلمه حق، استفاده باطل می کند. <<قالوا نشهد انّک لرسول اللّه>>

۳- شعارها و کلمات حق را از دست نااهلان بگیرید و خود بکار برید. <<قالوا نشهد انّک لرسول اللّه و اللّه یعلم

انّک لرسوله>>

۴- چرب زبانی و چاپلوسی، شیوه منافقان است. <<نشهد انّک لرسول اللّه>>

۵ - منافقان با تأکید و سوگند حرف می زنند تا شنونده، سخن آنها را باور کند. <<نشهد انّک لرسول اللّه>>

۶- تأکید را با تأکید پاسخ دهید. <<نشهد انّک لرسول... واللّه یشهد انّ المنافقین لکاذبون>>

۷- به هر اظهار ارادت وادّعای حمایت دل خوش نکنید. <<نشهد انک لرسول... لکاذبون>>

۸ - منافقان را رسوا کنید. <<واللّه یشهد ان المنافقین لکاذبون>>

۹- بر خلاف اعتقاد، سخن گفتن دروغ است، گرچه آن سخن راست باشد. (خداوند، سخن منافقان را که به پیامبر اسلام می گفتند: تو پیامبر خدا هستی، دروغ می داند، چون آنان بر خلاف اعتقاد خود می گفتند، گرچه در واقع پیامبر رسول خدا بود). <<قالوا نشهد... و اللّه یشهد

المنافقین لکاذبون>>

۱۰- ایمان واقعی، اعتقاد قلبی است نه اقرار زبانی. <<قالوا... انّ المنافقین لکاذبون>>

«جُنّه» به معنای سپر است که بدن را از تیر دشمن می پوشاند؛ «مجنون» به کسی گویند که عقلش پوشیده شده باشد؛ «جنّ» به موجود پوشیده از چشم مردم و «جنین» به بچه پوشیده در رحم مادر گویند و «جَنّه» باغی که سایه و شاخه درختانش، زمین آن را پوشانده باشد.

قرآن، بارها از سوگندهای دروغ منافقان سخن به میان آورده است: آنان سوگند یاد می کنند تا شما را راضی کنند. <<یحلفون باللّه لکم لیرضوکم>><۱۲۴>؛ سوگند یاد می کنند که ما جز خیرخواهی هدفی دیگر برای ساختن مسجد ضرار نداشتیم. <<لَیحلفنّ ان اردنا الاّ الحُسنی

<۱۲۵>؛ آنان برای شما سوگند می خورند که ما توان شرکت در جنگ (تبوک) را نداشتیم وگرنه شرکت می کردیم. <<و سیحلفون باللّه لو استطعنا لخرجنا معکم>><۱۲۶>

در سراسر قرآن، هر کجا نام منافقان مطرح شده، تعابیر تندی وارد شده

است از جمله:

<<طبع اللّه علی قلوبهم>> خداوند بر دل های آنان مهر زده است؛<۱۲۷> <<لا یفقهون >>آنان شناخت عمیق ندارند: <۱۲۸> <<لاـ یعلمـون>> آنـان نمی داننـد؛<۱۲۹> <<لکـاذبون >>آنـان دروغ می گوینـد؛<۱۳۰> <<ما یشعرون>> آنان درک ندارند؛<۱۳۱> <<مفسدون >>فسادگرند؛<۱۳

}<< فی طغیانهم یعمهون>><۱۳۳> در سرکشی خود سر درگمند؛ <<ما کانوا مهتدین>><۱۳۴> آنان هدایت یافته نیستند؛ <<لن یغفر اللّه لهم>><۱۳۵> خداوند هرگز آنان را نمی بخشد.

بستن راه خدا گاهی بدست منافقان است که از طریق سوگند انجام می گیرد. <<ایمانهم جنه فصّدوا...>> و گاهی بدست کفـار است که از طریـق بـودجه هـا انجـام می شود. <<ان الّـذین کفروا ینفقون اموالهم لیصـدوا عن سبیـل اللّه>><۱۳۶> همانان کسانی که کفر ورزیدند اموال خود ر

برای باز داشتن مردم از راه خدا هزینه می کنند.

منافقان، از هر طریقی که بتوانند راه خدا را می بندند، نظیر: شکسـتن وحدت مسـلمین با ساختن مسـجد ضـرار، ضربه نظامی به بهانه هوای گرم، ضـربه اقتصادی با نهی از کمک به اطرافیان پیامبر، ضـربه جانی با توطئه شهادت امام حسن و امام جوادعلیهما السلام از طریق همسر.

رهبر جامعه اسـلامی، بیش از همه بایـد مراقب توطئه های منافقان باشـد. در این سوره شـخص پیامبر مخاطب قرار گرفته است، گرچه همه مسـلمین مسئولند: <<اذا جاءک، نشـهد انّـک، رأیتَهم، تعجبک اجسامهم، تسـمع لقولهم، فاحـذرهم، اسـتغفرتَ لهم>>

۱- سوء استفاده از مقدّسات و استفاده ابزاری از ارزش ها، شیوه منافقان است. <<اتّخذوا ایمانهم جُنّه>>

۲- کار فرهنگیِ منافقان، استفاده از دین علیه دین است. <<اتّخذوا ایمانهم جُنّه... فصدّوا عن سبیل اللّه>>

۳- منافقان در تلاشـند تا دیگران را از هـدایت الهی محروم سازنـد. <<فصـدّوا عن سبیل اللّه>> (هـدف منافقان، بسـتن راه خداست، امّا اینکه مردم به چه راه دیگری بروند، مهم نیست.)

۴- عملکرد منافقان، سراسر زشت

و ناپسند است. <<ساء ما کانوا یعملون>>

۵ - سرانجام نفاق، کفر است. <<ذلک بانّهم آمنوا ثم کفروا>>

۶- انسان با نفاق، بر قلب خود مهر می زند وآن را از درک حقایق محروم می سازد. <<فطبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون>>

در سوره توبه، خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: اموال و اولاد منافقان ترا به شگفتی نیاندازد، در این جا می فرماید: قیافه و بیان آنان سبب شگفتی شما نشود.

گرچه در این آیه، مخاطب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است ولی مراد تمام مسلمانان هستند که ممکن است ظواهر و بیان منافقان آنان را تحت تأثیر قرار دهد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «مثل المؤمن مثل السّنبله تحرکها الریح فتقوم تاره و تقع تاره و مثل الکافر مثل ارزه لا تزال قائمه حتی تنقعر»<۱۳۷> مؤمن مثل خوشه، انعطاف پذیر است و در برابر حوادث کمی خم می شود ولی دوباره روی پای خود می ایستد، ولی

افر همچون درختی سخت (صنوبر)، بخاطر عدم انعطاف همچنان می ایستد تا باد آن را از ریشه بر کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: مؤمن چهار دشمن دارد: مسلمانی که به او حسد می ورزد: «مؤمن یحسُدَه»، منافقی که کینه او را در دل دارد: «منافق یبغضه»، شیطانی که او را گمراه می کند: «شیطان یضله»، کافری که به جنگ او می آید: «کافر یقاتله».<۱۳۸>

چوب اگر در سقف و دیوار و در و پنجره به کار رفته باشد مفید است، ولی اگر آن را در کناری به چیزی تکیه دهند، نشانه بلا استفاده بودن آن است. <<خشبٌ مسنّده>>

تشبیه منافقان به تنه های بریده شده درخت <<کانّهم خشب مسنّده>>، از جهاتی می تواند باشد از جمله: ۱- سبکی

و پوکی و شکسته شدن در برابر فشار و ضربه؛ ۲- جمود و خشکی و عدم انعطاف و تأثیر پذیری؛ ۳- عدم استقلال در ایستادن روی پای خود؛ ۴- عدم قدرت بر شنیدن و ا

یشیدن.

منافقان، از مؤمنان دلهره دارند و همواره نگرانند که مبادا آیه ای درباره آنان نازل شود: <<یحسبون کلّ صیحه علیهم>> نظیر آیه ۶۴ توبه که می فرماید: <<یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سوره تنبّئهم بما فی قلوبهم>>

<<هم العدوّ>> یعنی دشمن واقعی این افراد هستند، زیرا اولاً درون جامعه هستند و از اسرار مسلمین آگاهند، ثانیاً چون در لباس دوست هستند شناخت آنان مشکل است، ثالثاً چون ناشناخته اند مبارزه با آنان سخت تر است، رابعاً چون پیوندهای نسبی و سببی با مسلمین دارند

رخورد با آنان پیچیده تر است و خامساً ضربه آنان غافلگیرانه تر است.

۱- منافقان، در میان ما و جلو چشمان ما هستند، نه افرادی دور از چشم. <<رأیتهم>>

۲- به هر قیافه ای اعتماد نکنیم که قیافه زاهدانه دلیل تقوا نیست. در برخی موارد، ظاهر زیبا وسیله فریب مردم است. <<تعجبک اجسامهم>>

۳- اگر هشدارهای الهی نباشد، سخنان زیبا و فریبنده، حتی در پیامبر اثر می گذارد. <<و ان یقولوا تسمع لقولهم>>

۴- منافقان، ظاهری آرام ولی باطنی پر دغدغه دارند و همیشه در وحشت و اضطرابند. <<تعجبک اجسامهم... یحسبون کلّ صیحه علیهم>>

۵ - از دشمن داخلی بیشتر بترسید. <<هم العدو>>

۶- دشمن را بشناسیم و فریب ظاهر و سخنان او را نخوریم. <<تعجبک اجسامهم... تسمع لقولهم... هم العدوّ فاحذرهم>>

۷- منافقان با خدا درگیرند و خدا نیز آنها را لعنت می کند: <<قاتَلهم اللّه>>. (قاتل» از باب مفاعله در مورد درگیری طرفینی است و لذا نفرمود: «قتلهم اللّه»)

۸ - موضع گیری منافقان در

برابر اسلام، شگفت آور است. <<اَنّی تُوفکون>>

<<تعالوا>> از ریشه «علوّ» به معنای آمدن به سوی بلندی و رشد است.

<<لَوّوا>>، از ریشه «لیّ» به معنای تابیدن طناب و در مورد سرتابیدن از حق به کار می رود.

بالاترین بدبختی آنست که انسان هم خودش را محروم کند: <<لوّوا رؤسهم>>، هم دیگران را محروم نماید: <<یصدّون>>؛ به خصوص اگر این کارها آگاهانه باشد. <<و هم مستکبرون>>

مشابه آیه ۶ را در آیه ۸۰ سوره توبه نیز می خوانیم: <<استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرّه فلن یغفر اللّه لهم>> اگر برای منافقینی که به مؤمنین نیش می زنند، هفتاد بار هم استغفار کنی، (تا وقتی که دست از نفاقشان برندارند) هرگز خداوند آنان

نمی بخشد.

۱- به سراغ افراد منحرف رویم و از آنان برای توبه و تجدید حیثیت دعوت کنیم. <<و اذا قیل لهم تعالوا یستغفر لکم...>>

۲- دعوت به سوی اولیای الهی، مایه علوّ و رشد است. <<تعالوا>>

۳- دعای اولیای خدا در مورد بخشش گنهکاران، مستجاب است. <<یستغفر لکم>>

۴- توسّل به پیامبر خدا جایز است. <<تعالوا یستغفر لکم رسول اللّه>>

۵ - سر باز زدن از پیشنهاد مفید، نشانه تکبّر است. <<لوّوا رؤسهم... و هم مستکبرون>>

۶- کسی که دعوتِ حق را نمی پذیرد، حتی دعای پیامبر درباره او کارساز نیست. <<تعالوا... لوّوا رؤوسهم... سواء علیهم استغفرت لهم...>>

۷- تکبّر و استکبار، انسان را از رحمت بی پایان الهی محروم می سازد. <<هم مستکبرون... لن یغفر اللّه لهم>>

۸ - هدایت و ضلالت به دست خداوند است ولی او کسی را گمراه می کند که به دنبال فسق و گناه باشد. <<انّ اللّه لا یهدی القوم الفاسقین>>

«خزائن» جمع «خزینه» به معنای گنجینه است.

از شیوه های برخورد دشمن، محاصره اقتصادی

و در تنگنـا قرار دادن مؤمنـان است. چنـانکه منافقان به یکـدیگر می گفتنـد: به یاران پیامبر کمک نکنیـد تا از دور او پراکنـده شوند. معاویه نیز در بخشنامه ای دستور داد یاران علی علیه السلام را از بیت المال محروم کنند. «انظ

ا من قامت علیه البیّنه انّه یحبّ علیّاً و اهل بیته فامحوه من الدّیوان و اسـقطوا عطائه و رزقه» <۱۳۹> همان گونه که در کربلا نیز آب را بر یاران امام حسـین بسـتند و امروزه ابرقدرت ها برای به تسـلیم کشاندن کشورها از فشار محاصره اقتصادی استفاده می کنند.

۱- یکی از راه های دشمن برای شکستن مکتب و رهبر، پراکنده کردن پیروان است. <<لا تنفقوا... حتی ینفضّوا>>

۲- افراد مادّی تحلیل مادّی دارنـد و فکر می کننـد مردم برای دنیا دور پیامبر جمع شـده انـد، لـذا می گوینـد: کمک نکنیـد تا پراکنده شوند. <<لا تنفقوا... حتی ینفضّوا...>>

۳- مؤمنـان نبایـد در تنگناها، چشم امیـدی به کمک های منافقان و مخالفان داشـته باشـند، بلکه بایـد توکّل آنان به خداونـد و گنجینه های او باشد. <<لا تنفقوا... للّه خزائن السموات و الارض>>

۴- به خودی ها امید دهید و سخنان یاوه دشمن را پاسخ دهید. <<لا تنفقوا... وللّه خزائن...>>

۵ - فهم منافقان، بر اساس محاسبات ظاهری است و عمق ندارد. <<لکنّ المنافقین لایفقهون>>

در تفاسـیر، برای آیات پنجم تا هشتم سوره منافقون، شأن نزول مفصّلی آمده است که آن را به طور خلاصه نقل می کنیم: بعد از جنگ بنی المصـطلق که در سـال شـشم هجری اتّفـاق افتـاد، هنگـام بـازگشت به مـدینه، میـان دو نفر از مسـلمانان، یکی از مهاجران و یکی از انصار، بر سر آ

گیری از چاه نزاع شد و هر یک برای غلبه بر دیگری از دوستان خود کمک خواست. عبداللّه

بن اُبَی که سر کرده منافقان بود به کمک مرد انصاری شتافت و گفت: ما مهاجران را مسکن و مال دادیم، ولی حالا در برابر ما می ایستند. اگر به مدینه برگردیم، عزیزان، ذلیل ها را ب

خواهند کرد.

زیدبن ارقم که جوانی نورسته بود، این گفته را به پیامبر گزارش داد. حضرت، عبداللّه بن اُبَی را احضار کرد ولی او انکار نمود. انصار گفتند: چرا به خاطر گزارش یک نوجوان، بزرگ ما، عبداللّه توبیخ شود؟ پیامبر فرمان حرکت داد و اجازه دستور استراحت نداد تا مردم ف

ت و فراغتی برای ادامه حرف ها نداشته باشند، هنگامی که به مدینه رسیدند فرزند عبداللّه بن اُبَیّ که از مؤمنین واقعی بود، راه را بر پدر بست و گفت: آیا تو عزیزترین مدینه ای و می خواهی پیامبر را خارج کنی؟ هرگز نمی گذارم وارد شوی، مگر آنکه پیامبر اکرم اجازه

.

مسئله را به پیامبر گزارش دادند و حضرت اجازه ورود او را به مدینه داد، عبداللّه که خود را عزیز می پنداشت، ذلیل شد و از شدت خجالت در خانه ماند تا آنکه مرد و هرگاه به او گفته می شد بیا نزد پیامبر برویم و عذرخواهی کن، او سرپیچی می کرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند امور مسلمانان را به خودشان واگذارده ولی اجازه ذلیل کردن خود را به آنان نداده است: «و لم یفوّض الیه ان یکون ذلیلاً»<۱۴۰>، سپس آیه <<وللّه العزّه و لرسوله و للمؤمنین>> را تلاوت فرمود.

در حدیث می خوانیم که پرسیدند: چگونه مؤمن خود را ذلیل می کند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «یتعرّض لما یطیق» و «یدخل فیما یعتذر منه»<۱۴۱> در کاری که توان انجامش را ندارد و از انجامش معذور است وارد می شود.

در عبارت

<<ولّله العزّه>>، چون <<للّه>> مقدم بر <<العزّه>> شده است، انحصار استفاده می شود، یعنی عزّت واقعی مخصوص خداست.

عزّت خداوند، ذاتی اوست و عزّت پیامبر، بدلیل عنایات ویژه خداوند به او و عزّت مؤمنان، به خاطر وعده الهی بر نصرت و پیروزی نهایی آنان است.<۱۴۲>

۱- منافقان، در صدد براندازی حکومت اسلامی هستند. <<لیخرجنّ الاعزّ منها الاذلّ>>

۲- منافقان، خود را عزیز و پیامبر و مؤمنان را ذلیل می دانند. <<لیخرجنّ الاعزّ منها الاذلّ>>

۳- خداوند، پیروزی و عزّت مؤمنان را به شرط مؤمن ماندن تضمین کرده است. <<ولّله العزه و لرسوله و...>>

۴- عزّت، در انحصار خدا، پیامبر و مؤمنان است. <<ولّله العزّه و لرسوله و للمؤمنین>>

۵ - به یاوه سرایی دشمن پاسخ دهید و به کسانی که خود را عزیزترین مردم و پیامبر را ذلیل ترین می پندارند بگویید: <<ولّله العزّه و لرسوله و للمؤمنین>>

۶- منافقان از شناخت حقایق عاجزند. نه قدرت درک این مطلب را دارند که خداوند در برابر تحریم اقتصادی، مؤمنان را روزی می دهد: <<لا یفقهون >>و نه اینکه عزّت حقیقی از آنِ اهل ایمان است. <<لا یعلمون>>

تا اینجا آیات مربوط به منافقان به پایان رسید، ولی چون یکی از عوامل نفاق، علاقه زیاد به دنیاست، این آیه به مؤمنان هشدار می دهد که اموال و اولاد، شما را غافل نکند.<۱۴۳>

غفلت از یاد خدا

عوامل بازدارنده از یاد خدا بسیار است، ولی مهم ترین آنها، اموال و اولاد است که این آیه به آنها اشاره نموده است. <<لا تلهکم اموالکم و اولادکم من ذکر اللّه>> شراب و قمار نیز مانع یاد خداست. <<یصدّکم عن ذکر اللّه>><۱۴۴>

تجارت و داد و ستد نیز می تواند از موانع باشد. لذا قرآن از کسانی که داد و

ستد، آنان را از یاد خدا باز نداشته ستایش کرده است. <<رجال لا تلهیهم تجاره ولا بیع عن ذکر اللّه>><۱۴۵>

تکاثر و فزون طلبی از عوامل بازدارنده است. <<الهاکم التکاثر>><۱۴۶>

آرزوهای طولانی نیز مانع یاد خداست. <<یلههم الامل>><۱۴۷>

رفاه زدگی از عوامل دیگر غفلت است. <<متّعتهم و آبائهم حتی نسوا الذّکر>><۱۴۸>

البتّه علاقه به دنیا آنگاه خطرناک است که انسان، دنیا را مقدمه آخرت نبیند و هدفش در تمام کارها، دنیا باشد. <<فاعرض عن من تولّی عن ذکرنا و لم یرد الاّ الحیاه الدنیا>><۱۴۹> از کسی که از یاد ما اعراض کرده و جز زندگی دنیا اراده ای ندارد، دوری کن.

روشن است که غفلت از یاد خدا سبب هم نشینی با شیطان می شود: <<و من یعشُ عن ذکر الرّحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین>><۱۵۰> انسان را به عذاب شدید و فزاینده ای گرفتار می سازد: <<و من یُعرض عن ذکر ربّه یسلکه عذاباً صَعَداً>><۱۵۱>

آنچه خطرناک است غفلت از یاد خداست، نام بردن از اموال و اولاد، به خاطر آن است که این دو قوی ترین عامل غفلت هستند.

<<ذکر اللّه>> شامل همه گونه ذکر و یاد خدا می شود، امّا بارزترین ذکر خدا، نماز است که باید مراقب بود رسیدگی به اموال و اولاد انسان را از نماز بازندارد.

شاید دلیل مانع بودن مال و فرزند، جلوه های ظاهری آنهاست که انسان را از خدا غافل می سازد. <<المال و البنون زینه الحیاه الدنیا>><۱۵۲>

قرآن، مال و فرزند را مایه فتنه و آزمایش دانسته <<واعلموا انّما اموالکم و اولادکم فتنه>><۱۵۳> و می فرماید: مال و فرزند، عامل قرب شما به خداوند نیستند، <<و ما اموالکم و لا اولادکم بالّتی تقرّبکم عندنا زلفی>><۱۵۴>

۱- برای آن که مؤمنان را موعظه کنید و آنان بپذیرند،

به آنان شخصیت دهید. <<یا ایها الّذین آمنوا...>>

۲- لازمه ایمان، برتری دادن یاد خدا بر مال و فرزند است. <<یا ایها الّذین آمنوا لاتلهکم...>>

۳- مال و فرزند، کم یا زیادش، می تواند مانع یاد خدا باشد. <<اموالکم... اولادکم>>

۴- خسارت واقعی، غفلت از یاد خدا است. <<فاولئک هم الخاسرون>> (از دست دادن مال و فرزند، خسارت جزئی است، ولی غفلت از خالق خسارت کلی است.)

در آیه هفتم، منافقـان می گفتنـد: به یاران پیامبر کمک نکنیـد تا دور او را خلوت کننـد. شایـد این آیه برای خنثی کردن طرح آنان، به مؤمنان می گوید: شما که ایمان دارید به مؤمنان کمک کنید تا دور حضرت خالی نشود.

اگر انسـان، مرگ و قیامت را باور کنـد، خیلی راحت انفاق می کنـد. قرآن، چنـدین بار برای ایجاد انگیزه انفاق، مسـئله معاد و قیـامت را مطرح کرده است، از جمله در سوره بقره آیه ۲۵۴ می فرمایـد: <<انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یأتی یوم لا بیع فیه ولا خلّه ولا شفاعه>>

آنچه به شما داده ایم پیش از آن که قیامت فرارسد که دوستی و داد و ستد و شفاعتی در کار نیست، انفاق کنید.

ابن عباس می گوید: این درخواستِ فرصت در لحظه مرگ، برای کسانی است که زکات مال خود را نداده اند یا مستطیع بوده ولی حج انجام نداده اند.<۱۵۵>

تقاضای مهلت و بازگشت به دنیا پذیرفته نیست، نه در آسـتانه مرگ، که آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون و این آیه می فرمایـد، و نه در قیامت که دوزخیان می گوید: <<ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون>><۱۵۶>

امام باقر علیه السلام با استناد به آیه <<و لن یُوخر اللّه نفساً>>، فرمود: هر سال در شب قدر تمام امور تا شب قدر بعدی،

ثبت و حتمی شده و نازل می شود و تغییر و تأخیری در آن صورت نمی دهد.<۱۵۷>

۱- برای دعوت مردم به کار خیر، بسترسازی کنید. <<انفقوا... من قبل أن یأتی احدکم الموت>> (فرا رسیدن مرگ و نداشتن فرصت بازگشت و التماس برای تأخیر مرگ را یادآوری کنید).

۲- آنچه داریم از خداست نه از خودمان. <<رزقناکم>>

۳- علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد. <<من قبل ان یأتی>> (با فرا رسیدن مرگ راه عمل بسته می شود)

۴- مرگ، بی خبر می رسد و قابل تأخیر نیست. <<یأتی احدکم الموت... لولا اخّرتنی>>

۵ - ثروتمندانی که در زمان حیات خود، اهل انفاق نبوده اند، به هنگام مرگ، تأسف بسیار خواهند خورد. <<ربّ لولا اخرتنی... فاصّدّق>>

۶- نشانه شایستگی و صالح بودن، انفاق به محرومان است. <<اکن من الصّالحین>>

«والحمدلله ربّ العالمین»

تفسیر انگلیسی

The concealed malignancy of hypocrisy is more harmful than open hostility. It is a source of weakness and a danger to the very existence of the community.

Refer to the commentary of Baqarah: ۸ to ۲۰; Ali Imran: ۱۲۱ to ۱۲۸, ۱۴۰ to ۱۵۹, ۱۶۶ to ۱۶۸; Nisa: ۶۰ to ۶۳, ۶۵; Bara-at: ۲۵ to ۲۷, ۶۱, ۶۳, ۶۴ to ۶۶, ۷۱, ۷۳, ۷۹, ۸۰, ۸۶, ۸۷, ۸۹, ۹۲, ۹۴; Mujadilah: ۱۴ to ۲۱ for the hypocrites. In several other verses also the identity of the hypocrites in the days of the Holy Prophet and after his departure from this world has been described in the light of history written by well known Muslim scholars.

As has been pointed out in the commentary of Bara-at: ۲۵ to ۲۷ and ۳۸ to ۵۹ and ۸۰ to ۹۰ and ۱۲۰,

there were hypocrites in hijra ٩ according to the verses of the Quran, but almost all the historians, traditionists and commentators do not mention even one name after the departure of the Holy Prophet, although, step by step, they took total control of the Muslim society, and when they reigned supreme in the days of Mu-awiyah and Yazid their theoreticians began to distort and corrupt the true message of Allah. So it is rightly said that if Imam Husayn had not stood up and taken stand against the evil forces of hypocrisy by giving his life, property and children in the cause of Allah, the world would have been following the theories and practices of the hypocrites as the religion of Allah. Instead of clearly pointing out the hypocrites, following the example of the Quran, the Muslim scholars invented a paradox by stating that whosoever pronounced the kalimah by mouth, saw, heard and talked to the Holy Prophet was a sahabi (companion) worthy of highest respect and honour, although the Quran has clearly refuted this theory. In addition to several Quranic verses, the surah al Munafiqun is a manifest testimony that there were many sincere companions among the followers of the Holy Prophet, but a powerful, scheming and evil group of hypocrites was lurking in the background which seized power at the opportune time to sow the seed of imperialism, contrary to the teachings of the Holy Prophet and his Ahl ul Bayt, to fulfil their aim of destroying the true religion of Allah.

While returning

from the battle against the Jews of Bani Mustaliq in which their leader, Harith bin Abi Zarar, was killed; a servant of Umar clashed with one of the ansar and occasioned a quarrel between the ansar and the muhajirin. Abdullah bin Obay, siding with the ansar taunted the mahajirin as people who would, with their growing power, subjugate the ansar if necessary steps were not taken to check their belligerent behaviour. He also reproached the people of Madina for giving shelter and support to the Holy Prophet and the believers from Makka. To ridicule the Holy Prophet and his companions, he pointed out their poverty and declared them a burden on the people of Madina. Zayd bin Arqam reported his words to the Holy Prophet. Obaydullah, the son of Abdullah bin Obay, a staunch follower of the Holy Prophet, hearing all about this, came to the Holy Prophet and told him that if he had any thoughts of condemning his father to death, he would be the first man to obey his order. The Holy Prophet bade the young man .not to think badly of his father and be kind to him

Before reaching Madina the Holy Prophet had to break journey at Baqa because a violent wind began to blow. The Holy Prophet said that it was due to the death of a sincere servant of Allah, Rifa-a, in Madina. The hypocrites whispered among themselves that the Holy Prophet was bluffing; he could not know what had happened in Madina. In the meantime it was

reported to him that his camel was missing. To show the hypocrites that the messenger of Allah knew what they could not, he asked them to go in the direction the wind was blowing and they would find his camel tied to a tree. They went and brought the camel back whom they found tied to a tree some distance away as told by the Holy Prophet; and when they entered Madina they saw the coffin of Rifa-a .being taken to Baqi for burial

After a few days Abdullah bin Obay died. The hypocrites began to tease Zayd bin Arqam for reporting the blasphemies, Abdullah bin Obay uttered, to the Holy Prophet. Verse one clears the position of Zayd and believers like him and condemns the bogus .faith of the hypocrites

:Aqa Mahdi Puya says

The testimony of the hypocrites, among the companions of the Holy Prophet, to his prophethood is stated in this verse as a fact, yet Allah bears witness that they are liars, because their verbal acclamation was not in accord with what was in their hearts. The history and the modus operandi of the hypocrites have been made clear .by these verses

The difference between nifaq and taqiyah is that nifaq shows belief outwardly and hides disbelief for worldly gains out of selfish motives, whereas taqiyah hides belief in .the cause of Allah with godly motives

The hypocrites take false oaths to screen their evil deeds (Mujadilah: ١۶) and to save .their life and property

Their double-dealing obscures their understanding which in fact is the seating of

their hearts, a consequence of their persistence in disbelief and opposition to the true guidance. There is nothing in their hearts save falsehood. They are like hallow timber, which is useless, and has to be propped up against other things. They are like rotten timber. They have no firm character themselves, and for others they are unsafe props to rely upon (see Hashr: ٢ and ٣). Their conscience always troubles them. They are under constant apprehension of exposure. They are cowards of the meanest type when they are against the enemy in a battlefield. They are the worst enemies of the Holy Prophet and the religion of Allah. The stiff-necked rejecters of the truth create a .wide gulf between themselves and the mercy of Allah

.No prayer for them will save them from the eternal punishment

Intercession by the Holy Prophet and his Ahl ul Bayt and consequent divine forgiveness is available to those who make mistakes unintentionally or in ignorance or under duress or pressure but repent and make amends. In the total commitment to .rebellion and transgression the hypocrites cannot obtain Allahs pardon

Verse ٨ contains the words Abdullah bin Obey said in the course of the expedition :against Banu Mustaliq mentioned above. He said

This you have brought upon yourselves, by inviting these strangers to come amongst" ".us. Wait till we return to Madina; then the mightier shall surely expel the weaker

Those who had come with the Holy Prophet to Madina were received with open arms by the people of Madina. The hypocrites did not like

this and tried in underhand ways to dissuade them from doing all they could for the mahajirin. Allah holds the keys of the treasures of mans well being. He does not leave His servants at the mercy of His enemies. The small community of believers grew from strength to strength until they were able to rely on the resources given to them .by Allah and augment the well being of their hosts as well

:Aqa Mahdi Puya says

It is a warning to those who try to strangle a right cause by putting economic pressure .on the followers of the truth

(see commentary for verse ۱۱)

(see commentary for verse ۱۱)

(see commentary for verse ۱۱)

(see commentary for verse ۱۱)

(see commentary for verse ۱۱)

(see commentary for verse ۱۱)

(see commentary for verse ۱۱)

Material and human resources of all kinds are but fleeting sources of enjoyment. Remembrance of Allah introduces man to acts of goodness, noble and enlightened thoughts, kind and loving disposition. More often than not property makes man forget .his duties and obligation to Allah and His servants. So, beware

Provision or sustenance, in every sense, material as well as intellectual and spiritual, is given to man by Allah, so it is his duty to use, at least some of it, for the welfare of human beings, because that is the service of Allah. Death comes suddenly and allows .no time to amend. Every moment calls urgently to do good

Refer to the commentary of Baqarah: ۳, ۱۷۷, ۲۴۵, ۲۶۱ to ۲۷۳ for spending in the way of

.Allah

:The Holy Prophet said

Every"

" .(good deed is a charity (sadqa

Refer to the commentary of Ali Imran: ۱۴۵; Araf: ۳۴; Yunus: ۴۹; Hijr: ۵; Nahl: ۶۱; .Muminun: ۴۳

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹